

ایران محور امید

چشم‌اندازی برای یک دولت جامعه‌محور
برای ایران و کشورهای شمال آفریقا

کمال آذری

انتشارات نوید شیراز

ایران محور امید

چشم‌اندازی برای یک دولت جامعه‌محور برای ایران و کشورهای شمال افریقا

کمال آذری

صفحه آرایشی: ندا گزینی □ طرح جلد: کانون آگهی و تبلیغات سی‌راه □ لیتوگرافی و چاپ: واصف

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد □ چاپ اول: ۱۳۹۶ □ حق چاپ محفوظ

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز - تلفن ۳۲۲۶۶۶۱-۶۲ نمابر ۳۲۲۹۶۷۶-۷۱

دفتر تهران - تلفن ۸۸۹۰۵۹۴۵ نمابر ۸۸۹۲۱۵۲۲-۲۱

وب سایت: www.navideshiraz.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲- ISBN: 978-600-192-

«بهترین روزگارنا بود، بدترین روزگارنا، دوران خردمندی، دوران بلاهت،
عصر ایمان، عصر شک، فصل روشنائی بود، فصل تاریکی، بهار امید، زمستان
ناامیدی، همه چیزپیش رویان داشتیم و هیچ چیزپیش رویان نبود. بگی یکراست به
بهشت می رقیم، بگی یکراست به آن یکی راه دیگر».

چارلز دیکنز، داستان دو شهر

[illegible]

The man who is cooperative, according to his cooperation thus I reward him. Who does harm, him according to the harm I punish. It is not my wish that a man should do harm; nor indeed is it my wish that if he does harm he should not be punished.

What a man does or performs, according to his ability, by that I become satisfied with him, and it is much to my desire, and I am well pleased, and I give much to loyal men.

Of such a sort are my understanding and my judgment: if what has been done by me you see or hear of, both in in the palace and in the expeditionary camp, this is my capability over will and understanding.

King Darius says: By the grace of Ahuramazda I am of such a sort, I am a friend of the right, of wrong I am not a friend. It is not my wish that the weak should have harm done him by the strong, nor is it my wish that the strong should have harm done him by the weak.

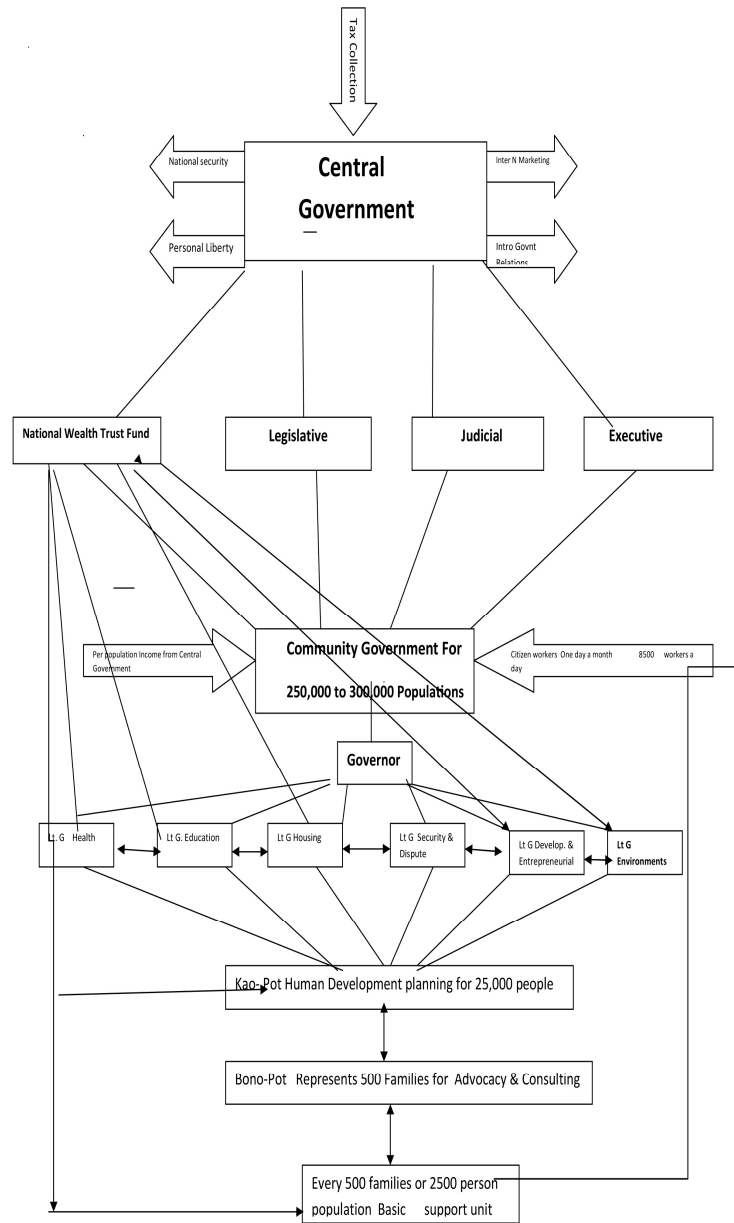
The right, that is my desire. To the man who is a follower of the lie I am no friend. I am not hot-tempered. What things develop in my anger, I hold firmly under control by my

فهرست مطالب

۹	 سپاسگزاری
۱۳	 پیشگفتار
۱۹	 مقدمه
۲۵	 فصل یکم: مقدمه ای بر تاریخ ایران
۲۷	 ایجاد روایت آریایی
۳۱	 پیدایش ایران - کوروش کبیر و داریوش کبیر، پدران بنیانگذار
۳۶	 سلسله ساسانیان
۳۹	 تکوین اسلام
۴۴	 اسلامی سازی ایران
۴۵	 آکادمی افلاطون در تبعید
۵۰	 حسن بصری
۵۵	 گرویدن به هویت اسلامی
۶۰	 ویژگی های فرهنگ اسلامی
۶۴	 چالش جدی برای تفکر منطقی
۷۲	 تغییر داخلی
۷۴	 تأثیر فرهنگ اروپایی
۷۸	 ایران جدید

فصل دوم: خلاصه‌ای از تاریخ دولت مدرن	۸۱
ترقی اروپا	۸۱
پیدایش دولت مدرن	۸۴
فرانسه قرن هجدهم	۸۵
روح القوانين و تفکیک قوا	۸۷
بنیان‌گذاری ایالات متحد آمریکا	۹۱
اصول عمده در قانون اساسی ایالات متحد آمریکا	۹۶
فصل سوم: دولت مدرن بر سر دوراهی	۱۰۳
دولت مدرن و حقوق شرکتی	۱۰۵
استقلال، حقوق بشر و منطقه‌ای شدن	۱۰۹
ماهیت در حال تغییر جنگ و درگیری	۱۱۳
نمودهای نابرابری	۱۱۴
کاهش اعتماد عمومی	۱۱۸
آستانه بحران؟	۱۲۰
خلاقیت، نوآوری و اجتماع	۱۲۳
دیدگاهی برای تغییر	۱۲۶
فصل چهارم	۱۲۹
مقدمه	۱۲۹
دموکراسی مستقیم در مقابل دموکراسی لیبرال	۱۳۴
ایران و منا: یک فرصت ایده‌آل	۱۳۶
اصول ساختار حاکمیت اجتماع محور	۱۳۷
ساختار و مسئولیت‌های دولت	۱۳۸
دولت ملی	۱۳۹
قوه مجریه	۱۳۹
قوه مقننه	۱۴۰
قوه قضائیه فدرال	۱۴۰

فهرست مطالب	۷
امین ثروت ملی	۱۴۱
دولت اجتماع محلی	۱۴۴
شبکه اعتماد و موفقیت حاکمیت اجتماع محور	۱۴۶
شبکه اعتماد، چانه زنی و ایجاد دموکراسی	۱۵۰
یک فرصت بی سابقه	۱۵۴
نتیجه گیری	۱۵۵
یادداشت ها	۱۶۰
فهرست اعلام	۱۶۷
فهرست اماکن	۱۷۴



سیاسگزاری

ایده‌هایی که این کتاب را شکل داده، زمانی به ذهنم رسید که جهان اسلام را تب تغییرات سیاسی فرامی‌گرفت و کنفرانس جوانان ایرانی (ایران ۲۷ در قرن بیست‌ویکم) در مؤسسه فناوری استیونز^(۱) برگزار می‌شد تا به بررسی شکل‌های مطلوب نظام سیاسی و نقش حکومت در جامعه مدرن بپردازد. گوناگونی دیدگاه‌ها و دامنه ایده‌های متعارض در میان جوانان ایرانی فرهیخته و حرفه‌ای شرکت‌کننده در این کنفرانس، انگیزه‌ای شد برای نوشتن این کتاب. نمی‌توانم کلماتی بیابم که برای قدردانی از هریک از شرکت‌کنندگان و کمک‌های یکایک ایشان بسنده باشد. با این‌که چند دهه است از محافل دانشگاهی دور بوده‌ام، ولی تحصیلات من در رشته‌های مهندسی و علوم سیاسی و سپس ماجراهای بسیار برای کارآفرینی‌های پُرشمار در زندگی روزمره چشم‌انداز بی‌همتایی درباره «نظام مطلوب» به من بخشیده است. با این‌همه، مدیون کمک و پشتیبانی بسیار کسانم؛ به‌ویژه دوستانم دکتر علی مستشاری، مدیر مرکز سیستم‌های اجتماعی فناوری پیچیده و سازش‌پذیر^(۲) در همان مؤسسه استیونز که از سر لطف، مرا به آن کنفرانس دعوت و سپس در پالایش ایده‌هایم صمیمانه با من همکاری کرد. دکتر مستشاری چندین صفحه از پیش‌نویس اول فصل چهارم را به‌عنوان نویسنده همکار نوشت. اطمینان دارم اگر زندگی پُرمشغله او مجال می‌داد تا همان‌گونه که از ابتدا قرار

بود در نوشتن تمام این کتاب با من همکاری داشته باشد، این کار اثر بسیار بهتری می‌شد.

نشست‌های شنبه‌شب‌ها در منزل سرکار خانم ناهید ضیائی و دوستم احمد میرفخرایی نیز در پالایش ایده‌هایم مفید بوده است. به‌راستی سپاسگزار نقدهای هوشمندانه دوستانی هستم که به تکمیل اطلاعات من کمک به‌سزایی کردند. همچنین سپاس ویژه دارم از آقای مرتضی نگاهی که همواره، با بیان عقیده‌های خلاف، در روشن‌تر کردن بحث‌ها کمک کرده است.

هیچ‌گاه فرصت نشد تا سپاس صمیمانه‌ام را به‌پاس گنجینه سرشاری از آگاهی که مرحوم دکتر محمدجعفر محبوب در اختیارم گذاشت، بیان کنم. آن استاد حسّ تازه‌ای از تاریخ همراه با کنجکاوی اندیشمندانه به من بخشید؛ حسی که چندان کمکم کرد که واژگان از بیانش عاجزند.

و اما هر قدر از حمایت خانواده‌ام سپاسگزاری کنم، خاصه همسرم پریچهر که در این مدت مرا تحمل کرده، بس نخواهد بود.

برادرم شجاع آذری نیز پیش‌نویس اولیه این کتاب را خواند و درباره آن اظهار نظر کرد.

با همکاری و حمایت لی ان آزون⁽³⁾ پژوهش لازم برای بخشی از این کتاب فراهم شد.

مهارت‌های ویرایشی و دقت‌های میلر⁽⁴⁾ و نیز نکات ویرایشی باب اندرسون⁽⁵⁾ نیز این کتاب را خواندنی‌تر و روان‌تر کرده است.

هرگز فرصت نیافتم تا سپاس بی‌نهایت‌م را آشکارا نسبت به استادم جان انلتیس⁽⁶⁾، رئیس گروه علوم سیاسی و مدیر مطالعات خاورمیانه در دانشگاه فوردهام ابراز دارم. پس، اکنون، چنین می‌کنم که بدون کمک و پشتیبانی او، هرگز فارغ‌التحصیل نمی‌شدم و جرأت نوشتن این صفحات را نمی‌یافتم.

در پایان، باید از دانشگاه فوردهام تشکر کنم که مرا برای سخنرانی در سلسله

سخنرانی‌های بهاره گانون^(۷) در سی‌ام مارس ۲۰۱۲ دعوت کرد و برای نخستین بار، فرصت صحبت کردن درباره این مدل از حکومت را در یک گردهمایی معتبر برایم فراهم آورد. من به‌راستی قدردان این کمک ارزنده به توان انسانی خود هستم که مرا در تکمیل این پروژه یاری داد.

بنابه دلایل دیگر هم مدیون دانشگاه فوردهام هستم. این نهاد نه تنها به من آموزش داد، بلکه پیگیرانه در این پروژه و بسیاری کارهای دیگرم نیز کمک کرده است. امیدوارم روزی بتوانم صمیمانه‌ترین سپاس‌هایم را ابراز کنم.

از نانسی ا. بوش^(۸) رئیس دانشکده تحصیلات تکمیلی هنر و علوم، همچنین کشیش مک شین^(۹)، رئیس دانشگاه فوردهام، برای تمام پشتیبانی‌ها و دلگرمی‌های بی‌شائبه‌شان، سپاس ویژه دارم.

لازم می‌دانم از سرکار خانم لیلا میکائیلی که برگردان این کتاب را از زبان انگلیسی به فارسی به‌عهده گرفتند تشکر کنم.

در روزهای آخر آماده‌سازی این کتاب، دوست گرامی، نویسنده و مترجم باسابقه ابراهیم مَکلا از دنیای ما رفت. ترجمه و انتشار این کتاب در ایران مدیون محبت و تلاش‌های فراوان آن زنده‌یاد است که بسیار بر من منت نهاد. یادش گرامی باد! از ناصر زراعتی هم بابت ویرایش نهایی ترجمه فارسی این کتاب سپاسگزارم. و سرانجام، سپاسگزار دوستانی هستم که در بازبینی این متن، نکته‌های تاریخی و حقوقی و برابر نهاده‌های بعضی اصطلاحات را یادآور شدند.

کمال آذری

پتالوما، ۲۰۱۳

- (1)-Stevens Institute of Technology
- (2)-Center for Complex Adaptive Socio-technological Systems
- (3)- Lee Ann Osbun
- (4)- Gary Miller
- (5)- Bob Anderson
- (6)- John Enletis
- (7)- Gannon Lecture
- (8)- Nancy A. Busch
- (9)- Father McShane

پیشگفتار

اولین دولت‌های مدرن در آغاز قرن نوزدهم پدید آمدند. در آن زمان، با جمعیت حدود یک میلیاردی جهان، بیشتر منابع طبیعی زمین دست‌نخورده مانده بود. از آن زمان، دولت مدرن مردم را به کار گمارده است تا از خلاقیت و نبوغ آنها برای بهره‌برداری از این منابع استفاده کند. نظام سیاسی و مدل اجتماعی سیاسی مدرن از طریق اختصاص دادن این منابع محدود و کمیاب، عمل می‌کند. نظام‌های مدرن منابع کمیاب جهان را براساس قابلیت‌های فردفرد مشارکت‌کنندگان در نظام اقتصادی، به آنها اختصاص می‌دهند. محدودیت منابع در زمینه فعالیت اقتصادی افراد را مجبور به انتخاب گزینه‌ها می‌کند. همین اجبار چرخ اقتصاد را به حرکت درمی‌آورد. باین حال، این مدل فقط در صورتی عمل می‌کند که اقتصاد به شکل مستمر گسترش یابد تا منابع کمیاب بیشتری را به افراد اختصاص دهد. در غیر این صورت، فعالیت اقتصادی متوقف خواهد شد.

در دوپست سال گذشته، تغییرات اساسی در تعیین شرایط اجتماعی اقتصادی زندگی بشر را شاهد بوده‌ایم. در میان تمام این تغییرات فراوان، اصطلاحات جدیدی وارد واژگان بشر شده است: «بحران اقتصادی» و «رکود». این واژه‌ها درست مانند واژگان «قحطی» و «جنگ» که همواره وحشتناک بوده‌اند و خواهند بود، در میان مردمان امروز، وحشت ایجاد می‌کنند. برای پیش‌گیری از بحران

اقتصادی و رکود، نظام اقتصادی مردم را برای افراط مستمر در مصرف بسیج می‌کند و مردم با پولی که ندارند، چیزهایی که لازم ندارند، می‌خرند تا رکود اقتصادی را دور نگه‌دارند. هرچند سال یک‌بار، این حباب می‌ترکد. بحران اقتصادی یا بدتر از آن رکود پیش می‌آید و نظام به فداکاری بشر نیاز پیدا می‌کند. بسته به موقعیت، ده‌پانزده یا گاهی سی‌درصد مردم هرچه دارند از دست می‌دهند که پیامد آن، رنج انسانی در مقیاسی بس باورنکردنی است. سپس، بعد از چند سال، این چرخه دوباره از نو آغاز می‌شود.

نظام اقتصادی برای تولید هرچه بیشتر کالاهای تازه، به گسترش مداوم و بهره‌برداری از منابع طبیعی نیاز دارد. باین‌حال، اگر کالاهای بیشتری به‌وجود آید، باید تقاضای بیشتری نیز برای مصرف آن‌ها وجود داشته باشد. اگر تقاضا کاهش یابد، فعالیت اقتصادی کاهش می‌یابد و نظام نمی‌تواند پایدار بماند.

طبق بعضی مدل‌های علمی، جمعیت زمین تا سال ۲۰۶۰ شروع به کاهش می‌کند. امروزه، در بسیاری از منطقه‌ها، به‌دلیل کاهش جمعیت، تقاضا نیز شروع به کم‌شدن کرده است. جمعیت بیشتر کشورهای اروپایی به‌سرعت در حال کاهش است و ژاپن در هشتاد سال آینده، نیمی از جمعیتش را از دست خواهد داد. بعضی از ملت‌هایی که توانسته‌اند از آسیب اقتصادی جلوگیری کنند، این کار را با صادرات قابلیت‌ها (خدمات) به کشورهای کمتر توسعه‌یافته که جمعیتشان در حال افزایش است، انجام داده‌اند؛ اما به‌طور کلی جمعیت کمتر به‌معنای تقاضای کمتر، فعالیت اقتصادی کمتر و بحران اقتصادی مداوم است که در بیست سال گذشته، در ژاپن و در پنج سال گذشته، در اروپا، شاهد آن بوده‌ایم.

در قرن بیست‌ویکم، عوامل متعدد دیگری بر اقتصاد جهان تأثیر خواهد گذاشت. در امور تجاری، استفاده از روبات‌ها در تولید کالا و خدمات، افزایش خواهد یافت و این به معنای کاهش تقاضا در استخدام نیروی انسانی (کارگران) خواهد بود. منابع طبیعی در زمین همچنان کاهش خواهد یافت و موجب گران‌تر شدن مواد خام

خواهد شد. مسائل پایدار زیست‌محیطی نیز رشد اقتصادی را محدود خواهد کرد. در حالی که تعداد کمی از میلیاردرها، مانند بیل گیتس، بازگرداندن درآمدشان به عموم مردم را به صورت سرمایه‌گذاری در امور خیریه آغاز کرده‌اند، بسیاری از ثروتمندترین و قدرتمندترین مردم دنیا از قدرت اقتصادی‌شان استفاده کرده‌اند تا سهم بیشتری از فرآیندهای سیاسی را با پول بخرند و قوانین را به شکلی تغییر دهند که هرچه بیشتر به نفع خودشان باشد. در میان این همه تغییرات، پیش‌بینی آینده غیرممکن است. باوجوداین، یک امر مشخص است: دوران رشد اقتصادی سریع رو به پایان است.

وضعیت کشورهای که اقتصاد در حال توسعه دارند، دشوارتر است. نهادهای اجتماعی سیاسی در کشورهای پیشرفته، در دویست سال گذشته، امکان شکل‌گیری داشته‌اند. بسیاری از تجربه‌های اجتماعی، چه مثبت و چه دشوار، فرهنگ‌های آن‌ها را بهبود بخشیده است. این ملت‌ها دارای جوامع مدنی کارآمد با سازمان‌های غیردولتی (NGO) متعدد و نظام‌های قضایی قدرتمندند. باوجوداین، در کشورهای تازه پدیدآمده، جوامع مدنی تشکیل شده و چندان زمانی نیست که «قانون» در آن‌ها، حرف اول را می‌زند. حاکم‌شدن قانون فرآیندی بسیار دشوار است و می‌تواند برای ملت‌هایی که با رکود اقتصاد جهانی مبارزه می‌کنند، امری ناممکن باشد. این موضوع پرسشی حساس مطرح می‌کند: آیا در زمان بحران یا رکود اقتصادی مداوم، پیشرفت با استفاده از مدل کنونی حکومت مدرن، برای کشورهای توسعه‌نیافته ممکن خواهد بود؟ اگر نه، آیا مدلی جدید مورد نیاز است؟

اگر این فرصت به ما داده شود که مدل سیاسی جدیدی برای ملتی طراحی کنیم، چگونه می‌توانیم مدل فعلی را بهبود بخشیم؟ دستاوردهای شگفت‌انگیزی را که نظام‌های سیاسی مدرن به بشر بخشیده‌اند، نمی‌توان انکار کرد. آن‌ها خلاقیت و ابتکار فردی را چونان محرک‌های اصلی رشد بشر برگزیده و رواج داده‌اند

مهم‌تر از آن، مدل مدرن آگاهی فردی را شکل داده است و قابلیت آزاد زیستن را در مقام «فرد قدرتمند» و بر اساس تمایلات شخصی، به بشر بخشیده است. هر مدل سیاسی آتی که به هر صورت قدرت فرد را برای آزاد زیستن نادیده بگیرد، جایگزین خوبی نخواهد بود و محکوم به شکست است. اکنون، کامیابی فردی و میل به آزاد بودن نیازی جهانی است. یک دلیل آن «فناوری» است. امروزه، فناوری به بشر این توانایی را می‌بخشد تا بتواند با سرعتی شگفت، به فراسوی مرزهای فرهنگی و سیاسی سفر کند. این توانایی در حرکت برای کسب آزادی در سراسر جهان - از شهرهای برزیل تا بهار عربی - بازتاب یافته است. دولت مدرن همچنین به سازمان‌های اجتماعی معنی داده و به ما یاری رسانده تا با درک آگاهی بشری، آن را توسعه دهیم. گفتمان‌های فلسفی ایده‌آل در چند قرن پیش، اکنون، به خرد همگانی مردم تبدیل شده است. اطلاعات سیاسی حساس که زمانی در حوزه فهم حلقه کوچکی از جامعه بود، امروزه، به شکل گسترده‌ای در دسترس عموم قرار گرفته است. کمک‌های سیاست مدرن به جامعه بشری به قدری گسترده است که برای درک تأثیر آن‌ها بر زندگی بشر، در همان ابتدای راه، از حرکت باز می‌ایستیم. باین حال، بنیان هر نظام سیاسی می‌باید بر پایه نظام پیش از آن استوار شود.

در این کتاب، مدلی جدید برای حکومتی ارائه می‌دهیم که امکان رشد بشر را به حداکثر می‌رساند و درعین حال، مردم را از تهدید رکود اقتصادی رها می‌کند. برای ایجاد این مدل، ساختار تاریخی و کارکرد حکومت مدرن را تحلیل می‌کنیم و عملکرد جدیدی را بر اساس اصول زیر، ارائه می‌دهیم:

۱. خلاقیت فردی، ابتکار، تداوم و کارآفرینی موتورهای رشد و رونق اقتصادی‌اند.
۲. رشد فردی به (الف:) آزادی شخصی برای بیان خود و (ب:) زندگی کردن در جامعه‌ای نیازمند است که از رشد فردی به روش خاص خود، پشتیبانی کند.

۳. اگر قدرت سیاسی در بخش اجرایی با ثروت ترکیب شود، در ساختار آن، فساد به وجود خواهد آمد.

۴. قدرت مطلق فساد مطلق می‌آورد.

با این که جامعه ایران هنوز از گذار انقلابی خود کاملاً برنگذشته است، ایران نامزدی طبیعی برای چنین نظام سیاسی جدیدی است. موقعیت تاریخی و فرهنگی ایران در خاورمیانه و آفریقای شمالی (همان منطقهٔ موسوم به «مِنا») به این کشور فرصت بی‌نظیری برای استقبال از تغییر اجتماعی و پیشروی به‌سوی شکل جدیدی از حکومت می‌دهد. در مرکز قدرت ایران، نوعی ویژگی هست که با ملت‌های دیگر مِنا مشترک است: شبکه‌های نیرومند اعتماد اجتماعی. این شبکه‌ها بنیانی را شکل می‌دهند که می‌توان بر اساس آن، حکومتی ایجاد کرد پاسخ‌گو و مستقر در داخل کشور.

به نظر یان موریس^(۱)، شکل‌های جدید نظم اجتماعی از محروم‌ترین اجتماع‌ها شروع می‌شود. او این امر را «مزیت محرومان» می‌نامد. همراه با کره شمالی، کشورهای مِنا از محروم‌ترین کشورهای جهان از نظر سیاسی و اجتماعی هستند. با این حال، منابع انسانی، ثروت طبیعی و موقعیت جغرافیای سیاسی یا استراتژیک ایران در ترکیب با قدرت فناوری برای ارتباط با دیگر کشورهای جهان موجب می‌شود که این کشور به‌طرز بی‌نظیری شرایط «یک آزمایشگاه دموکراسی» را دارا باشد.

ایران از حدود سیصد ناحیهٔ انتخاباتی با جمعیت دویست و پنجاه تا سیصد هزار نفر تشکیل شده‌است. در سی سال گذشته، سنت قوی شرکت در انتخابات وجود داشته است. سطح فساد به نسبت پایین و مشارکت رأی‌دهندگان بالاست. انسجام و همکاری سیاسی شدیدی بین شبکه‌های اعتماد وجود دارد. شرکت‌کنندگان در انتخابات معمولاً با حکومت همکاری می‌کنند و جامعه معمولاً نتایج انتخابات را بدون توسل به خشونت می‌پذیرد.

انتقال سرمایه‌های غیردولتی نظام که بیشتر از فروش منابع طبیعی است، به یک صندوق «امانت ملی» می‌تواند منابعی مالی برای رشد صنعت و اقتصاد ملی باشد.

به‌همین دلیل، نظر نویسندگان این است که یک مدل جدید حکومت باید قوه چهارمی را در سطح ملی در برگیرد. این قوه «قوه صندوق امانت ملی» است. گنجاندن این قوه چهارم در حکومت، کلیدی است که به ملت‌های مینا امکان توسعه کاملی را حتی در زمان رکود اقتصادی می‌دهد.

باید به‌خاطر داشته باشیم که تغییر سیاسی در مقیاس کلان، هیچ‌گاه آسان نیست. در ایران، از جمله موانع تغییر چنددستگی عمیق میان اجتماع‌های ایرانی است. علاوه‌براین، شهرنشینی در ایران، در مدت نسبتاً کوتاهی اتفاق افتاده است. در نتیجه، گروه‌هایی که قبلاً شهرنشین شده‌اند، متأسفانه جمع‌کثیری را که به‌تازگی شهرنشین شده‌اند، «غیرمتمدن» می‌دانند و به آنان به دیده تحقیر می‌نگرند.

باوجوداین، باید گفت که شکاف اصلی در تفسیرهای تاریخی غیردقیق و خودخواهانه از تاریخ طولانی و پیچیده ایران است. ایرانیان قرن‌ها، این دیدگاه اروپایی‌محور را اختیار کرده‌اند که ملتشان کمک‌ناچیزی به فرهنگ جهان کرده‌است، درحالی‌که این سخن کذب محض است. درک تاریخ واقعی ایران در سطح شخصی، افراد را بسیار توانمند خواهد کرد. این درک امری حیاتی است تا زمانی که آگاهی سیاسی در مقیاس گسترده‌ای رواج یابد و نوعی آگاهی جدید به‌وجود آید تا ایران و مردمانش بار دیگر بتوانند در نوآوری سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیشرو باشند. گام اول برای ایجاد یک مدل سیاسی جدید برداشتن هاله وهم و آشکار کردن حقیقت درباره تاریخ ایران است.

مقدمه

در نتیجه حرکتی که در سال ۱۳۸۸، «جنبش سبز» نام گرفت و «بهار عربی» در سال ۱۳۸۹، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) فصل جدیدی را در تاریخ خود آغاز کرده‌اند. سقوط و به چالش کشیدن دیکتاتوری‌ها در منطقه، به پرسش‌هایی جدی دربارهٔ ایجاد مدل‌های حکومت دموکراتیک انجامیده است که با تاریخ و فرهنگ غنی منطقه هماهنگی خواهد داشت.

کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در زمینه شکل‌دهی به تمدن‌های آینده‌شان، بر سر دوراهی‌اند. نموده‌های اولیه، به‌خصوص در مورد بیداری اسلامی در مصر و کودتای نظامی متعاقب آن نشان می‌دهد که اقتباس مستقیم از مدل‌های غربی حکومت دموکراتیک ممکن است در بسیاری از ملت‌ها که فاقد جامعه مدنی پررنگ و تاریخ قوی حکومت قانون‌اند، فاجعه‌بار از کار درآید.

در این دوران عدم قطعیت شدید، نیاز به بررسی و درک هویت منطقه و تحریک‌های تاریخی گامی حیاتی به‌سوی آینده‌ای است که با دموکراسی بومی سازمان‌یافته و اصیل همراه باشد. منطقه‌ی منا که زمانی مهد تمدن و مرکز کمک‌های علمی، فرهنگی و هنری به بشریت بوده، قرن‌ها دچار رکود اجتماعی و فرهنگی بوده است.

با این بیداری جدید در سراسر منطقه، منا بار دیگر این فرصت را دارد که تغییر

مسیر دهد و جوامع خود را دوباره احیا کند تا جایگاهشان را به‌عنوان بانی اصلی رشد و خلاقیت تمدن بشر باز به‌دست آورد.

باوجوداین، نسخه‌برداری صرف از مفهوم غربی «دولت مدرن» به احیای فرهنگ در ایران یا مینا منجر نخواهد شد؛ زیرا دولت مدرن خود دچار بحران عمیقی است. نبود جامعه مدنی استوار و حکم‌فرما و نبود اجرای درست قانون در این جوامع، این تقلید یا نسخه‌برداری را نشدنی‌تر، خطرناک‌تر و ناکارآمدتر می‌کند. برای یافتن راهی به بیرون از بحران فعلی، لازم است گذشته را بررسی کنیم و بفهمیم چه چیز به رکود جوامع ما کمک کرد؟ جوامعی که زمانی، پرتحرک، پویا و مایه افتخار شهروندان‌شان بودند. باین‌حال، استنباط‌های متداول و موردپذیرش عموم در گذشته مینا نمی‌تواند درک روشنی از هویت‌مان به ما بدهد. در حقیقت، ابهام‌ها درباره گذشته مینا موجب شده است افول تاریخی آن به‌خطا، به‌عنوان اساس هویت مینا در نظر گرفته شود.

در این کتاب، تحلیل‌مان را به مطالعه موردی ایران محدود می‌کنیم، درحالی‌که گرایش‌های مشابهی در بسیاری از کشورهای دیگر نیز مشهود است. درحقیقت، برای یافتن راه‌حلی که بتواند در هریک از کشورهای منطقه دوام آورد، تاریخ آن کشور باید با تاریخ کل منطقه سازگار باشد. مدل نظام حکومتی که در این کتاب پیشنهاد می‌شود، برای این منظور طراحی شده است که در دیگر کشورهای مینا نیز قابل‌اجرا باشد. امید آن‌که در کارهای بعدی، این تحلیل را به مطالعات موردی دیگر ملت‌های منطقه مینا بسط دهیم.

در فصل یک، گذشته ایران را از لحاظ تشکیل دولت و تحول اجتماعی تحلیل خواهیم کرد. این فصل که با دیدگاه شرق‌شناسانه درباره تاریخ ایران آغاز می‌شود (همچنان که در قرن نوزدهم، در غرب، استنباط می‌شد)، به بررسی ایران از زمان تأسیس این کشور هنگام پادشاهی کوروش (قرن پنجم پیش از میلاد مسیح) و تحولات اجتماعی حاصل از آن می‌پردازد و این‌که چگونه دوازده قرن بعد از آن،

به پیدایش حکومت اسلامی نیرومندی از نظر اقتصادی و فرهنگی باشکوه انجامید. در این دوران طلایی ایران، ارزش‌هایی چون تحمل تنوع آرا و عقاید و خلاقیت فردی به رونق و پویایی اجتماعی کمک کرد. باین‌حال، معرفی تفسیرهای حقوقی مذهبی متعصبانه از شرع موجب شد که ایران باشکوه به‌سرعت افول کند و موقعیتی را از دست بدهد که تا کنون، دیگر به‌وجود نیامده است.

در فصل دوم، به بررسی دوباره شالوده‌ها و ایجاد دولت مدرن در غرب می‌پردازیم. یکی از پیامدهای ناگوار تجربه مستعمره‌سازی و استعمارطلبی در منطقه مینا، مخالفت احساسی با تحلیل عینی دولت مدرن است. در ذهن بسیاری از فرهیختگان و رهبران فکری مینا، دولت مدرن با یک ایدئولوژی توسعه‌طلب و قدرت‌طلب بیرحم هم‌معنی شده است. این دیدگاه یک‌بعدی مانع بررسی عینی نقاط قدرت و ضعف دولت مدرن شده است و از معرفت حقیقی که از این بررسی می‌تواند حاصل شود، جلوگیری کرده است. ارزیابی مجدد تجربه دولت مدرن در غرب، برای درک اساسی ما از امکان‌های سیاسی برای نظام حکومتی دموکراتیک در مینا، امری حیاتی است.

همان‌گونه که ایالات متحد آمریکا نمونه بارز آن است، دولت سیاسی مدرن، به‌عنوان مدل جدید نظام حکومتی، بر اساس تجربه سیاسی اروپا از دوران پساروشنگری به‌وجود آمد. این نظام با جنبه‌های بسیاری طراحی شد که اولین بار، جست‌وجوی فردی خوشبختی را اصل اساسی نظام حکومت ملی قرار می‌داد. از این‌رو یک دسته سازوکار قوی به‌وجود آورد تا آزادی فردی را تضمین کند و به فرد اجازه دهد سرنوشت خود را تعیین کند.

در فصل سوم، نگاهی می‌اندازیم به عملکرد تاریخی دولت مدرن و شکست نهایی آن در رویارویی با چالش‌های نوعی اقتصاد در حال تغییر و چشم‌انداز فناوری. صنعتی‌شدن سریع همراه با تمرکز ثروت در دست افراد اندک‌شمار، منجر به از دست رفتن روح دموکراتیک درون دولت مدرن شد و معنای

دموکراسی را به‌جای مشارکت واقعی شهروندان، به امکان «هر چهار سال یک‌بار رأی دادن» کاهش داد. این فصل دلایل این تحرک‌ها را بررسی و چالش‌های پیش روی دولت مدرن را در آینده نزدیک، تعیین می‌کند.

در فصل چهارم؛ راه‌های غلبه بر کمبودهای دولت مدرن را با استفاده از یک مدل جدید برای حکومت دموکراتیک نشان می‌دهیم؛ حکومتی که خلاقیت افراد و اجتماع‌های داخلی را در مرکز توجه قرار می‌دهد. مدل جدیدی برای حکومت اجتماع‌محور ارائه می‌دهیم و قابلیت آن را بر اساس بینش‌های حاصل از تحلیل تاریخ ایران، بررسی می‌کنیم. این مدل پیشنهاد می‌کند که نظام متمرکز فعلی بر شبکه‌های اعتماد و ساختارهای اجتماع‌محور موجود تکیه کند تا یک ساختار نظام حکومتی حقیقتاً دموکراتیک در سطح داخلی ایجاد شود. این ساختار نظام حکومتی اجتماع‌ها را قادر خواهد کرد که خلاقیت افراد را در راه منافع ملی بالا ببرند و به سازوکارهای حکومتی سازگارتر و انعطاف‌پذیرتر اجازه رویش و رشد بدهند.

برای درنظر گرفتن این امر، باید ابتدا، هدف از ایجاد این مدل جدید حکومت را در نظر بگیریم. برای تحقق اهداف حکومت دموکراتیک، مدل حکومت نشان‌دهنده نظام‌ها و فرآیندهایی است که طوری طراحی شده‌اند که جامعه‌ای را ایجاد کنند تا حداکثر منفعت را برای همگان فراهم آورد. این مدل‌ها به ما کمک می‌کنند که با استفاده از نمودهای ساده‌شده حقیقتی اجتماعی در محیطی تعریف‌شده، نظریه‌های سیاسی را بررسی کنیم. فرضیه‌ها و آزمایش‌های مبتنی بر این مدل، به مشاهده‌گران اجازه می‌دهند آثار به‌کارگیری آن را پیش‌بینی کنند و داده‌های بالارزشی به‌دست آورند. مدل‌ها طراحی نشده‌اند که ثابت بمانند؛ بلکه تعدیل‌های دقیق و حساب‌شده بر اساس داده‌های حاصله را ممکن می‌سازند. اگر این تعدیل‌ها درست به‌کار گرفته شوند، می‌توانند به پیشرفت پیوسته میدان دهند. نقدی متداول از مدل‌سازی همواره این بوده است که ماهیت بسیار مکانیکی دارد

و نمی‌تواند تناسب فرهنگی جوامع را در نظر بگیرد. خوشبختانه، پیشرفت‌های حاصل در روش‌های مدل‌سازی انطباقی، تا حد زیادی، این کمبود ذاتی را جبران کرده است.

ساخت مدل‌های حکومت بیشتر در حوزه کار دانشمندان سیاسی است. مدل‌ها باید طوری طراحی شوند که طراحان آن‌ها بتوانند نتایج مدل موجود را مشاهده و از آن‌ها برای بهبود مدل استفاده کنند. در نتیجه، مدل‌ها در فرآیند جمع‌آوری دانش برای ایجاد ساختارهای حکومتی جدید، با امید استقرار دموکراسی مؤثر در سراسر جامعه بشری، نقش اساسی دارند.

در علوم اجتماعی این نوع مدل‌سازی پیچیده کار تحلیلی بی‌نظیری است بر اساس نشان‌دادن اطلاعات تجربی گرفته شده از منابع مختلف در رشته‌های گوناگون؛ از روان‌شناسی گرفته تا اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و اعداد و ارقام. مدت زیادی است که کامپیوتر نیز در این تحلیل نقش دارد. مدل‌های کامپیوتری فرمول‌بندی نظریه‌های پیچیده درباره فرآیندهای اجتماعی را ممکن می‌سازند، آزمایش‌ها را اجرا و عملکرد نظری را مشاهده می‌کنند. نمونه‌ای از آن در اقتصاد است که می‌توان از کامپیوتر برای تحلیل داده‌های تاریخی، روندهای بازار، روان‌شناسی مصرف‌کننده و تأثیر مقررات جدید استفاده کرد.

دانشمندان سیاسی نیز از کاربرد کامپیوتر برای ایجاد و تحلیل مدل‌های حکومت بهره برده‌اند، اما هر مدل جدید باید بر اساس درک روشنی از دلایل شکست مدل‌های موجود و تاریخی، ساخته شود.

توضیحی ساده برای بیان دلایل شکست حکومت‌های مدرن این بوده است که جوامع سنتی را برای بی‌کفایتی اجتماعی و فرهنگی، فقدان جامعه مدنی و نبود حکم‌فرمایی قانون، به‌سادگی نکوهش کنیم. باوجوداین، تغییر شکل جوامع سنتی به مدرنیته نیازمند ارزیابی واضح آن جوامع با ایجاد مدلی است که ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و علاوه بر آن، کاربرد و تأثیر این ساختارها را برای حل

مشکلات اجتماعی معاصر، تحلیل کند.

باید به یاد داشته باشیم که حکومت‌ها یک‌شبه تغییر نمی‌کنند. جامعه مدنی و حکم‌فرمایی قانون فوری و به‌نحو احسن پدید نمی‌آیند. بیش از صد سال طول کشیده است تا حکومت‌های سنتی به تدریج به حکومت‌های دموکراتیک مدرن تبدیل شدند.

نظریه اصلی این کتاب این است که ایران به‌طور تاریخی، زمانی رونق داشته است که مردمانش پیرامون سلسله‌ای عقاید و اصول مشترک، سازمان‌دهی شده‌اند؛ اصول و عقایدی که به تنوع آرا و حکومت محلی میدان داد و نه به یک دولت به‌شدت متمرکز که تمام منابع را کنترل و تنوع آرا را سرکوب کند. و این که بازگشت به حکومت‌های محلی که از تنوع مشارکت‌کنندگان و عقاید استقبال کند، می‌تواند آن رونق را بازگرداند.

بنابراین، هدف این کتاب ارائه مدلی کامل یا تحمیل یک نظام حکومتی نیست، بلکه گشودن بابِ گفتمانی است درباره امکان به‌عهده گرفتن نقش رهبری در شکل‌دادن نوع جدیدی از حکومت به‌وسیله ایران و دیگر ملت‌های مَنا که از چالش‌های رایج دولت مدرن در غرب گامی فراتر نهد.

فصل یکم

مقدمه‌ای بر تاریخ ایران

یک تفسیر جدید⁽¹⁾

ملتی که به یاد نیاورد دیروز چه بوده است، نمی‌داند امروز چه است.
اگر ندانیم از کجا آمده‌ایم یا چه بوده‌ایم، بیهوده تلاش می‌کنیم.

وودرو ویلسون

ایران به تحقیق از جمله قدیمی‌ترین کشورهای جهان است؛ اما تاریخ گذشته آن با معماهای بسیار و نتیجه‌گیری‌های مبهم، در حاله‌ای از ناشناخته‌ها، قرار گرفته‌است. اواخر قرن نوزدهم بود که دانشمندان اروپایی تازه داشتند ایران عهد باستان و تاریخ پرافتخار آن را کشف می‌کردند. در آن زمان، ایرانیان از این اطلاعات چیز زیادی نمی‌دانستند. ملت ایران داشت به آرامی چشم به زندگی مدرن باز می‌کرد. بیش از نود درصد جمعیت (حدود یازده میلیون ایرانی) در روستاهای کوچک زندگی می‌کردند. بیشتر شهرنشینان بی‌سواد بودند. تحصیل‌کردگان معدود بودند. هیچ‌کس به تاریخ این سرزمین اهمیتی نمی‌داد. اساطیر افراد کنجکاو را قانع می‌کرد و پرسش‌های تحلیلی درباره تاریخ به‌ندرت مطرح می‌شد. فقر فراگیر و نکبت‌بار اجازه چنین تأملاتی را که نوعی تجمّل

محسوب می‌شد، نمی‌داد.

اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم که اوج دوران استعمارطلبی نیز بود، روایت جدیدی بر اساس آگاهی فرهنگی اروپاییان در باب میهن‌پرستی افراطی یا شوونیسم پدید آمد. باوجود رقابت‌های گاه منجر به جنگ‌های خونین بر سر سهام کشورهای اروپایی از بازار، آن‌ها در ایجاد مفهوم تازه‌شکل‌گرفته‌ای که می‌توان آن را «تمدن اروپایی» نامید، با هم متحد شدند. بهترین راه توصیف این مفهوم تشبیه آن به عدسی‌هایی درشت‌نما یا کوچک‌نما است که اروپاییان می‌توانستند از آن‌ها استفاده کنند تا دستاوردهای مردم اروپا را بزرگ‌نمایی کنند و دستاوردهای دیگران را کوچک جلوه دهند. به‌همین ترتیب، این عدسی به‌طور ضمنی، تعیین می‌کرد که دیگران خودشان را چه‌طور باید ببینند. پس از جنگ جهانی اول، ترقی اقتصاد آمریکا تا فراسوی مرزهای اروپا تعمیم یافت.

تمدن اروپایی با عنوان «تمدن غربی» شناخته می‌شد. این تمدن بر اساس این اندیشه استوار است که دموکراسی یونان باستان و آکادمی افلاتون در آتن با اروپای مدرن پیوندی مستقیم دارد. همچنین اندیشه منطقی و سازمان سیاسی یونان با پیدایش دولت دموکراتیک مدرن در پیوند مستقیم است. اما در حقیقت، به‌طور مطلق، هیچ پیوند مستقیمی بین آکادمی آتن و اروپای قرن‌های سیزدهم تا هفدهم وجود ندارد. زمانی که امپراتور یوستینیانوس* تحت فشار از سوی مسیحیان، در حدود سال ۵۲۹ میلادی، یعنی زمانی که اروپا در دوران تاریکی فرو رفته بود، مدرسه آتن را تعطیل کرد، این پیوند گسسته شد. علاوه‌براین، دموکراسی‌های مدرن براساس آزادی‌های فردی، از جمله حق آزادی بیان، پایه‌ریزی شده‌اند. در یونان باستان، بیشتر مردم هیچ حقوقی نداشتند و هیچ تضمینی برای آزادی فردی وجود نداشت. درحقیقت، سقراط فیلسوف یونانی به دلیل بیان دیدگاه‌هایش اعدام شد. آنچه به‌عنوان «دموکراسی» ارائه می‌شد، بیشتر شبیه بود به غوغاسالاری (حکومت عوام زورمند و رهبری جاهلان) و دولت دموکراتیک یونان، روی‌هم‌رفته، کمتر از شصت سال دوام آورد.

روایت تمدن غربی نه براساس حقیقت تاریخی، که بر پایه تفسیر مبهن‌پرستانه افراطی و شاید نژادپرستانه از تاریخ به وجود آمد که کمک‌های بسیار مهم تمدن‌های غیروپایی به ایجاد دولت مدرن را نادیده می‌گیرد و ناچیز می‌شمارد. این روایت میان بشریت جدایی انداخت. این نوع نگاه تفرقه‌افکنانه به تاریخ، تأثیر سیاسی نامطلوبی در درون و بیرون دنیای غرب داشته است.

تأثیر دولت مدرن بر کیفیت زندگی و آگاهی بشر بسیار زیاد است. دولت مدرن شاید بزرگ‌ترین دستاورد اجتماعی بشر از زمان توسعه کشاورزی در دوران نوسنگی است؛ اما خلق آن نتیجه نهایی تمام تجربه‌ها و پیشرفت‌های پیشین بشر است. روایت تمدن غربی، به خودی خود، سهم بسیاری از فرهنگ‌های دیگر را انکار می‌کند و توسعه فرهنگ مدرن را نوعی توسعه خطی می‌داند که آغاز و پایان آن در اروپا است. انکار فرهنگ بسیاری از مردم جهان درواقع توجیه اروپا بوده است برای اقدام‌های وحشیانه‌اش نسبت به مردم مستعمره‌نشین^۱. با آن که قدرت‌های استعماری غرب تعریف مشترکی از مفهوم تمدن غربی داشتند، آلمانی‌ها روایت جدیدی به میل خود ساختند تا بعدها عقده‌های ملی‌گرایانه و نژادپرستانه‌شان را ارضا کند.

ایجاد روایت آریایی

در آغاز قرن بیستم، آلمانی‌ها شروع کردند به گسترش این تفکر که فرهنگشان از «نجیب‌زادگان» آریایی به ارث رسیده است و بنابراین، «نژاد برتر» اند. بعد، با استفاده از منطق تحریف‌شده هیتلر، این تفکر به آلمان مجوز داد تا بشریت را از مردمانی که آنان را پایین‌تر از خود می‌دانست، پاکسازی کند. روایت برتری نژاد آریایی در پادشاهی پارسی هخامنشی، در سال ۶۰۰ پیش از

1-Justinian

میلاد مسیح، ریشه داشته است، اما برای آلمانی‌ها، ارتباط تاریخی ابزاری تبلیغاتی بود. تفسیر آن‌ها از تاریخ پارسی کوچک‌ترین ربطی به واقعیت نداشت. ایرانیان برتری نژادی را مفهومی کاملاً بیگانه می‌پنداشتند؛ اما با این حال، وقتی آلمانی‌ها آن را برای اولین بار مطرح کردند، این مفهوم در میان ایرانیان، حامیانی پیدا کرد. تأثیر این اطلاعات بر ایران عظیم بود. این ملت سنتی خاورمیانه‌ای دارای تاریخ غنی و رنگارنگی بود که تا اوایل قرن بیستم، با ۸۰۰ سال فقر طاقت‌فرسا، پایداری کرده بود. علاوه بر این، بسیاری از ایرانیان از افتخارات گذشته سرزمینشان آگاهی اندکی داشتند. صدها سال، اکثر آنان وضعیت گذشته و حال ملت خود را از طریق روایت اساطیری نادقیقی درک کرده بودند که در آن، قهرمانان در پشتیبانی از ضعیفان، برای برقراری عدالت می‌جنگیدند. با آغاز پژوهش‌های عینی دانشگاهی، تاریخ حقیقی ملت ایران و وضعیت کنونی آن پنهان ماند. با این حال، وقایع نظامی اوایل قرن نوزدهم آگاهی اندکی به وجود آورد و خودآگاهی ملی آغاز شد.

ایرانیان که در دهه ۱۸۲۰ میلادی، از ارتش مدرن روسیه شکست خورده بودند، به‌طور تأسف باری از ضعف ملتشان در مقایسه با غرب آگاه شده بودند. آنان کم‌کم دریافتند که ریشه این ضعف در مشکلات سیاسی اجتماعی و اقتصادی مزمن ملت نهفته بود. ایران قرن‌ها فاقد هرگونه نهاد آموزش عالی بود. شکست از روسیه با مفاهیم اسطوره‌ای گذشته ایران در تضاد بود. نظام سیاسی هنوز نمی‌توانست به این امر اقرار کند یا آن را بپذیرد. درحقیقت، این امر به مشکلی شخصی برای زمامداران ایران تبدیل شد.

با توجه به این وضعیت، ایده‌ال جدید آریایی بسیار خوشایند مردم ایران شد. با پذیرش این ایده، درد ناشی از بی‌کفایتی را می‌شد تسکین داد. آریایی‌گرایی - همانند دیگر ایدئولوژی‌های نژادپرستانه - توجیهی برای شکست فراهم می‌کرد.

برای ایرانیان بسیار آسان‌تر بود که به‌جای پذیرش مسئولیت وضعیت کنونی خود، دیگران (و در این زمینه، اعراب) را سرزنش کنند.

این رویکرد ساده‌انگارانه نسبت به رویدادهای تاریخی پیچیده بر فعالیت‌های روشنفکری ناچیز نخبگان ایران حاکم شد. اولین نهاد آموزش مدرن، یعنی دانشگاه تهران در سال ۱۹۳۵ (۱۳۱۳)، با کمک آلمانی‌ها تأسیس شد. ابتدا، تأکید آن بر پژوهش در زمینه علوم اجتماعی و ادبیات فارسی و تاریخ نبود.

ایجاد دانشگاه تهران تنها بخشی از نتایج انگیزه تجدیدی بود که در حکومت رضاشاه حاصل شد؛ او که نخست‌وزیر بود، در نهایت، سلسله قاجاریه را از پادشاهی برکنار کرده بود و خود بر تخت سلطنت نشسته بود. از زمانی که پادشاه شد، برای پایه‌گذاری یک دولت مدرن ایرانی، گام‌هایی برداشت. این گام‌ها شامل قانع کردن روسیه برای عقب‌نشینی از ایران، راه انداختن پروژه‌های راه‌سازی عظیم و نیز ساختن راه‌آهن سراسری ایران بود.

آشنایی با مارکس و مارکسیسم در ایران نیز در اوایل قرن بیستم اتفاق افتاد. بار دیگر، اروپامحوری در تفسیر تاریخ ایران نقش بازی کرد. کاربرد ساده‌انگارانه نظریه «طبقات اجتماعی» که ابداع مارکس بود، مفهوم مبهمی از «شیوه تولید آسیایی» را دربرداشت. با وجود بنیان سست آن، این مفهوم میدان را به‌دست گرفت و مارکسیست‌ها به مطالعه شرایط زیرساختی جامعه ایران علاقه‌اندکسی از خود نشان دادند. آنان بعدها استدلال می‌کردند که عقب‌ماندگی ایران نتیجه استثمار منابع طبیعی ملت توسط نظام سرمایه‌داری بوده است. آنان تلاش نمی‌کردند بهتر درک کنند که چرا وقایع تاریخی روی داده است یا به ویژگی‌های آن وقایع پی ببرند. آنان همچون معلمان مذهبی گذشته ایران، مباحثی را مطرح می‌کردند همراه با توجیه‌های حق‌به‌جانب درباره حقیقت ساده که برای «مؤمنان»

بدیهی بود. از آنجاکه تنها مباحثه اجتماعی در ایران، در مدت هشتصد سال گذشته، بین مؤمنان و کافران بوده، این الگوی مناظره الگویی بسیار قابل قبول و کارآمد بوده است.

در ماه اوت سال ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰)، بریتانیا و روسیه که رضاشاه را متحد احتمالی آلمان می‌دانستند و برای حمل و نقل مهمات جنگی به قلمرو ایران نیاز داشتند، به این کشور حمله کردند و آن را به اشغال درآوردند. صلح و امنیت نسبی‌ای که در ایران برقرار بود و نیز تلاش‌های رضاشاه برای ایجاد تجدد در کشور به یک باره پایان یافت. در بیست و دو سال بعد از آن، ایران شاهد شورش‌های سیاسی‌ای بود که به تحکیم قدرت محمدرضا شاه در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) منجر شد. به این ترتیب، یک دوره دیگر ثبات سیاسی راه را به روی تلاش برای تغییر شرایط اجتماعی اقتصادی اساسی در ایران باز کرد.

در پایان این دوره، اسلام‌گرایان به قدرت رسیدند. یکی از دلایل آن ارائه دیدگاه اصلاح‌شده‌ای بود درباره اسلامی شدن تاریخی ایران. این اسلام‌گرایان استدلال می‌کردند که ایرانیان در قرن هفتم میلادی، از مهاجمان عرب استقبال کرده بودند و اسلام را به عنوان راه نجات از شر پادشاهان فاسد پیشین، با آغوش باز پذیرفته بودند. حذف تمام تأثیرات استعمارطلبی غربی، برقراری عدالت اجتماعی، بازگشت ایران به ریشه‌های اسلامی آن و بازگرداندن ملت به شکوه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی از جمله اهداف انقلاب بود.

از زمان «انقلاب مشروطه» در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵) که ایرانیان اولین مجلس ملی را تأسیس کردند تا امروز، ایران مدت زیادی از صلح و ثبات بهره‌مند نبوده است. قابل درک است که در این مدت کوتاه، آموزش عالی بر تحصیل پزشکان و مهندسان مورد نیاز برای ایجاد تجدد تمرکز داشت. پروژه درک تاریخ

دوهزاروپانصد ساله ایران برای نهادینه شدن، نیازمند رویکردی بود که فقط در یک دوره پایدار رونق و امنیت امکان‌پذیر است. به‌همین دلیل، این امر بیشتر به صورت نوعی مشغله ذهنی افراد باقی ماند.

تحلیلی که از این پس ارائه می‌شود، برداشتن گام کوچک اما مهمی است در راه بررسی تاریخ ایران از دیدگاهی ایرانی، به‌جای دیدگاه اروپایی‌محور تمدن غربی یا شرق‌شناسی که مطالعه تاریخ تاکنون، بر اساس آن بوده‌است.

پیدایش ایران

کوروش کبیر و داریوش کبیر: پدران بنیان‌گذار

پیدایش ایران به‌عنوان یک «دولت» همواره برای مورخان معما بوده است. توسعه سریع ایران بنیان‌های نظم سیاسی موجود و مسیر پیشرفت بشر را تغییر داد. کوروش کبیر در مدت پادشاهی‌اش در قرن ششم پیش از میلاد مسیح، چیزی را به‌وجود آورد که امروزه همانا «ایران» است. می‌توانیم با اطمینان ادعا کنیم که سرزمین «ایران» از بدو پیدایش، ایده‌ای بود که کوروش کبیر آن را با مشاهده ساختارهای اجتماعی سیاسی دنیای آن زمان، در ذهن خود پروراند. اندیشه‌های وی درباره ساختار سیاسی دولت به‌یقین با دولت‌های هم‌عصرش و اندیشه‌های پیش از او متفاوت بود.

آنچه کوروش آغاز و داریوش کبیر بعدها تکمیل کرد، رویکرد جدیدی به دولت و ساختار و کارکرد حکومتی بود. برای اولین بار، اصول همکاری و ترغیب تجارت به عوامل سیاسی اساسی تبدیل شد. این برنامه با نظم سیاسی پیشین که دولت آشور پایه‌ریزی کرده بود، تفاوت آشکار داشت.

در سرزمین آشور که در قرن بیست‌وپنجم پیش از میلاد ایجاد شد، کارآمدترین دولت نظامی که تا آن زمان جهان به خود دیده بود، بر سر کار آمد. ارتش در قلب سازمان دولت قرار داشت و دولت پیرامون ارتشی منظم شکل گرفت. کار اصلی

مردمان جنگ بود و ثروت و رونق آن کشور از طریق غنایم جنگی و اخذ ثروت از دیگر جمعیت‌های تحت سلطه و نظارت آشوریان حاصل می‌شد. دستگاه اداری نظامی وظایف دولت را در درون کشور و نیز سرزمین‌های فتح‌شده انجام می‌داد. آنان اولین امپراتوری متمرکز برای کنترل مناطق استانی وسیع را نیز ایجاد کردند.

شکست پادشاهی اسرائیل در سال ۷۲۱ پیش از میلاد، فقط نمونه‌ای بود از نظام تصرف و اشغال بی‌رحمانه آشوریان. بعد از یک دوره چپاول و قتل‌عام، آشوریان بقیه جمعیت سالم اسرائیلی را سرزمینشان بیرون راندند و به بخش‌های غربی ایران امروز فرستادند. آمده است که در جریان این کوچاندن، افراد ده قبیله اسرائیل نابود شدند.

رفتار آشوریان با باورهای مذهبی مردمی که بر آن‌ها غلبه می‌کردند، به‌همین ترتیب ویرانگرانه بود.

پادشاه آشوری خودش را «پسر خدا» می‌خواند. او با تحمیل دین خود بر کسانی که بر ایشان غلبه کرده بود و بیرون راندن رهبران مذهبی دشمنان مغلوبش، تعالیم دیگر مذاهب را به چالش می‌کشید.

امپراتوری آشور در نهایت، گرفتار حمله نظامی شد، به‌طوری که تا سال ۶۰۹ پیش از میلاد، دیگر وجود نداشت.

اما جانشینان آن، نوبابلی‌ها، همان روش حکومت آشوری را ادامه دادند. در سال ۵۹۷ پیش از میلاد، امپراتوری نوبابلی پادشاهی یهود را شکست داد و مردمانش را به اسیری به بابل فرستاد. این الگوی اجتماعی سیاسی و نظامی‌گری حکومت بازتابی بود از آگاهی بشری در آن دوران و نظم پذیرفته‌شده دولت و نظام حکومت سیاسی.

کوروش با نبوغ خود، بیهودگی این نظم را درک کرد و الگوی حکومتی جایگزینی را طراحی و اجرا کرد که از پیشرفت بشریت بهره می‌برد. نظم سیاسی

جدید کوروش الزاماً بر همکاری بین ملت‌ها، احترام به کردارهای فرهنگی و مذهبی و هویت ملی دیگران و تأکید بسیار بر ارتقاء بازرگانی در میان دشمنان مغلوب، پایه‌ریزی شده بود.

دوستان و دشمنان کوروش به یکسان، او را با صفات خویشنداری، راستگویی، مهربانی، قدرتمندی و پیگیری عدالت می‌شناختند. این ویژگی‌ها کمک کرد تا کوروش به شخصیت متحول‌کنندهٔ زمانش تبدیل شود و به پیشرفت سرزمین پارس کمک کند.

پیش از کوروش، سرزمین پارس شامل ملتی کوچک و دور از مراکز اصلی قدرت بود.

به‌دلیل قدرت معنوی کوروش، نیروهایی که برای جنگ علیه او فرستاده می‌شدند، به اندیشه‌هایش می‌گرویدند و به او می‌پیوستند. رفتار کوروش با پانتیا^۱، همسر زیبای فرماندهٔ ارمنی، پشتیبانی ارمنستان و اتحاد با آن سرزمین را به‌ارمغان آورد. رفتار ملایم کوروش با کروزوس یا کروسوس^۲ مغلوب، پادشاه لیدیا^۳، دوستی مادام‌العمری بین آن دو پدید آورد.

می‌توان حدس زد که توانایی کوروش در ساختن آینده‌ای بهتر برای کسانی که او را باور داشتند، در موفقیت‌هایش نقش داشت. امروزه، اروپاییان او را فرمانده‌ای موفق مانند جولیس سزار می‌دانند. اما «تورات» (عهد عتیق) از او به‌عنوان «پیامبر» یاد می‌کند. شاید کوروش کبیر بیشتر به موسی شباهت داشت تا سزار. به‌هرحال، او کسی بود که ایدهٔ «ایران» را در سر پروراند.

پادشاه دیگر ایرانی، داریوش کبیر پس از به قدرت رسیدن در سال ۵۲۲ پیش از میلاد، قوانین اخلاقی و سازمانی کوروش را به‌صورت قوانینی برای بزرگ‌ترین

1-Pantia

2-Croesus

3-Lydia

امپراتوری که تا آن زمان وجود داشت، نهادینه کرد. داریوش تمدن‌های باستانی دره‌های سند، فرات و نیل را برای اولین بار تحت مدیریت سیاسی واحدی، متحد کرد. او به حفظ هویت ملی اعتقاد داشت و بازرگانی و تعامل درون این تمدن‌ها را بسیار ارتقا داد. کارهای داریوش شامل ساختن راه‌ها و کانال‌های متعدد و ایجاد یک نظام پولی جهان‌شمول بود. این کارها در کنار هم به آسایش مردمان در دورانی شگفت‌انگیز از تعامل بشری و تبادل اندیشه‌ها کمک کرد. نه قدرت نظامی پارس بل مفهوم ایجاد زندگی بهتر از طریق هماهنگی و همزیستی بود که بر دنیای باستان غلبه کرد. درحقیقت، کمتر از یک میلیون ایرانی درنهایت، بر امپراتوری‌ای نظارت داشتند که بیش از سی میلیون نفر را زیر سلطه داشت. این زمان دگرگون‌ساز مسیر پیشرفت بشر را تغییر داد.

داریوش دستور داد کتیبه‌ای بر مقبره‌اش بگذارند که احتمالاً آن را برای کسانی در نظر گرفته بود که جانشین او می‌شدند. او خود را موجودی میرا و نه الهی معرفی کرد؛ اعترافی که پیشینیانش هرگز نکرده بودند. درحقیقت، او خود را دوست هموعانش می‌دانست. علاوه‌براین، داریوش به جانشینانش توصیه کرد که راستگو باشند، هم با قدرتمندان و هم با ضعیفان با عدالت رفتار کنند، خود را از فریب دور بدارند و با تواضع و تأکید بر خویشتن‌داری، زندگی کنند. او همچنین به ایرانیان توصیه کرد که باغبانان خوبی باشند و آشفته‌گی محیط وحشی را به نظم تبدیل کنند.

داریوش از این ارزش‌ها برای فراهم‌آوردن صلح و رونق و ایجاد بزرگ‌ترین امپراتوری جهان استفاده کرده بود. امپراتوری پارسی تحت نظام سیاسی متحدی که تفاوت‌ها را مجاز می‌شمرد و از طریق تبادل کالاهای جدید، از رشد اقتصادی حمایت می‌کرد، سه تمدن بشری متمایز را به هم پیوند داد. از دره سند، به قسمت‌های دیگر امپراتوری، برنج و ماکیان می‌رسید. دره نیل شکر و محصولات کشاورزی دیگر را بر آن افزود و ایران مواد غذایی مختلف و میوه صادر می‌کرد.

رونق اقتصادی موجب غنی‌شدن شرکای تجاری دیگر - از جمله یونان - نیز شد. این تغییرات بشریت را در مسیر همزیستی قرار داد و بر تمام نظام‌های سیاسی بعدی تأثیر گذاشت.

ایران پایه‌گذاری شد تا از جایگاه سیاسی خود، نه برای تحمیل فرهنگ بر مردم ستمدیده، که به‌عنوان سکویی برای همزیستی بشر استفاده کند. اصول پایه‌گذاری‌شده توسط کوروش و اجراشده از سوی داریوش به سه ستون هویت ایرانی تبدیل شد:

یک. خویشتن‌داری (فروتنی)

دو. راستگویی (عدالت)

و سه. حمایت از ضعیفان (جامعه)

ستون‌های هویت ایرانی در سراسر تاریخ طولانی این کشور، در شکل‌ها و سازمان‌های مختلف، خود را نشان داده‌اند. آن‌ها بر نظم سیاسی تأثیر گذاشته‌اند و در اندیشه‌ها و رسوم مذهبی، نقش زیربنایی دارند.

به‌طور خلاصه، ایران تجسم این ارزش‌هاست. در نتیجه، هویت ایرانی هویتی است که سنگ بنای آن ارزشی است، نه قومی و نژادی و زبانی. تنها هویت ملی دیگری که در جهان مبنای ارزشی دارد هویت مردم ایالات متحده امریکا است.

نشست داریوش با رهبران ملی سرزمین‌های متحد پادشاهی که هر ساله، در نوروز، در تخت‌جمشید، برگزار می‌شد، احتمالاً در قالب این ارزش‌ها انجام می‌گرفته است. این نشست‌های سالانه بی‌گمان در تالار ملت‌ها برگزار می‌شده است. خشایارشا بعدها، دروازه‌هایی برای این تالار ساخت که به «دروازه خشایار» برای تمام ملت‌ها معروف است. در ساختار و نقش‌هایی که بر دیوارهای تخت جمشید وجود دارد، هیچ نشانی از خشونت و جنگ نیست و نیز هیچ نشانه‌ای از مردم شکست‌خورده دردمند که پیشتر، وجودشان در آن‌گونه اماکن امری عادی بود.

گذر زمان، به تدریج، نهادهایی را که داریوش ایجاد کرده بود، تضعیف کرد. قدرتمندان دچار خودکامگی شدند. ارزش‌های اخلاقی که آنان را کنترل و از ضعیفان حمایت می‌کرد، به ابزارهای سرکوب کاهش یافتند. تواضع و خویشن‌داری فرمانروایان از حوزه قدرت سیاسی زودگذر رخت بربست و نهادها را به‌سوی داستان‌های قهرمانی اسطوره‌ای سوق داد. قدرتمندان به ایجاد نظام طبقاتی (کاست) پرداختند و به کسب مزیت‌های طبقاتی و انباشتن قدرت و ثروت برای خودشان بیش از پیش دل بستند. در نتیجه، نهادهای قدرت به ابزارهای کنترل اجتماعی بدل شدند. حمایت از ضعیفان فقط در قلمرو اسطوره‌ها باقی ماند. کتیبه حک‌شده بر آرامگاه داریوش تو‌گویی کاملاً محو و فراموش شده بود.

سلسله ساسانیان

هفتصدسال بعد، شاپور اول که خود را نواده برحق کوروش کبیر می‌دانست، پادشاه سلسله ساسانیان در ایران شد. سلطنت وی نماد پادشاهان ساسانی شد و نشان داد رهبران پارسی تا چه حد از اصول کوروش فاصله گرفته بودند. بر پایه افسانه‌ها، شاپور پس از دستگیری والرین، امپراتور روم، از مرد مغلوب به‌جای چهارپایه برای سوارشدن بر اسبش استفاده می‌کرد و دستور داد نقش‌هایی از این صحنه تحقیرآمیز را بر دامنه کوهی در نزدیکی آرامگاه داریوش حک کنند تا همگان آن را بتوانند ببینند.

ساسانیان بیش از چهار قرن بر سرزمین پارس حکومت کردند. ماندگارترین دستاورد این سلسله ایجاد یک نظام اجتماعی سیاسی مبتنی بر طبقات اجتماعی بود که تحرک را از شهروندانش دریغ می‌کرد. اغتشاش‌های اجتماعی و انقلاب مزدکیان در قرن‌های پنجم و ششم، اصلاحات نهادی خسرو انوشیروان، را تسریع کرد. بالاین‌همه، آرمان‌های مردم برای تغییر اجتماعی، سرانجام سرکوب شد. نظام طبقاتی تقویت شد و طبقه جدیدی بر ساخته از مالکان زمین‌های کشاورزی بر

طبقات موجود افزوده شد. با تقسیم کشور به چهار منطقه نیمه‌خودمختار، در دستگاه سیاسی اداری کشور تجدیدنظر شد. استان خودمختار خراسان در شرق کشور، که با اقتصاد پویایش، از ساختار اجتماعی آرامتری بهره‌مند بود، از شورش بهرام چوبین و جنگ داخلی علیه حکومت سلسله ساسانیان در سال ۵۹۰ میلادی، پشتیبانی کرد. باوجوداین، در نقاط دیگر، اصلاحات حکومت قدرت شاه را بیش از پیش متمرکز کرد و فرصت بیشتری برای خودکامگی در اختیار او گذاشت.

ماهیت خشن نظام طبقاتی (کاست) در داستانی از «شاهنامه» فردوسی، شاعر قرن دهم میلادی، نشان داده شده است: هنگامی خسرو انوشیروان برای مبارزه سیاسی علیه روم، به پول احتیاج داشت، مردی کفشگر حاضر شد هر مبلغی که پادشاه لازم دارد به او بدهد، به شرط این‌که پسر کفشگر بتواند از حق تحصیل - که تنها در انحصار طبقات اجتماعی بالاتر بود - بهره‌مند شود. اما انوشیروان پیشنهاد کفشگر را رد کرد، زیرا مردمان عادی اجازه تحصیل و در نتیجه، راه یافتن به طبقه دیران را نداشتند. این‌گونه بود شرایط جامعه در زمان فرمانروایی پادشاهان ساسانی.

با سلطنت خسرو پرویز که با حمله به دارالسلام (بیت‌المقدس) و مصر، قلمرو امپراتوری ایران را گسترش داد، انحطاط ساسانیان به نقطه اوج جدیدی رسید. رفتار شخصی غیراخلاقی او زنجیره‌ای از حوادث را رقم زد که در نهایت، این پیروزی را به شکستی فاجعه‌آمیز بدل کرد. او در راه فتح بیت‌المقدس، از حیره که سرزمین و دولتی تابع ساسانیان بود، عبور می‌کرد. در آن زمان، فرمانروای حیره، نعمان، از سلسله لخمی‌ها بود. پرویز که وصف زیبایی دختر او را شنیده بود، به این پادشاه فرمانبردار دستور داد تا دخترش را نزد شاه بیاورد. نعمان از فرمان شاه سر باز زد و دارایی و دختر خود را برای در امان ماندن، به نزد قبایل شیبانی در شمال عربستان فرستاد که از دشمنان خسرو پرویز بودند.³ وقتی نعمان بازگشت،

پرویز سریع او را کشت و حیره را تسخیر کرد تا تحت حکومت مستقیم سرزمین پارس اداره شود.

پس از دو دهه، زنجیرهٔ چنین رویدادهایی سرانجام، به یورش اعراب به ایران منجر شد.

در این جا، بی‌مناسبت نیست که شهوترانی پرویز را که بیش از هزار زن در حرمسرای خود داشت، با خویشتن‌داری کوروش مقایسه کنیم؛ پادشاهی که با پانتیا، همسر زیبای فرماندهٔ ارمنی، با شرافت رفتار کرد و این رفتار به اتحادی ثمربخش و طولانی با ارمنستان انجامید.

پس از تصرف بیت‌المقدس، خسرو پرویز «کلیسای مقبرهٔ مقدس» یا «کلیسای قیامت»^۱ را ویران کرد و صلیب حقیقی را از آن جا برداشت و ضبط کرد و نامه‌ای خطاب به امپراتور بیزانس هراکلیوس^۲ نوشت و در آن نامه، به مسیح و مسیحیان اهانت کرد.

وقتی نامهٔ پرویز به قسطنطنیه رسید، شهر در محاصرهٔ یکی از فرماندهان ایرانی به نام شهربراز بود. ایرانیان در پشت تمام دروازه‌های قسطنطنیه مستقر بودند. هراکلیوس آماده شده بود که شهر را رها کند و پایتختش را به زادگاهش، کارتاژ، در شمال آفریقا، انتقال دهد. اما با رسیدن نامهٔ خسرو پرویز، سرگیوس، اسقف اعظم قدرتمند کلیسا به این نتیجه رسید که مسیحیت در خطر است. از این رو، تمام طلاهای کلیسا را آب کرد و به هراکلیوس تقدیم کرد تا در عوض، از شهر دفاع کند.

هراکلیوس از آن طلاها برای بازسازی نیروهای نظامی‌اش استفاده کرد. آنگاه، با کشتی، به ارمنستان که مردمانش از توهین خسرو پرویز به دین و فرهنگشان به خشم آمده بودند، رفت و به یاری آنان، به سرعت، ارتش نیرومند ایران را شکست

1-Church of the Holy Sepulchure

2-Heraclius

داد و بعد از آن، در امتداد رود دجله، به ایران حمله کرد و تیسفون - پایتخت امپراتوری ساسانی - را تقریباً تصرف کرد. هراکلیوس در سال ۶۲۸ میلادی - وقتی قباد دوم پدر خود، خسرو پرویز، را کشت و به این ترتیب، کودتا کرد - صلح را پذیرفت. شهوترانی، تکبر و طمع خسرو پرویز یک پیروزی مسلم را به شکستی اساسی برای ایران تبدیل کرد.

تکوین اسلام

در همان سال که خسرو پرویز از دنیا رفت، مسلمانان مکه به رهبری حضرت محمد (ص)، مدینه را تصرف کردند. آنان خندق ساختند تا با دشمنان سوار بر اسب و شتر مقابله کنند. محاصره شکست خورد و اتحاد مکه از هم پاشید. از سوی دیگر، پیمان همکاری مسلمانان که به منشور مدینه معروف است، اتحاد امت را به وجود آورد که از نظر مالی، سودآورترین و نیز نیرومندترین نهاد سیاسی در عربستان بود.

در سال ۶۳۰ میلادی، مسلمانان مکه را بدون جنگ، به تصرف خود درآوردند و با دشمن مغلوب، با احترام رفتار کردند. اما در سال ۶۳۱ میلادی، حضرت محمد (ص) از تمام اعضای اتحاد امت دعوت کرد به دین اسلام بگریند. در سال ۶۳۲ میلادی، حضرت محمد (ص) رحلت یافت. پس از فوت پیامبر، شورش علیه مسلمانان در سراسر شبه جزیره عربستان بر پا شد که به جنگ‌های رده (یا ارتداد)^۱ معروف است. این جنگ‌ها نشان‌دهنده نقض گسترده اتحاد امت بود. فقط مدینه، مکه و طائف به اتحاد امت وفادار ماندند. با وجود این، به

۱- این جنگ‌ها که توسط اهل رده یا از دین‌برگشتگان در اواخر زندگی پیامبر و خلافت ابوبکر علیه مسلمانان صورت گرفت، شش جنگ بود. سران چهار جنگ که همگی مغلوب شدند، به «پیامبران دروغین» معروف‌اند که از آن جمله ابومسیلمه کذاب است.

دلیل چندیست که جناح مخالف، مدینه قدرتمندترین نیرو باقی ماند. خلیفه ابوبکر، جانشین حضرت محمد (ص)، برای سرکوب شورشیان اقدامات تعیین‌کننده‌ای انجام داد. اما این اقدام تنها قبل از به چالش کشیدن قدرت مدینه توسط سایر اتحادها بود. آخرین لشکرکشی حضرت محمد (ص) به نام تبوک، علیه روم، هزینه بسیج حدود سی‌هزار سرباز را توجیه نکرد و در زمان رحلت آن حضرت، بی‌نتیجه باقی مانده بود. نجات اسلام به این امر بستگی داشت که راهی پیدا شود تا اتحاد بتواند به کمک آن، زندگی قبیله‌هایی را که به امت وفادار مانده بودند، تأمین کند. اگر منابع جدیدی پیدا نمی‌شد، ممکن بود اتحاد امت و احتمالاً اسلام از میان برود. جنگ امت با روم به‌کندی پیش می‌رفت و پیشرفت کافی برای تأمین نیازهای مالی اعضا نداشت.

در همین زمان، مُثَنّی بن حارث از قبیله عرب شیبانی (همان کسی که نعمان دختر و ثروتش را برای در امان ماندن از شر خسرو پرویز، به او سپرده بود) برای دیدار با ابوبکر، با هدایای بسیار، به مدینه رفت و به خلیفه اطلاع داد که قبیله‌اش مدت پانزده سال بدون هیچ مانع مهمی، با موفقیت، سرزمین‌های جنوبی ایرانی را غارت می‌کرده است. او می‌دانست که برای غارت بیشتر در داخل قلمرو ایران، به حمایت نظامی بیشتری احتیاج دارد. گفت که حاضر است اسلام را بپذیرد و در ازای پشتیبانی ابوبکر و مسلمانان، یک‌چهارم تمام غنائم به‌دست‌آمده را به خلیفه بدهد. ابوبکر دریافت که این پیشنهاد راه‌حل تمام مشکلات اوست. این اتحاد سودآور اعراب را هم‌پیمان کرد و تمام تهدیدهایی را که برای اتحاد امت وجود داشت، از میان برداشت. خلیفه مسلمانان خالد بن ولید را به رهبری سپاه مسلمانان که بیشتر افراد آن داوطلب بودند، منصوب کرد. مبارزه با حمله‌های کوچک به جنوب ایران (جنوب کشور عراق امروز)

آغاز شد. ابوبکر با حرکت‌های کوچک شروع کرد، زیرا لشکریان عرب تحت فرماندهی او از ایرانیان وحشت فراوان داشتند. این وحشت که همچون یک عقده نژادی در میان قبایل عرب شایع بود، شاید نتیجه قرن‌ها قدرت و افتخار ایرانیان بود. از آن سو، ایرانیان اعراب جنوب عربستان را به‌دیده حقارت می‌نگریستند و آنان را برای الحاق به امپراتوریشان، بسیار فقیر و نامتمدن می‌دانستند. ابوبکر می‌دانست که اگر لشکریان او از ایرانیان شکست بخورند، این شکست نتیجه همان وحشت دیرین آنان است.

پس از آن‌که خالد با لشکر هجده هزار نفری‌اش وارد عراق شد، اعراب پیروزی‌های تعیین‌کننده‌ای در چند نبرد پیاپی کسب کردند. مهم‌ترین آن نبردها جنگ ذات‌السلاسل بود^۱ و پس از آن، جنگ جسر یا یوم‌الجسر^۲ و جنگ تبویب^۳. پس از بیست سال جنگ‌های بی‌ثمر خسروپرویز با اعراب و قتل فرماندهان

۱- عنوان جنگی که در محرم سال دوازده هجری، بین خالدبن ولید و هرمز، امیر ایرانی ابله بر ساحل دجله روی داد. ازجمله غنایم اعراب در این جنگ، چندین بار شتر زنجیر بود و به‌همین دلیل نام آن را «ذات‌السلاسل» نهادند. بنا به روایتی دیگر، در این جنگ، به گردن لشکریان ایران زنجیر بسته بودند تا از جنگ فرار نکنند، ولی احتمال دارد که این نوعی آرایش جنگی بوده است که اعراب از آن خبر نداشته‌اند.

۲- عنوان جنگی که در سال سیزده هجری، بین ابوعبید ثقفی، سردار عرب، و بهمن ورجاوند، سردار ایرانی، در نزدیکی کوفه، کناره شرقی رود فرات روی داد. در این جنگ، ابوعبید در زیر پای فیلی کشته شد و ایرانی‌ها جسری (پلی) را که روی فرات بود، قطع کردند و عده زیادی از اعراب را کشتند. اعراب عاقبت پل را درست کردند و از معرکه رها شدند. کلمه «جسر» به‌ظاهر، اصل آرامی دارد و اغلب به‌معنی پلی است که با کشتی برای عبور از آب بسازند، در مقابل «قنطره» که به پلی اطلاق می‌شود که از سنگ درست شده باشد.

۳- عنوان جنگی که در رمضان سال سیزده هجری بین مثنی‌بن حارثه، سردار عرب، و مهران مهرویه همدانی، سردار ایرانی، در نزدیکی رودی به‌همین نام که از شعب فرات است، روی داد. برای شرح تفصیلی این جنگ‌ها و نیز جنگ مشهور دیگری به‌نام جنگ ذوقار به منابع اسلامی و برای شرح مختصر، به دایرة المعارف فارسی مراجعه کنید.

کارآموده ایرانی به‌دست او، ارتش ایران قدرت و سازمان خود را از دست داد و سرانجام، در کمتر از بیست سال پس از مرگ پرویز، سلسله ساسانیان در جنگ نهاوند، در سال ۶۴۲ میلادی، به پایانی تلخ رسید و فصل جدیدی برای بیشتر ایرانیان آغاز شد.

به‌طور خلاصه، کمتر از یک سال پس از شورش رده که در آن، اکثریت مردم شبه جزیره عربستان اسلام را ترک کردند و علیه اسلام و حکومت مدینه جنگیدند، سپاه قبیله‌ای نامنظم مسلمانان به نتیجه غیرمنتظره مهمی دست یافت و سلسله ساسانیان سقوط کرد.

با وجود این، باید توجه کنیم که هویت اسلامی جنگجویان عرب که به‌رهبری ابوبکر می‌جنگیدند، جای سؤال بسیار دارد. برای تغییر عادات و رفتارهای قرن‌های متمادی، پنج سال کافی نبود. جنگجویان عرب طرفداران متعصب مذهب نبودند و از مشارکت در آنچه امروز ممکن است ما «مأموریت از طرف خداوند» برای گرویدن مردم ایران به دین اسلام بنامیم، درکی نداشتند.

آنچه مسلم است این است که وعده غنیمت‌های جنگی و فرصت بهبود وضعیت زندگی، اعراب را به پیوستن به سپاهیان و مبارزه وامی‌داشت. جنگ آینده بهتری برای بازماندگان و حرکتی روبه‌جلو برای پیش‌گیری از فروپاشی حکومت اسلامی فراهم می‌کرد.

بی‌گمان، بیست سال جنگ بی‌ثمر خسرو پرویز، هم ایران و هم روم را تضعیف کرد و رفتار غیراخلاقی و محاسبات اشتباه او راه را در برابر جنگجویان عرب گشود.

جنگ نهاوند در سال ۶۴۲ میلادی، عملاً حکومت ساسانی را به نقطه پایان رساند. روی هم رفته، اعراب ساختار سیاسی جوامعی را که بر آن‌ها حکومت می‌کردند، تغییر ندادند. در هر منطقه، همان مردمی که قبلاً قرن‌ها قدرت را در دست داشتند، در قدرت باقی ماندند. تصمیم‌گیری برای همکاری یا شورش به اختیار حاکمان سنتی و با دخالت بسیار اندکی از طرف مردم طبقات پایین‌تر

انجام می‌شد. بسیاری از اولیای شهر و حاکمان محلی با اعراب همکاری کردند. بعضی از آن‌ها به اسلام گرویدند تا جزئی از اتحاد امت به‌شمار آیند و بخشی از غنیمت‌های جنگی و مالیات حاصل از حمله و اشغال را دریافت کنند. دیگری هم بودند که به سپاهیان عرب پیوستند تا برای سهم بزرگ‌تری از غنیمت‌های جنگی بجنگند، اما بیشتر فرمانروایان و شهروندان بومی واقعیت اشغال را پذیرفتند.

استثنای قابل‌توجه خراسان بود که موجب عقب‌نشینی‌هایی از سوی اعراب شد. قُتیبَةُ بن مسلم از سال ۷۰۵ تا ۷۱۵ میلادی، شرارت‌های بسیاری علیه مردم خراسان کرد تا این منطقه را زیر سیطرهٔ اعراب بیاورد. باوجوداین، پس از مرگش در ۷۱۵ میلادی، تا زمان شورش ابومسلم، بیشتر قسمت‌های آن منطقه از سلطهٔ اعراب آزاد بود. در منطقه‌های دیگر، پرداخت مالیات به اشغالگران عرب این آزادی را به ایرانیان می‌داد تا بر اساس سنت‌ها، رسوم و ارزش‌های اجتماعی خودشان زندگی کنند. در بیشتر موارد، مالیات‌های پرداختی به اعراب کمتر از مالیات‌هایی بود که ناچار بودند به ساسانیان بپردازند.

این همزیستی چندین نسل از ایرانیانی ادامه یافت که در جوامعی رشد و زندگی می‌کردند که بیشتر آن‌ها جز جماعتی کشاورز دورافتاده و پراکنده نبودند و ای بسا مأموران وصول مالیات برای گرفتن مبلغی برای آنان مقرر شده بود، به ندرت به این نقاط می‌رفتند.

نظام طبقاتی پابرجا ماند. تحرک اجتماعی و تغییر وضع اجتماع همچنان غیرممکن بود و برای بیشتر مردم، زندگی همان‌گونه که قرن‌ها جریان داشت، ادامه یافت.

اسلامی‌سازی ایران

در سال ۶۳۴ میلادی، ابوبکر در بستر مرگ، عُمر بن‌الخطاب را که از یاران پیامبر بود به‌عنوان جانشینش تعیین کرد. عمر خیلی زود فهمید که اگر اجازه دهد همزیستی ایرانیان و اعراب ادامه یابد، هویت اسلامی سربازان عرب از بین خواهد رفت. برای جلوگیری از این موضوع، دو شهر جدید کوفه و بصره را برای استقرار سپاهیان‌ش ساخت. اعراب تعداد بسیار بیشتری از این شهرک‌های نظامی ساختند. شیراز، روستای کوچکی به‌مسافت کمابیش یک‌روزه از شهر ایرانی استخر که یکی از مراکز استانی ساسانیان بود، در سال ۶۹۳ میلادی، پس از شورش‌های ناموفق متعدد علیه متجاوزان عرب، به شهر نظامی ایالت فارس تبدیل شد.

عمر برای ایجاد پایگاه نظامی، موضعی را انتخاب کرد که فاصله بسیاری از آن‌ها از مناطق شهری ایران به‌اندازه مسافرتی یک‌روزه بود. این به این معنا بود که سربازان به‌اندازه کافی نزدیک بودند تا بتوانند از هرگونه شورش جلوگیری کنند، اما نه آن‌قدر نزدیک که به آمیختن فرهنگ‌ها بینجامد.

تصمیم به ساخت پایگاه‌های نظامی^۱ پس از حمله به ایران، احتمالاً بنابه نیازهای نظامی بوده است. در طی مدت کوتاهی، مسلمانان به حکمرانان قلمرو وسیعی تبدیل شدند. حضرت محمد (ص) رحلت یافته بود و تأثیر پراپهت وی از میان رفته بود، اما اعراب با پاداش دادن به سربازانشان و حمله به یک حکومت ثروتمند اما ناکارآمد، موفقیتی کسب کرده بودند که خوابش را هم نمی‌دیدند.

باین‌حال، اگر متجاوزان با مردم بومی درمی‌آمیختند، همه‌چیز از دست می‌رفت. مشخص است که مردمان بومی شهرنشینان بسیار بافرهنگ‌تری بودند و جذابیت زندگی شهری به‌احتمال زیاد وسوسه‌انگیز می‌بود. در این صورت، دیر یا زود، متجاوزان در بافت جامعه موجود حل می‌شدند و رهبری متزلزل اسلامی به

۱- اعراب این پایگاه‌ها را که پشت سر سپاهیان خود می‌ساختند و رفته‌رفته به‌صورت شهرک‌های نظامی در می‌آمدند، «معسکر» می‌نامیدند. از مشهورترین آن‌ها معسکر بصره بود. م

باد فنا می‌رفت. زندگی نظامی در پایگاه، ساختار اجتماعی حساسی به وجود آورد که از چنان اتفاق جلوگیری می‌کرد. جامعهٔ عرب و ساختارهای اجتماعی آن قبیله‌ای بود و هویت قبیله‌ای جای هرگونه وفاداری دیگری را می‌گرفت. در شهرک‌های نظامی، سپاهیان جوان تازه‌وارد به نیرویی جنگی به‌رهبری یک قبیلهٔ عرب امین با ساختار و آداب و رسوم آشنا، ملحق می‌شدند. همزمان این سپاهیان هویت‌های اسلامی جدیدی را به وجود می‌آوردند. سپاهیان عرب اغلب شامل واحدهای نظامی ایرانی بود که در مبارزه شکست خورده بودند و افرادشان می‌خواستند از طریق جنگ، به آینده‌شان بهبود بخشند. آن‌ها هم به بخشی از زندگی در شهرک‌های نظامی تبدیل شدند و اسلام آوردند.

تصمیم به جدا نگه‌داشتن متجاوزان عرب از مردم ایران راه حل مبتکرانه‌ای بود برای حل مشکلات موجود. جامعه‌پذیر کردن و تعلیم‌دادن افرادی با آن حد از اشتیاق برای ماجراجویی و کسب ثروت فقط می‌توانست در اجتماع بسته‌ای صورت پذیرد که شهرک‌های نظامی ایجاد کرده بود. در مناطق شهری بزرگ‌تر ایران، چنین مأموریت‌هایی غیرممکن می‌بود. باوجوداین، پیامدهای این تصمیم بسیار بیشتر از آن بود که حاکمان عرب تصور می‌کردند. این تصمیم منجر به پیدایش جوامع یا «باهمستان‌های» اسلامی پرشوری در ایران شد.

آکادمی افلاتون در تبعید

در شبانگاه جنگی حساس، در سال ۳۱۲ میلادی، کنستانتین امپراتور روم ادعا کرد که تمثال مسیح را در خواب دیده که به وی نوید پیروزی داده است. سپاهیان وی تحت لوای «مسیحیت» جنگیدند و در نبرد پیروز شدند و در نهایت، کنترل امپراتوری روم را به دست گرفتند و دین مسیحیت را قانونی کردند. تا آن زمان، امپراتوری روم از هم پاشیده بود و پایتخت امپراتوری روم غربی در رُم و پایتخت امپراتوری روم شرقی یا امپراتوری بیزانس در قسطنطنیه بود.

امپراتوری روم غربی به سرعت رو به زوال بود. سال‌های ۳۰۰ تا ۷۰۰ میلادی در اروپا که دوره مهاجرت‌ها یا دوره هجوم بربرها نامیده می‌شود، دوران مهاجرت بشر است که گذار از عهد عتیق به اوایل قرون وسطی را رقم می‌زند. این جابه‌جایی‌ها با تغییرات عمیق، بی‌ثباتی سیاسی و آشوب اجتماعی تقریباً در سراسر قاره اروپا تسریع شد. به دلیل درگیری‌های نظامی ناشی از مهاجرت گوت‌ها، وندال‌ها، بلغارها، آلان‌ها، سوئب‌ها، فریسی‌ها و فرانک‌ها علاوه بر دیگر قبیله‌های ژرمن، ایرانی‌ها و اسلاوها از آسیای مرکزی و اروپای شرقی، اروپا به عنوان «مرز بربرها» شناخته شد. در این دوران، روم چندین بار غارت شد. بسیاری از مورخان غارت روم به دست نیروهای ژرمن در سال ۴۷۶ میلادی را پایان حقیقی امپراتوری روم غربی می‌دانند.

پس از رسمی شدن مسیحیت در امپراتوری روم شرقی، رواداری مذهبی و فرهنگی رومیان و غیرمسیحیان (مشرکان) به یک مذهب مسیحی دولتی یکپارچه با کم‌ترین تساهل نسبت به اعتقادات یا نهادهای اجتماعی دیگر تبدیل شد. در سال ۳۹۱ میلادی، امپراتور تئودوسیوس اول شرک را غیرقانونی اعلام کرد. در همان سال، اسقف اعظم اسکندریه معبد‌های مشرکان و کتابخانه اسکندریه را تعطیل کرد. تعصب مذهبی دولت نمی‌توانست وجود آکادمی افلاطون را در آتن تحمل کند. این آکادمی بیش از هزار سال هرازگاهی وجود داشت و فلسفه و رشته‌های دیگر را آموزش می‌داد. در سال ۵۲۹ میلادی، امپراتور یوستینیانوس^۱ آن را تعطیل کرد. آخرین دانشمندان آکادمی - از جمله دم‌سکیوس - به تیسفون در ایران رفتند تا از خسرو انوشیروان، پادشاه ساسانی، حمایت بطلبند. پس از عقد پیمان صلح دائمی^۲ در سال ۵۳۲ میلادی، بین ایران و امپراتوری بیزانس، دانشمندان آتنی از آموزش منع شدند، اما امنیت شخصی و رواداری نسبت به

1-Justin

2-Pax Perpetua

عقایدشان تضمین شد. بازگشت آنان به آتن ممنوع شد، اما اجازه داشتند در شهرهایی چون خَران، واقع در شمال بین‌النهرین که امروزه در جنوب شرقی ترکیه واقع است، زندگی کنند.

در کل، بین ساختار اجتماعی و سیاسی شهرهای سنتی ایران، شهرهای مسیحی رومی و شهرک‌های نظامی اسلامی تفاوت چشمگیری وجود داشت. در جامعه سنتی ایرانی، ساختار طبقاتی خشکی حاکم بود. صنعتگران و تاجران به طبقه‌های اجتماعی پایین‌تر تعلق داشتند و ثروت و داراییشان موقعیت اجتماعی آنان را در جامعه تغییر نمی‌داد. جوامع مسیحی امپراتوری روم نیز دچار همان سرنوشت بودند و حاکمان متعصب و اغلب فاسد کلیسا اجازه آزادی برای تغییر را نمی‌دادند.

در این حال و هوا، هر جامعه‌ای بدون تغییر و تحرک اجتماعی، بی‌رونق خواهد شد؛ زیرا رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی همگی بستگی دارد به توانایی افراد در به‌کار بستن خلاقیت خود و تجربه کردن رشد فردی. رشد افراد کارکردی است که از تساهل یا رواداری جامعه نسبت به آزادی فردی و امکان دسترسی او به تحصیل و حمایت از تغییر حاصل می‌شود.

این نکات را نظریه راجرز، استاد علوم ارتباطات، به بهترین شکل تصویر می‌کند. طبق این نظریه، حدود دو و نیم درصد مردم تمایل دارند شرایط زندگیشان را تغییر دهند و شاید به دنبال زندگی متفاوتی هستند. این مردم دست به نوآوری می‌زنند و امکان‌های جدیدی برای تغییر به وجود می‌آورند. گروه دیگری که نماینده حدود سیزده و نیم درصد جامعه است، از این گروه پیروی می‌کند. اهمیت این گروه دوم در این است که اولین انتخاب‌کنندگان یا دنباله‌روهای گروه اول هستند. دو بخش بعدی شامل سی و چهار درصد جمعیت است که به تدریج تغییر خواهند کرد و شانزده درصد که هرگز تغییر نخواهند کرد. کمیت این درصدها با اندکی تعدیل، در هر جامعه بشری در گذشته و حال و آینده ثابت است. درحقیقت، تفاوت در پیشرفت اجتماعی و توسعه اقتصادی هر جامعه

مستقیماً در گرو توانایی این نوآوران منفرد برای کارکردن و رشد با پُشتیبانی جوامع ایشان است.

نظام طبقاتی پادشاهی ساسانی و تعصب مذهبی رومی‌ها از رشد فردی، نوآوری و تغییر اجتماعی جلوگیری می‌کرد. برخلاف آن‌ها، شهرک‌های نظامی تازه‌تأسیس اعراب ویژگی‌های منحصربه‌فرد و جالبی داشت. جمعیت آن‌ها ترکیبی بود از جوانانی که معمولاً از قبیله‌های مختلف گرد هم آمده بودند. آنان در جست‌وجوی ماجراجویی یا میل به زندگی بهتر، به این جنبش پیوسته بودند و اسلام را پذیرفته بودند، اما اسلام در آن زمان، هیچ‌گونه روحانیت و فلسفه حقوق مذهبی تعریف‌شده‌ای (که معادل عربی آن فقه است) نداشت.

وصول مالیات کار اصلی سپاهیان ساکن آن پایگاه‌های نظامی بود. آنان به تمام منابع مالی اضافی هر منطقه‌ای دسترسی داشتند؛ همان چیزی که دستگاه نظامی برای ادامه حیات خود، نیازمند آن بود؛ زیرا جنگ هر آنچه را که اقتصاد بتواند تولید کند، به مصرف می‌رساند. ارتش‌ها به غذا، مسکن و سلاح نیاز دارند. آن‌ها برای تهیه سلاح و پوشاک و برپا کردن سنگرها، نیازمند صنعتگران‌اند. از این‌رو، شهرک‌های نظامی احتمالاً می‌باید مانند آهن‌رباهایی برای جذب فعالیت‌های اقتصادی بوده باشند.

نظم اجتماعی جاری در این شهرهای کوچک نیز می‌باید بسیار جالب بوده باشد. اسلام اندیشه‌ای نوین بود در راه مبارزه علیه قبیله‌های عربستان. شاید هم تفسیر شخصی ساکنان از کردار خود در ترکیب با آداب و رسوم قبیله‌ای بر این شهرها حاکم بود. ساکنان شهرک‌های نظامی آزادی عمل کافی داشتند تا بر اساس رسوم قبیله‌ای و درکشان از ارزش‌های اساسی اسلامی در آن زمان، برای خودشان تصمیم بگیرند. تنها راهنمای معتبری که در سراسر دنیا به آن احترام می‌گذاشتند، روش زندگی یا سیره حضرت محمد (ص) بود. همین روش در به‌کارگیری عملی اسلام بود که به‌عنوان «سنت» یا «مذهب سنی» شناخته شد.

زندگی شهرک‌های نظامی منعکس‌کننده زندگی تمام شهرهای مرزی بود. مردم با استفاده از ترکیبی از ابزارها، اندیشه‌ها و ساختارهای اجتماعی که با خود می‌آوردند و یا از محل زندگیشان کسب می‌کردند، زندگیشان را می‌گذراندند. این طرز زندگی الزاماً در آغاز دشوار بوده است. پیش از آن، اعراب هرگز دارای یک قدرت امپراتوری نبودند و پیش از ورود به ایران، دانش آن‌ها درباره سرزمینی که اکنون اداره‌اش می‌کردند، اندک بود. دانش آن‌ها احتمالاً به حکایت‌های بازرگانان و ارتباط با ایرانیان در یمن و تعداد اندک شمار ایرانیانی که با مسلمانان زندگی می‌کردند، محدود می‌شد. ساختارهای اجتماعی ایران نیز برایشان ناآشنا به نظر می‌رسید. ساختارهای اجتماعی قبیله‌های مسلمان بسیار برابری طلبانه بودند و هیچ رتبه‌بندی مشخصی درون قبیله وجود نداشت.

در ایران، افراد جوامع کشاورزی تثبیت‌شده، بدون تحرک زیاد و با همان نظام طبقاتی راکد ساسانی، قرن‌های متمادی زندگی کرده بودند. حکومت ساسانی طبقه جدیدی را مرکب از دهقانانی که بخشی از اشراف‌سالاری روستایی بود، معرفی کرد، اما همه چیز تقریباً همان‌طور باقی ماند. شورش‌های دهقانی متعدد با به‌دست نیروی نظامی، با بیرحمی سرکوب شده بود. شهرک‌های نظامی برای صنعتگران و تجارت‌پیشگانی که علیه محدودیت‌های طبقاتی خود مبارزه می‌کردند، فرصت‌های جدیدی فراهم کرد. در این شهرک‌ها که دارای ساختار برابری طلبانه جامعه قبیله‌ای بودند، طبقه‌های اجتماعی تا حد زیادی از نظرها پوشیده ماند و مردمان طبقه‌های پایین‌تر فرصت داشتند درآمد بیشتری کسب کنند و به جایگاه بالاتری برسند.

در نهایت، این دسته از ایرانیان بخشی از بافت اجتماعی شهرک‌های نظامی شدند. بیشتر اعراب ساکن پایگاه‌ها اهل قبیله‌ای بودند که قبیله دیگر آن‌ها را به عضویت پذیرفته بود. شاید بتوان با اطمینان فرض کرد که انتخاب یک گروه جدید از تجارت‌پیشگان و صنعتگران ایرانی احتمالاً می‌باید از همان الگوی

پاگشایی به جامعه جدید تبعیت می‌کرده است. دیگر گروه‌های طردشده اجتماعی، از جمله اعضای تبعیدی آکادمی افلاتون و کسانی که مورد شکنجه کلیسا قرار گرفته بودند نیز به شهرک‌های نظامی راه می‌یافتند.

اعراب برای تمام شهرک‌های نظامی که پشت ارتش‌های درحال پیشروی عرب ساخته شدند، الگوی ساختاری یکسانی را در نظر گرفتند. این ساختار فرصت‌های بسیاری برای رشد اقتصادی فراهم کرد.

از نظر تاریخی، تجارت و سوداگری فعالیت اصلی اعراب بود. بنابراین، بین این جوامع نظامی یا باهمستان‌های جدید، دادوستد آغاز شد و رونق اقتصادی آن‌ها روزبه‌روز مردمان بیشتری را جذب کرد. صنعتگران و تجارت‌پیشگانی که در نظام‌های طبقاتی پیشین، زندگی حقیرانه‌ای داشتند، در شهرک‌های نظامی اسلامی، به تاجران ثروتمند و محترمی تبدیل شدند.

با گذشت صد سال، این شهرک‌ها از انزوای خود درآمدند و به بخش دائمی چشم‌انداز جدید ایران تبدیل شدند. تا زمان انقلاب ابومسلم در سال ۷۴۷ میلادی، چند نسل از ایرانیان تمام عمرشان را در این شهرها زندگی کرده بودند. سازمان سیاسی و اجتماعی این شهرک‌ها کم‌وبیش همان‌گونه باقی‌ماند، اما اکثریت جمعیت اصلیت ایرانی داشت. می‌توان تخمین زد که مهاجران این شهرک‌ها نماینده کمتر از پانزده درصد جمعیت بودند.

حسن بصری

یکی از راه‌های به‌تصویر کشیدن این تغییرات اجتماعی، دنبال کردن زندگی حسن بصری (۷۲۸-۶۴۲ میلادی) است که در آن دوران زندگی می‌کرد. اطلاعات ما درباره این دوره از منابع کتبی بسیاری حاصل می‌شود و می‌توان درستی آن‌ها را تک‌تک و جدا از هم تأیید کرد.

تلاش برای کسب مزیت اقتصادی انگیزه بیشتر کوشش‌های بشری بوده است.

اگر زندگی حسن بصری را دنبال کنیم، می‌توانیم الگویی از تغییرات اجتماعی ممکن را مشاهده کنیم که در شهرهای نظامی اسلامی اتفاق افتاد و بفهمیم چگونه اجتماع اسلامی به کسانی که در پی زندگی بهتری برای خود بودند، قدرت بخشید.

حسن در سال ۶۴۲ میلادی به دنیا آمد؛ یعنی همان سال جنگ نهانند که به حکومت ساسانیان پایان داد. او تا سال ۷۲۸ میلادی، حدود هشتادوشش سال عمر کرد. پدرش، پیروز، مردی ایرانی از طبقه اجتماعی پایین بود که احتمالاً قبل از جنگ قادسیه، اسیر و به عنوان برده به مدینه برده شده بود. پیروز بعدها اسلام آورد و آزاد شد. با زنی به نام خرا ازدواج کرد و فرزندشان حسن در مدینه به دنیا آمد. در سال ۶۵۷ میلادی، حسن در پانزده سالگی، به شهر نظامی بصره نقل مکان کرد.

حسن جوان در مبارزات و فتوحات شرق ایران شرکت کرد و سپس به بصره بازگشت و تاجر جواهرات شد و او را «حسن مروارید» می‌نامیدند. حسن اغلب برای تجارت به روم سفر می‌کرد و احتمالاً با تعلیمات آکادمی افلاتون که آن زمان تضعیف شده بود، آشنا شد. هرطور بود توانست تحصیل کند و در ادامه زندگی‌اش در بصره، معلم شد و مدرسه تأسیس کرد و به دلیل تعلیماتش درباره انتخاب و اراده آزاد بشر شهرت یافت و شاگردان زیادی جذب او شدند؛ از آن جمله عمرو بن عبید (فوت: ۷۶۱ میلادی) و واصل بن عطا (فوت: ۷۴۹ میلادی) بنیانگذاران معتزله هستند (که درباره آن بیشتر خواهیم دانست).

تجربه حسن نمونه بارز زندگی بسیاری از ایرانیان دیگر است که در شهرک‌های نظامی بودند. او که برده‌زاده بود، در جست‌وجوی ثروت، در پانزده سالگی، زادگاهش را ترک کرد و به دنبال سرنوشتش رفت. پس از چند سال اعزام به جنگ در شرق ایران و تصرف آن نواحی، به بصره بازگشت و از ثروت احتمالاً اندکش استفاده کرد تا به تاجر متمولی تبدیل شود. در این میان بود که توانست تحصیل

کند، معلم شود و مدرسه‌ای ایجاد کند تا به دیگران نیز بیاموزد. این حکایت نه تنها نشان‌دهنده امکان پیشرفت فردی در شهرک‌های نظامی است، بلکه مشخص می‌کند این پیشرفت چگونه می‌توانسته مزایای بی‌شماری برای جامعه به‌ارمغان آوَرَد. دستاوردهای فردی حسن فقط به این دلیل ممکن بود که وی در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که به او توانایی داده و اراده آزاد در اختیارش گذاشته بود تا به دنبال آرزوهایش برود.

شهرک‌های نظامی ایران در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم میلادی، عمدتاً شبیه شهرهای مرزی غرب آمریکا بودند. نظم اجتماعی بسیار کمی وجود داشت و دین جدید هنوز نهادهای قدرت ایجاد نکرده بود و شهروندان آزادی فردی و اجتماعی زیادی داشتند. زندگی حسن در بصره استثنا نبود، قاعده بود. ایرانیان بی‌شماری به این شهرک‌ها مهاجرت می‌کردند تا از نظام طبقاتی رها شوند و به جست‌وجوی کامیابی بروند، که البته به آن دست می‌یافتند. برعکس، برای ساکنان شهرهای سنتی ایرانی، تحرک اجتماعی و آزادی‌های مشابه ممکن نبود. درحقیقت، بیشتر ایرانیان در طبقه اجتماعی‌شان می‌ماندند و درطول زندگیشان، شاید تا بیش از چند کیلومتر دورتر از زادگاهشان مسافرت نمی‌کردند.

در میان مردم بصره بود که مکتب اسلامی جدیدی ظهور کرد: «معتزله». در اصول اعتقادی پیروان آن مکتب، به دنیای اجتماعی و طبیعی، منطقی نگاه می‌شد و اجازه تصمیم‌گیری فردی بر اساس خرد وجود داشت. این مکتب سبک زندگی مدرن زمان خود بود.

الهیات مکتب معتزله به پیروانش اجازه می‌داد که در درکشان از قرآن، فرایند کلام را به کار گیرند و از طریق بحث و مناظره، به نتیجه‌گیری منحصر به فردی برسند. استدلالشان این بود که به دلیل کمال خداوند و ماهیت ابدی این ویژگی، قرآن نمی‌تواند همراه با خداوند جاودان باشد. بنابراین، قرآن احتمالاً ابداع شده است. بر اساس این فرض، مکتب معتزله استدلال می‌کرد که احکام یا دستورات

خداوند با تفکر منطقی و پرس‌وجوی منطقی قابل دستیابی است، زیرا دانش از خرد ناشی می‌شود. خرد در تشخیص خوب از بد، «داور نهایی» است. این مفهوم توانمند بیانگر این بود که خرد بشر به‌نوعی با احکام خداوند برابر است. استدلال معتزله این‌گونه ادامه می‌یابد که «سنت مقدس» ابزار کارآمدی برای تعیین عدالت نیست. آنچه در مذهب واجب است، فقط «به موجب خرد» واجب است.^۱

تأثیر فلسفه یونان و تعالیم دیگر و روش‌های تحقیق آکادمی افلاتون را می‌توان در استدلال معتزله، به‌وفور باز یافت. این احتمال وجود دارد که این تأثیر نسبتاً مستقیم بوده باشد. پُر پیداست که موفقیت اقتصادی شهرک‌های نظامی آوارگان بسیاری را جذب می‌کرد و ما می‌دانیم که از زمان تعطیل آکادمی در حدود یک قرن پیش از آن، تبعیدشدگان مدرسه به‌دنبال سرپناهی بودند بَری از عقاید مذهبی تعصب‌آمیز. به‌احتمال زیاد، اعضای آکادمی به شهرهای نظامی مهاجرت کردند که در آنجا تعالیمشان می‌توانست بر چندین نسل تأثیر بگذارد.

این شهرک‌ها که به‌سرعت در حال رشد بودند و برای شهروندانشان تحرک اجتماعی فراهم می‌کردند و رویکردی عقلانی به حل مشکلات بشر داشتند، احتمالاً بر ایران و حتی بر جوامع سنتی و بزرگ‌تر شهری، تأثیر اجتماعی بسیار زیادی گذاشتند. سرعت تحول حتماً کم بوده است، اما با گذشت صد سال، حقایق تحرک اجتماعی و ماجرای ارتقاء برده‌ها به جایگاه‌های اجتماعی بالاتر، احتمالاً، به تمام نقاط کشور رسیده بوده و با ساختار اجتماعی سنتی که به‌کمک نیروهای نظامی پادشاهی ساسانی در گذشته تقویت شده بود، تضاد ایجاد کرده بوده است. هرچه زمان گذشت، پیوند میان شهروندان شهرک‌ها و شهرهای نظامی و

1- kadri, Sadakat (2012). Heaven on Earth: A Journey Through Shari'a Law from Deserts of Ancient Arabia.

Fakhry, Majid (1983). A History of Lslamic Philosophy (second ed.). New York: Columbia University Press.

قبیله‌های داخل عربستان ضعیف‌تر شد. سازمان‌های اجتماعی قبیله‌ای منسوخ می‌شدند و جمعیت روبه‌رشد غیرعرب قدرت می‌یافت. در نهایت، انقلاب به سازمان قبیله‌ای پایان داد و ساختار سیاسی جدیدی را برای این جوامع نهادینه کرد.

بهزادان پورونداد هرمزد آقا ابومسلم عبد رحمان بن مسلم خراسانی در سال ۷۲۷ میلادی به دنیا آمد و رهبر شورشی در خراسان، علیه خلیفهٔ اموی حاکم شد. ابومسلم مانند حسن بصری اوایل جوانی‌اش را در حالی گذراند که گرفتار بردگی بود. او به یکی از سازمان‌های مخفی تعلق داشت که از خاندان عباسی حمایت می‌کرد. در سال ۷۴۷ میلادی، ابومسلم به آبادی مرو فرستاده شد تا قیامی را که علیه خلیفهٔ اموی حاکم در حال برنامه‌ریزی بود، رهبری کند. ابومسلم رعایای ایرانی، برخی قبیله‌های عرب، بردگان پناهنده و بعضی از دهقانان (زمین‌داران) را به این قیام کشاند. از دسامبر ۷۴۷ تا ژانویهٔ ۷۴۸ میلادی، سپاهیان خاندان عباسی به رهبری ابومسلم، مرو را تاراج کردند. در سال ۷۴۸ میلادی، نیشاپور و توس (در نزدیکی مشهد امروزی) را فتح کردند و سال بعد، امویان را در نزدیکی نهاوند شکست دادند. در اوایل سال ۷۵۰ میلادی، با پیروزی تعیین‌کننده‌ای که در حاشیهٔ رود زاب بزرگ به دست آورده بودند، خلافت بنی‌امیه سقوط کرد. هر فرد از هر قبیلهٔ عرب که هرگونه نسبتی با امویان داشت یا کشته شد یا از ایران گریخت.

پس از به قدرت رسیدن خاندان عباسی، ابومسلم در جایگاه قائم مقام فرمانروای خراسان باقی ماند. نقش قهرمانی او در انقلاب و مهارت نظامی‌اش همراه با سیاست آشتی‌جویانه‌اش نسبت به شیعیان، اهل سنت، زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان او را میان مردم به شدت محبوب کرد. ابومسلم به دستور خلیفه المنصور، که از نفوذ روزافزون وی و محبوبیتش در میان مردمان غیرعرب می‌ترسید، به قتل رسید. با این حال، خلافت عباسی در قدرت باقی ماند.

با ظهور ابومسلم، برای اولین بار، یک ایرانی عادی که با هیچ نظام طبقاتی حاکم ارتباط نداشت، توانست حکومت را شکست و تغییر دهد. قدرت قبیله‌های مرکز عربستان و سنت‌های سیاسی قبیله‌ای آن‌ها پایان یافت. تأثیر این عوامل و آشوب‌های اجتماعی دیگر جوامع بسیاری را ترغیب کرد تا نظم اجتماعی متفاوتی برای خود تصوّر و مطالبه کنند و این طلوع دورانی جدید بود. من معتقدم در این برهه از تاریخ، کمتر از پانزده در صد ایرانیان به اسلام روی آورده بودند.

گرویدن به هویت اسلامی

دهه ۷۵۰ تا ۸۵۰ میلادی شاید جالب‌ترین دوره در تاریخ ایران باشد. مشخصه اصلی این دوره افزایش روزافزون تعداد فرقه‌ها در سراسر ایران است که توسط مدعیان پیامبری یا رهبران جوامع اداره می‌شدند و خواست تغییر اجتماعی را سازمان‌دهی می‌کردند. این خواست‌ها از موقعیت اقتصادی شهرک‌های نظامی و خلأ سیاسی ناشی از سقوط حکومت سلسله ساسانی به وجود آمده بود. در این میان، مسلک‌های متنوع درویشان نیز وجود داشت که گروه‌هایی پراکنده از ایرانیان غیرمسلمان بودند. تاریخ درویشان در ایران بسیار مبهم است و هیچ منبع تاریخی معتبری در این زمینه نداریم. باین‌حال، از وجود آنان اطلاع داریم. به‌دشواری می‌توان تشابه موجود بین کلمه «درویش» و نام «داریوش» کبیر را (که تلفظ فارسی قدیمی آن «دَرِیَوَوش» است) نادیده گرفت. احتمال زیادی وجود دارد که پیروان مسلک‌های درویشی، ابتدا، چشم و گوش پنهان شاهنشاه بودند که همچون سازمان اطلاعاتی دولتی، در سراسر قلمرو پادشاهی، مسافرت می‌کردند و بعدها، به‌صورت مسلک‌های درویشی مختلف تغییرشکل دادند. این مسلک‌های محلی درویشی در این دوره، فعال‌تر شدند. از راه رسیدن بسیاری از عناصر مغلوب در جنگ‌های داخلی اعراب نیز در این زمینه، نقش داشتند. ابتدا، خوارج و بعد، شیعیان علی (ع) که پناهگاه امنی به‌دور از مراکز

قدرت سیاسی می‌جستند. این پناهندگان در بسیاری از جوامع روستایی دورافتاده ایران، به‌عنوان مبلغان عقیده خودشان نفوذ کردند. جوامع روستایی ایران با تاریخ طولانی سرخوردگی فروخورده و نیاز به تغییرات و برابری اجتماعی، هدف‌های راحتی برای تغییر دین بودند. این مبلغان که در طول زمان، به رهبران سیاسی تبدیل شدند، ارزش‌های اساسی ایرانی را که کوروش کبیر بیان و داریوش نهادینه کرده بود (فروتنی، عدالت و وحدت جامعه)، از نو، تدوین کردند. بقایای این نهادها یا مسلک‌های درویشی محلی به اسلام گرویدند و بعدها، با نام «صوفیان اسلامی» شناخته شدند.

از دهه ۷۵۰ تا ۸۵۰ میلادی، بیشتر جوامع شهری در ایران، نظام طبقاتی اجتماعی دوران ساسانی را کنار گذاشتند و به‌نوعی هویت اسلامی گرویدند که بر اساس ارکان هویت ایرانی پایه‌گذاری شده بود و به‌روش خاص هر جامعه بیان می‌شد. احتمال دارد که تا سال ۸۵۰ میلادی، بیش از نیمی از جمعیت ایران به «اسلام» گرویده باشد. باوجوداین، پیروی همگانی از تفسیری واحد از اسلام هرگز اتفاق نیفتاد.

کمابیش در همان زمان، مهاجرت نظام‌یافته جوامع زرتشتی سنتی به گجرات در شمال هند آغاز شد. این مهاجرت که چند قرن طول کشید، بازتاب آن تغییر اجتماعی بود که با سریع‌تر شدن گرایش به مسلک‌های مختلف دین اسلام، در حال وقوع بود. شاید گروه‌هایی مانند زرتشتیان که می‌خواستند نظم اجتماعی سنتی ساسانیان را حفظ کنند، از سبک زندگی‌شان دفاع می‌کردند. اما این مبارزه‌ای ناامیدکننده بود.

دوره بین سال‌های ۸۵۰ تا ۱۰۵۰ میلادی، نشان‌دهنده ترکیب واقعاً شگفت‌آوری است از همزیستی مذهبی و خودمختاری اجتماعی. دربار خلیفه حاکم تحت لوای «اسلام»ی که تعریف گنگی داشت، ساختاری «دولتی» به‌وجود آورد. برخی از اجتماع‌های اسلامی که از درون شهرهای نظامی سابق رشد کرده

بودند، با دربار خلیفه پیوندهای منسجمی داشتند. این ارتباطها به‌جای آن‌که اقتصادی شود، روزه‌روز سیاسی‌تر می‌شد. در این دوره، مکاتب فقهی (فلسفه حقوق اسلام) پرشماری به‌وجود آمدند. باوجوداین، قدرت این مکاتب به‌ندرت از گستره شهرهایی که در آن پدید می‌آمدند، فراتر می‌رفت. هر گستره یک قطب فعالیت اقتصادی برای اجتماع‌های کوچک‌تر و متعددی بود که عقاید مذهبی کاملاً متنوعی داشتند و اداره حکومت آن‌ها با مشارکت بسیار اندکی از سوی مراکز شهری صورت می‌گرفت. بسیاری از این جوامع کوچک‌تر از نوعی خودمختاری بهره‌مند بودند که مراکز شهریشان مشارکت بسیار کمی در آن داشتند. بااین‌حال، هم شهرهای مرکزی و هم اجتماع‌های کوچک‌تر از نظر اقتصادی، جزئی از دولت اسلامی بزرگ‌تر شدند و درطول زمان، بسیاری از این قطب‌ها زیر سلطه فرمانرویان سیاسی خودکامه قرار گرفتند.

در اوایل خلافت عباسی، خود خلیفه این حاکمان شهری را که پیوند محکم‌تری با مرکز داشتند، منصوب می‌کرد. اما این پیوندها به‌تدریج نمادین‌تر شد. اختصاص سهمی از مالیات‌های وصول‌شده که درابتدا مرسوم بود، بعدها به هدیه‌های گاه و بی‌گاهی به خلیفه تبدیل شد که هر زمان جوامع کوچک یا همان حکومت‌های محلی نیاز به صدور فرمانی به‌نفع خود داشتند، آن‌ها را برای دربار خلیفه می‌فرستادند.

بعدها، رهبران قبایل نظامی که نقش حافظان جامعه را به‌عهده گرفتند، جایگزین فرمانروایان خودکامه شدند. قدرت در قبیله‌های پراکنده‌ای متمرکز شد که بعدها حاکمان سلسله‌ای محلی را به‌وجود آوردند. اما ماهیت نظم سیاسی، حاکمیت سیاسی محلی و یکپارچگی اقتصادی با دیگر جوامع به‌همان صورت باقی ماند.

اگر در این دوره، به نظم دولتی نگاه کنیم، درمی‌یابیم آل بویه که بغداد را تحت نظارت داشتند، قدرت مسلط بودند. آل بویه خلافت را به میل خودشان تغییر

دادند، اما برای دربار خلافت، احترام بسیاری قائل بودند. نهاد خلافت در زمان حضرت محمد (ص) بسیار قدرتمند بود، زیرا خلیفه اقتدار سیاسی، نظامی و مذهبی را به نمایش می‌گذاشت. حاکمان آل بویه از القاب قدیمی ساسانی استفاده می‌کردند و خود را «شاهنشاه» می‌نامیدند. با آن‌که خود شیعه‌مذهب بودند، از دیدگاه آن‌ها، دست‌نخورده نگه‌داشتن دربار خلیفه ارزش به حساب می‌آمد و هرگز آن را خراب نکردند.

در همین زمان، بسیاری از حاکمان محلی مختلف ظاهراً به دربار خلیفه ادای احترام می‌کردند. آنان گاه‌وبیگاه برای جلب حمایت از تقاضایی خاص و شاید برای حفظ اتحاد، هدایایی برای خلیفه می‌فرستادند.

توان براندازی خلافت اسلامی عباسی از قرن‌ها پیش وجود داشت، اما قدرتمندان همواره در پی حفظ ساختار سیاسی موجود و پیوندهای اقتصادی با آن بودند و البته دلیل درستی هم داشتند. سوداگری منبع رونق و ثروت بود. حاکمان از اهمیت اقتصادی این نظام کاملاً آگاه بودند. چگونگی قدرت در این دوران، منحصر به فرد است، اما تصور کردن شکل دیگری از حکومت که بتواند شبکه‌های اقتصادی و نظم اجتماعی را حفظ کند، دشوار است.

«انحصارکنندهٔ خشونت» تعریف ماکس وبر از «دولت» است. با استفاده از این تعریف، خلافت عباسی را نمی‌توان دولت به‌شمار آورد. خلفای عباسی از آغاز، برای خود، نیروهای نظامی تشکیل ندادند. در حقیقت، ساختار اجتماعی آن زمان برای تحقق این ایده، فضای مناسبی در اختیار نداشت. به‌جای آن، آنان برای حفظ نظم سیاسی در امپراتوری، به حاکمان خودکامه اعتماد کردند. این شکل از حکومت در واقع شباهت زیادی به شبکهٔ قبیله‌ای امویان داشت، اما چون ارتباط‌های قبیله‌ای تضعیف شده بود، نظم سیاسی خیلی زود متحول شد و خلفای عباسی قدرتش را پیوسته به رهبران محلی واگذار می‌کردند. در نهایت، خلیفه به یک مقام تشریفاتی سیاسی در دست حاکمان خودکامه تبدیل شد. دربار

خلیفه به مرجع سطحی مشروعیت سیاسی بدل شد که بیشتر به سران نمادین دولت در دوران مدرن شباهت داشت.

هرچه زمان گذشت، شهرهای قدیمی قدرتمند تیسفون و استخر به سرعت جمعیتشان را ازدست دادند و شهرهای نظامی رشد کردند. درحالی که گسترش اقتصاد شهرهای نظامی مهاجران بیشتری را جذب می کرد، نظم اجتماعی جدید برپایه تجارت و فعالیت بازرگانی استوار شد. رویکرد منطقی به مشاهدات طبیعی و امکان تحرکات اجتماعی، نظم و سامان این جوامع بود. عقاید فرقه معتزله بر گفتمان اجتماعی حکمفرما بود. این عقاید شامل موارد زیر می شد:

- خداوند خدای دور است (پس، برای مثال، انسان مسؤل زندگی خویش است).

- قرآن ابداع شده است.

- وحی یا الهام همان استنباط منطقی ذهن بشر است.

این عقاید به عقاید مدرنیته بسیار نزدیک است. در این شهرهای مرکزی، توانایی یادگیری - بدون توجه به پیشینه اجتماعی - کمابیش در دسترس همگان قرار گرفت. اختراع و فوران یادگیری در سراسر شبکه های تجارت، به سرعت گسترش یافت.^۱

انباشته شدن ثروت همراه با میل به بیشتر دانستن موجب تأسیس مراکز آموزشی متعدد همراه با فعالیت های فرهنگی ناب و دیدگاهی منطقی برای مشاهده طبیعت شد. شاید تأثیر تبعیدشدگان آکادمی افلاتون در این میان، نقش داشت. درهرصورت، این فعالیت ها با عنوان «اسلامی» تعریف می شد. فرد «مسلمان» در این دوره، جزئی از اقلیت مردمانی بود که خود را با دیدگاهی منطقی نسبت به یادگیری (که مشابه دیدگاه اجرا شده در آکادمی افلاتون بود) تعریف می کرد. این مسلمانان معمولاً از هرگونه خرافات توده هایی که سوادشان کمتر بود، فارغ بودند.

1- Al-Shahrastani, M., al-Milal wa'l-Nihal, London, 1892 as quoted by Fakhry.

Al-Baghdadi, A. Q., Usul al Din, Istanbul, 1928, as quoted by Fakhry.

در مناطق وسیع‌تر روستاهای اطراف این شهرهای مرکزی، شکل متفاوتی از توسعه صورت گرفت. رهبران محلی سه اصل هویت ایرانی را که کوروش و داریوش ایجاد کرده بودند، انتخاب و از آن حمایت کردند:

- خویشتن‌داری (فروتنی)

- راستگویی (عدالت)

- محافظت از ضعیفان (به‌معنای وحدت یا ایجاد جامعه)

بیان اجتماعی این اصول معمولاً شکل مسلک‌های عرفانی و سلسله‌مراتبی درویشی را به‌خود می‌گرفت که تا حدی به آیین‌ها و رهبران بانفوذ دوران مدرن نزدیک بود. هر اجتماع یک رهبر یا «امام» داشت که با قانع کردن پیروانش دربارهٔ فضیلت خود و انکار این‌که به‌دنبال قدرت است، بر آن اجتماع کوچک حکومت می‌کرد. این کار با حمایت از ضعیفان در پی گرفتن یک زندگی ساده و بهره‌مندی از توانایی‌های به‌ظاهر ماوراءطبیعی انجام می‌شد. مسلک‌های صوفیانه یا درویشی متعددی وجود داشت که رابطه‌شان با رهبران سیاسی محلی تا حدی براساس تساهل (رواداری) و احتمالاً احترام متقابل بود. برای اولین بار در طی چهارصد سال، مردم بدون کنترل قابل‌توجه یا حتی مشارکت حکومت مرکزی، در سطح اجتماعی، سازمان‌دهی شدند.

ویژگی‌های فرهنگ اسلامی

برای درک دیدگاه‌ها، نظام‌های ارزشی و ویژگی‌های اجتماعی مسلمانان در این دوره می‌توانیم برخی از شخصیت‌هایی را در نظر بگیریم که مدارک کافی دربارهٔ آن‌ها وجود دارد، مانند محمد بن موسی الخوارزمی.

خوارزمی (حدود ۸۵۰-۷۸۰ میلادی) که زرتشتی بود، در خراسان متولد شد. عشق وی به یادگیری او را به مدرسه‌های شهری کشاند. در آن‌جاها، با مأمون - خلیفهٔ آینده - آشنا شد که برای به‌دست آوردن عنوان «خلیفه» در جنگ داخلی

تلخی علیه برادر ناتنی خود، مبارزه کرده بود. پیروزی مأمون در این جنگ فقط با حمایت مؤثر قوای نظامی ایران تحقق یافت و مردان قبایل سنتی عرب را بیش از پیش بیگانه کرد و مفهوم «هویت اسلامی ایرانی» را به‌عنوان پدیده‌ای ایرانی و بومی تحکیم کرد.

مأمون پس از به قدرت رسیدن، حکومتش را تثبیت کرد و به‌جای ازدست دادن پشتیبانی اعراب، با ترغیب توسعه مدارس، توانست حمایت جوامع ایرانی را به‌دست آورد. وقتی مأمون به بغداد نقل‌مکان کرد، با شرکت‌دادن عالمان و شخصیت‌های مذهبی برجسته در بحث‌ها و مناظره‌ها و در خطبه‌های بیت‌الحکمه (خانه خرد) جدیدالتأسیس، آنان را از سراسر امپراتوری جذب کرد.

«اسلام»ی که در آن زمان تبلیغ می‌شد، دینی عملی بود که تحت تأثیر شدید مکتب فکری معتزله قرار داشت. این مکتب نماینده آزادی از رسوم خشک و متعصبانه، روحانی‌محور و تکالیف غیرمنطقی دین‌های قدیمی ایران بود. ازاین‌رو به مذاق اعضای باسوادتر و منطقی‌تر جامعه خوش می‌نمود.

فعالیت اقتصادی نیرومند نهادهای آموزشی متعددی را در سراسر امپراتوری سرپا نگه‌داشت. مدرسه‌ها کمک کردند تا دین عربی قبيله‌ای ساده به یک «قرارداد اجتماعی» سنجیده و مداراپذیر و جهان‌شمول تبدیل شود؛ دینی که به پیروانش آزادی شرکت در گفتمان درباره تمام جنبه‌های زندگی، هستی و الهیات را می‌داد. برآوردن امیال شخصی در زندگی نیز که در دوران ساسانی به اشراف محدود می‌شد، در دسترس همگان قرار گرفت.

نظم اجتماعی برابری طلب درهای همه‌نوع جست‌وجوی علمی را که پیش از آن ممنوع بود و نیز انباشت ثروت را به روی تمام اعضای جامعه گشود. این گشایش‌ها در نظم اجتماعی جوشش شگفت‌انگیزی را در رشد انسان ممکن ساخت. مرد مسلمان این دوره قدرت داشت و درواقع، ترغیب می‌شد از هوش و توانایی‌هایش برای زندگی کردن به‌هر شکل که می‌خواست، با شرکت در هرگونه فعالیت اجتماعی

که تمایل داشت و یادگیری تا حدی که تمایل داشت، استفاده کند. این قدرت یافتن مردان مسلمان «اسلام» را از تمام دین‌های دیگر این دوره متمایز می‌کند. در این فضای فکری و مذهبی بود که خوارزمی به بغداد نقل‌مکان کرد و در آن‌جا، توانست مطالعاتش را با بسیاری از ایرانیان همفکرش ادامه دهد. همراهی و کمک آنان به دانش و رشد بشر عظیم بود. تأسیس دارالحکمه منجر به مشارکت نظام‌یافته افراد استثنائی متعدد از تمام مرتبه‌های اجتماعی در امپراتوری شد و به آنان این توانایی ارزانی شد تا به دنبال آرزوهایشان بروند و در عین حال، به هر ترتیبی که خودشان می‌خواستند، زندگی کنند. این اصول منبع قدرت جامعه اسلامی بود.

بحث با علمای دین‌های دیگر به‌طور مؤثر، دیدگاه «اسلام» را نسبت به مشکلات اجتماعی به‌نمایش گذاشت. مرد مسلمان این دوره معمولاً توانایی داشت حرفه خود و آن نوع زندگی را که می‌توانست برای خود تصور کند، به‌طور معقول برگزیند. برعکس، زرتشتیان و مسیحیان این دوره در یک طبقه اجتماعی به دنیا می‌آمدند و در همان طبقه هم می‌ماندند؛ چون خداوند چنین حکم فرموده بود. با توجه به این حقایق، اسلام باید بسیار جذاب بوده باشد، به‌ویژه برای آن دسته از افراد جامعه که برای زنده‌ماندن به آزادی نیاز داشتند. از طریق قدرت‌دادن به این مردم بود که پیشرفت و توسعه اجتماعی ایجاد شد.

فرصت یادگیری از طریق استنتاج با منطق ارسطویی در شهرهای اسلامی در دسترس قرار گرفت و مورد پذیرش واقع شد. احتمال دارد این حقایق جدید کسانی را که ذاتاً استعداد استفاده از فرصت‌های یادگیری داشتند (شاید دوونیم درصد جمعیت، طبق نظریه راجرز)، جذب کرده باشد. همچنین احتمال دارد این تازه‌واردها راهشان را در مسیرهای تجاری شبکه اقتصادی اسلامی به داخل شهرها یافته باشند. آن دسته از قطب‌های جمعیت که دارای آموزش بالاتر بودند، افرادی استثنائی را جذب می‌کردند که از موقعیت اجتماعی‌شان در زندگی راضی نبودند و سبک زندگی دیگری می‌خواستند یا پرسش‌هایی داشتند و در پی پاسخ آن‌ها

بودند. آنان در مراکز آموزشی، آزاد بودند که به هر نوع پژوهش علمی بپردازند. این آزادی به شدت جذاب از کار درآمد.

هنگام مرگ خوارزمی (در سال ۸۵۰ میلادی)، بیت الحکمه بغداد یک مرکز آموزش عالی با سابقه بود که افرادی را از سراسر ایران جذب می‌کرد؛ از جمله علمایی چون رازی (۸۶۵ - ۹۲۵ میلادی) و فارابی (۸۷۲ - ۹۵۰ میلادی). با بررسی زندگی این عالمان برجسته آن زمان و از طریق تفسیرها و رساله‌های آنان، می‌توانیم به حقایق اجتماعی آن زمان آگاهی یابیم.

فارابی در میان روشنفکران مسلمان قرون وسطی، به «معلم ثانی» مشهور شد. («معلم اول» ارسطو بود.) فارابی از دانشمندان و فیلسوفان نامدار عصر طلایی اسلامی بود. او همچنین کیهان‌شناس، منطق‌دان و موسیقی‌دان بود. وی از شرابِ خوب و موسیقی لذت می‌برد و زندگی‌ای سرشار از خوشی داشت که در آن، فارغ از ترس از «پیگرد قانونی» توسط متعصبان مذهبی، غرایزش را دنبال می‌کرد. با وجود این، سبک زندگی و دیدگاه‌های اجتماعی «لیبرال» تر عالمان اسلامی مورد پذیرش همگان نبود.^۱

تا سال ۹۵۰ میلادی، «اسلام» به دین اصلی ایران تبدیل شده بود. با آن که حکومت خلیفه از نظر سیاسی فقط جنبه نمادین داشت، خلافت مرکز فعالیت‌های اسلامی بود. قدرت دولت در میان سلسله‌ها و فرمانروایان خودکامه محلی و ملی تقسیم شده بود. از سال ۹۴۶ میلادی، پادشاهان آل بویه که اتفاقاً مسلمانانی شیعی مذهب بودند، بر بغداد حکومت کرده و خلیفه را به دلخواه خود تغییر داده بودند. با این حال، دولت آن سازمان‌دهی مرکزی را که پادشاهان ساسانی در گذشته داشتند، کم داشت. ساختار قدرت ساسانی به توزیع قدرت در سراسر نظام طبقاتی اجتماعی بستگی داشت. شاهنشاه در رأس قدرت دولت بر مسند نشسته بود و تمام قدرت‌های دیگر اختیار و مشروعیتشان را از وی می‌گرفتند.

۱- فارابی معتقد بود جامعه باید با منطق جمعی و فارغ از هرگونه تعصب و فقط برای نشاط جامعه اداره شود.

در زمان پادشاهان آل بویه، حکومت اسلامی ساختار قدرت پراکنده‌ای داشت. قدرت سیاسی به سلطان محلی یا شاه تعلق داشت و اصطلاح «شاه» از زمان سقوط ساسانیان، برای اولین بار بود که به کار می‌رفت. در گوشه‌های دورافتاده پادشاهی، فرمانروایان خودکامه محلی بر اجتماع‌هایشان سلطه داشتند. خلیفه منبع مشروعیت مراکز آموزشی تأسیس شده در سراسر پادشاهی بود، اما امام‌های محلی و رهبران فرقه‌های بانفوذ (که روزه‌روز تعدادشان بیشتر می‌شد) با خلیفه در رقابت بودند. به جای یک حکومت مرکزی قدرتمند، ارتباط‌های اقتصادی تثبیت شده و شبکه‌ای از فعالیت‌های انسانی این اجتماع‌ها را به هم پیوند می‌داد.

چالش جدی برای تفکر منطقی

سال ۹۳۰ میلادی، یعنی حدود دویست سال پس از تأسیس اولین مدرسه در بصره، برای مکتب «معتزله» (که دیدگاه رایج اسلام بود)، چالشی جدی به وجود آمد. ابوالحسن اشعری تفسیری جدید از اسلام را بنا نهاد. برخلاف دیدگاه منطقی معتزله، دیدگاه اشعری نسبت به اسلام بر این باور استوار بود که:

۱. درک کامل ماهیت و صفات بی‌همتای خداوند ماوراءِ ظرفیت تعقل بشر است.

۲. با این که بشر دارای نیت آزاد (و نه اراده آزاد) است، هیچ قدرتی برای این که موجب عملی در دنیای مادی شود، ندارد، زیرا این امر کاملاً در حوزه صلاحیت خداوند است.^۱

این مکتب در فلسفه غرب (دکارت)، با عنوان «سبب‌سازگرایی»^۲ (اصالت علت یا اصالت سبب) شناخته شده است.

علاوه بر این، دیدگاه اشعری بر این باور بود که حقایق اخلاقی باید به وسیله

۱- «مسبب‌الاسباب» یکی از نام‌ها یا صفات خداوند در شریعت اسلام است.

2-Occasionalism

الهام الهی کسب شود. خرد انسان - به‌خودی‌خود - نمی‌تواند هیچ حقیقتی را با اطمینان مطلق، به اثبات برساند، چه درمورد اخلاق، چه در زمینه دنیای فیزیکی یا اندیشه‌های مابعدالطبیعه. از این‌رو، «مسلمان» اجازه داشت یک قضیه را فقط با اتفاق نظر [یا: اجماع] دانشمندان مجاز (یعنی همان علماء) به‌عنوان «حقیقت اخلاقی» باور کند و بپذیرد. این امر در «اسلام»، با عنوان تقلید یا تأسی شناخته شده است.

بیان این مفاهیم توسط اشعریات با واقعیت اجتماعی بسیار مهمی همزمان است: پذیرش اسلام از سوی اکثریت مردم ایران. جامعه‌ای که بیشتر اعضای آن مسلمان بودند، به نظام حکومتی جدیدی نیاز داشت؛ نظامی که کنترل اجتماعی مطمئن‌تری فراهم کند.

باری، افول عصر طلایی اسلامی و نگاه به طبیعت از روی خرد به‌سرعت اتفاق نیفتاد. این افول تدریجی در دوره‌ای بیش از یک‌صد سال بعد، در اواسط قرن یازدهم میلادی، به نهایت خود رسید. پیشرفت علمی و توسعه نهادهای آموزشی اسلامی با دو دانشمند بزرگ‌دارای شهرت جهانی - ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی - به اوج رسید. هر دو این دانشمندان از اندیشه یونانی الهام گرفته بودند. کمک‌های آن دو به پزشکی، نجوم، فیزیک، زمین‌شناسی، فلسفه، الهیات و رشته‌های متعدد دیگر، جاودان و بی‌حساب است.

بررسی تحولات اجتماعی چهارصد سال اول تاریخ اسلامی ایران (قرن هفتم تا قرن یازدهم میلادی) مطالعه شگفت‌انگیزی از تأثیر نهادهای اجتماعی بر رشد فردی، دستاوردها و توسعه بشری است. آن ایرانیان استثنائی که از آزادی و حمایت اجتماعی لازم برای توسعه توانایی‌های بی‌نظیرشان بهره‌مند شدند، تأثیر اساسی بر تاریخ و آگاهی بشر گذاشتند. این تأثیر نه در پی اعمال قدرت نظامی، که اساساً در نتیجه حمایت جامعه از خلاقیت فردی، پشتکار و کارآفرینی اتفاق افتاد.

بیش از چهارصد سال در این دوره، نظام اجتماعی سیاسی ایران از مراکز آموزشی‌ای حمایت کرد که سطح بالایی از دانش‌پژوهی را ایجاد، تقویت و حفظ می‌کردند و برنامه‌شان براساس گفتمان و استنتاج بشری و فارغ از تفاسیر مورد قبول دولت از «حقیقت» بود. در واقع، در این دوره، در ایران، تحمل‌پذیری شگفت‌انگیزی نسبت به دیدگاه‌های مخالف وجود داشت. تأثیر دانش‌پژوهی ایرانی از مرزهای ایران بسیار فراتر رفت. کمک دانشمندان ایرانی به بشریت قرن‌های بسیاری بعد از آن، تا هنگام رنسانس در اروپا، بی‌سابقه باقی ماند.

باین‌حال، در امپراتوری ایران، «دولت» به‌شدت آشفته ماند. تا قرن یازدهم میلادی، رابطه معکوسی بین گسترش اسلام و کنترل حکومت مرکزی وجود داشت. مسلک‌ها و گروه‌های فرقه‌ای مختلفی در سراسر منطقه وسیع شبکه اسلامی - که به‌ظاهر تحت سلطه خلیفه بود - منتشر شدند. تصوف، ملامتیه، اهل فتوت و کرامتیه گروه‌ها و مسلک‌های اصلی بودند. همچنین مسلک‌ها یا مذهب‌های دینی منشعب از اسلام و بسیاری دیگر از انواع گوناگون شیعه (اسماعیلی، شش‌امامی و غیره) و نیز خوارج و مکتب‌های سنی حضور داشتند. دربار خلیفه اما به‌طور روزافزون، به مرکزی بدل می‌شد برای مراسم تشریفاتی، بدون هیچ قدرت واقعی.

ساختار خلافت اسلامی از آغاز، در تمرکز قدرت، مشکلاتی را تجربه کرده بود. حکومت اموی که براساس نظام ارتباط‌های قبیله‌ای و به‌کار گماردن حامیان استوار بود، بعد از چند نسل و در پی چند شورش جزئی، از هم پاشید. قدرت عباسیان هم که براساس ثروت و وفاداری خریده شده بود، خیلی زود به قدرت‌های محلی واگذار شد. هیچ حکومت مرکزی نتوانسته بود کنترل را به‌دست آورد.

در قرن یازدهم میلادی، وجود دربار خلیفه روزبه‌روز بی‌معنی‌تر می‌شد، حتی در حوزه نفوذی که برایش باقی مانده بود، یعنی اداره امور دینی. اکثریت مردم به

مذاهب مختلف به‌عنوان مرجع دینی و صاحب‌اختیار خود، روی آوردند. با تضعیف خلیفه، ایران جامعه گسترده‌ای بود با ثروتی هنگفت. اما هنوز فاقد حکومتی بود که بتواند امنیت برقرار کند یا ارتشی برای دفاع از خود تعلیم دهد. این خلأ قدرت غیرقابل دفاع باید برای خواجه نظام‌الملک هشداردهنده می‌بوده باشد. او که یکی از دولتمردان ایرانی بی‌همتا بود، نیاز به یک نظام جاندار حکومتی را که بتواند در مقابل تهدیدها و تجاوزها واکنش نشان دهد، درک کرد. درحقیقت، این ساختار قدرت ازهم‌گسسته حتی نمی‌توانست در برابر تهدید داخلی یک فرقه تروریستی نیز از خود دفاع کند.

نظام‌الملک چنین دریافت که ایران برای ساختن یک حکومت مرکزی قدرتمند به یک سلسله عقاید مذهبی منسجم و متحد و مراکز آموزشی هماهنگ تحت کنترل حکومت نیازمند است؛ یعنی همانچه امروزه به آن می‌گوییم «ایدئولوژی». «نظامیه»‌های او که مراکز آموزش عالی بود، جایگزین نگرش نامنظم و نامتمرکز به دانش‌پژوهی شد. مشهورترین و بلندآوازه‌ترین مدرسه‌های «نظامیه»، «نظامیه بغداد» بود (تأسیس در سال ۱۰۶۵ میلادی) که در آن‌جا، خواجه نظام‌الملک فیلسوف و متکلم سرشناس ابوحامد محمد بن محمد الغزالی را در مقام استاد و رئیس مدرسه منصوب کرد.

مورخان غربی از غزالی به‌عنوان «فقیهی تأثیرگذار» یاد کرده‌اند. عنوان منحصربه‌فرد «حجت‌الاسلام» به‌معنای «پیشوای اسلام» به غزالی داده شد که تا آن زمان، در تاریخ اسلام به هیچ عالم یا شخصیت دیگری داده نشده بود (در ایران امروز، این مقام یک درجه پایین‌تر از «آیت‌الله» است) و این بیش از پیش، جایگاه بالای غزالی را در دیانت اسلام نشان می‌دهد.

غزالی به ایجاد یک دیدگاه نظام‌یافته از الهیات اشعری و انسجام و پذیرش آن در جریان اصلی اسلام کمک قابل‌توجهی کرد. او عالم اسلامی اصول‌گرایی بود که در فقه اسلامی، به مکتب شافعی و در الهیات اسلامی، به مکتب اشعری تعلق داشت.

علاوه بر این، برخی او را کسی می‌دانند که به معنای واقعی «اسلام» را نجات داد. کتاب قرن یازدهم (میلادی) غزالی - تهافت / الفلاسفه (تناقض‌گویی فیلسوفان) - دربرگیرنده پاسخ تندی است به دیدگاه‌های منطقی‌تر و علمی‌تر معتزله و اخوان‌الصفاء و نیز نفوذ آثار ارسطو و افلاتون و حتی بیرونی و ابن‌سینا که غزالی آن‌ها را فاسدکننده ایمان اسلامی می‌دانست. درعوض، غزالی حمایت پرشوری از سبب‌سازی یا مسبب‌الاسباب بودن خدا می‌کرد؛ مفهومی که طبق آن، تمام اتفاق‌ها و تعامل‌های تصادفی به اراده بی‌واسطه و حاضر خداوند است. کتاب / احیاء علوم / الدین غزالی نیز دیدگاه مشابهی درباره علوم اسلامی سنتی دارد: فقه (فلسفه حقوق اسلامی)، کلام (الهیات) و تصوف (دیدگاه فلسفی / احساسی).^۱

غزالی همچنین در گنجاندن تمام شکل‌های درک اسلامی که از تغییرات اجتماعی پنج قرن گذشته همراه با هویت و تجربه ایرانی به وجود آمده بود در شریعت نقش اساسی داشت. او مفهوم تصوف را با قانون شریعت ترکیب کرد. همچنین اولین کسی بود که توصیفی رسمی از تصوف را (که تجربه‌ای ایرانی بود) به عنوان پدیده مذهبی اسلامی منسجمی ارائه داد. آثار او در افزایش تأثیر فقه اسلامی سنتی، نقش داشت.

غزالی را عضو اصلی مکتب بانفوذ اشعری در فلسفه اولیه مسلمانان و مهم‌ترین ردکننده معتزله می‌دانند. با این‌همه، او در مقایسه با پیروان اشعری، موضع متفاوتی انتخاب کرد. عقاید او نه تنها ناشی از مکتب سنتی اشعری بود، که از نیاز وی به ایجاد پیشینه‌ای ایدئولوژیک برای ساختن دولت مرکزی قدرتمند وفادار به حفظ امپراتوری، مایه می‌گرفت. غزالی به آزادی مسلمانان تا خود بتوانند راه به کشف حقیقت برند، نه تنها اعتقادی نداشت، بل بر این باور بود که استفاده از

۱- از جمله آثار متعدد امام محمد غزالی که برخی تعداد آن‌ها را دویست و حتی چهارصد نوشته‌اند، یکی هم کتاب / الوجیز است در فقه شافعی است.

منطق، انسان را از پیروی شریعت بازمی‌دارد.

گسترده‌گی اقدامات نظام‌الملک در این زمینه، شگفت‌انگیز بود: علاوه بر حمایت از غزالی، او به عمر خیام و دیگران مأموریت داد که فعالیت‌هایی را برای بازسازی نظام سیاسی ساسانیان - خاصه بر پایهٔ اصلاحات انوشیروان - آغاز کنند.

«نظام‌الملک» در واقع، لقبی بود افتخاری به‌معنای «نظم درست پادشاهی» به زبان عربی. هدف از اصلاحات نظام‌الملک ایجاد دولت مرکزی قدرتمندی بود که بتواند در برابر تغییرات فرماندهی مقاومت کند. یکی از عناصر حیاتی این اصلاحات ایدهٔ ایجاد طبقهٔ اجتماعی قدرتمندی متشکل از کارمندان دولت (دیوانیان) بود که موروثی باشد و به حاکم - هرکه باشد - خدمت کند.

بااین‌همه، وقتی یک تروریست - شاید عضوی از یک فرقه - یا یک درویش که نظام‌الملک برنامه‌ریزی کرده بود آن‌ها را تحت کنترل دولت درآورَد، او را به قتل رساند، تلاش‌هایش برای ساختن یک دولت قدرتمند ناتمام ماند.

نظام‌الملک نیازهای امنیتی امپراتوری را به‌درستی ارزیابی کرده بود. ظرف پنج سال پس از قتل وی، جنگجویان صلیبی که ارتش نامنظمی از دهقانان اروپایی با لشکر کوچکی از شوالیه‌ها بودند، موفق شدند به بخش غربی امپراتوری اسلام حمله و آن را اشغال کنند.

در آن زمان، اجرای هدف نظام‌الملک برای ایجاد دولت متمرکز قدرتمند ممکن نبود. درواقع، فشار برای ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند تأثیر عکس داشت: حاکمان محلی از دربار خلیفه مستقل‌تر هم شدند، حتی در امور مذهبی. این حاکمان محلی به‌جای درخواست تفسیر از دربار خلیفه، خودشان شریعت را که قوانین تازه‌شکل‌گرفته‌ای بود، تفسیر می‌کردند و عملاً به مراجع مذهبی تبدیل شدند. از دست رفتن مرجعیت مذهبی مرکز امپراتوری را بیش از پیش اِزهم گسست و ساختارهای حکومتی محلی بیش از پیش از هم مستقل شدند.

باوجوداین، اصلاحات نظام آموزشی ادامه یافت. حاکمان دنیای اسلام برای پاک

کردن مدرسه‌های نظامیه از آزاداندیشان اقداماتی را آغاز کردند. مشاهده منطقی طبیعت و الهیات کنار گذاشته و ممنوع شد و به‌جای آن، نهادهای آموزشی به مراکزی تبدیل شدند که از دیدگاه خاصی از اسلام حمایت می‌کردند. آن‌ها نقش «مسلمان خوب» را طبق قوانین شریعت تعریف می‌کردند و هیچ دیدگاه مخالفی تحمل نمی‌شد.

شریعت همچنین به حاکمان محلی قدرت داد که مستبدتر شوند و هرگونه آزاداندیشی را در قلمروشان سرکوب کنند. اعدام شهاب‌الدین سهروردی بین سال‌های ۱۱۹۱ و ۱۲۰۸ میلادی، در شهر حلب را می‌توان نقطه اوج عدم‌تساهل و تحمل‌ناپذیری دولت دانست. این رویداد نشان‌دهنده تغییرات جدی در قوانین مربوط به حق آزادی بیان و تفسیر شخصی حقیقت بود که قبلاً وجود داشت.

سهروردی (شیخ اشراق)، استاد عرفان اشراقی، می‌توانست افق‌های برنامه احیای دوره ساسانی را گسترده کند. تلاش‌های وی از اهداف سیاسی آشکارا سودجویانه فراتر رفت و در وادی جدیدی از آگاهی گام نهاد. ایرانیان می‌توانستند با تمثیل‌های او که سه ستون خرد ایرانی را در حوزه عرفانی نشان می‌داد، کیستی یا چیستی خود را بازشناسند. سهروردی به‌راستی نوزایی خرد باستانی ایرانی را به‌عهده گرفت؛ برنامه‌ای که آن را «احیای فلسفه ایران باستان حاصل از فلسفه ارسطویی که ابن‌سینا آن را تدوین کرد» می‌دانند. فلسفه روشنگرانه سهروردی از برخی از مواضع ابن‌سینا انتقاد می‌کند و در ایجاد زبان نمادین (که عمده‌تاً از فرهنگ ایران باستان یا فرهنگ خسروانی اقتباس شده است) برای بیان خرد (حکمت) از ابن‌سینا به‌شدت فاصله می‌گیرد.

سهروردی با اتهام گسترش تعالیم باطنی و فلسفه اعدام شد. ملک ظاهر، پسر صلاح‌الدین مشهور، دستور اعدام او را بدون هیچ تلاشی برای تأییدگرفتن از دربار خلیفه صادر کرد.

سهروردی می‌توانست چهره‌ای دگرگون‌ساز برای این دوره باشد. اگر به او آزادی

می‌دادند، می‌توانست آمیزه‌ای به‌وجود آورد که فرقه‌های قدرتمند ایرانی و اقتدار حکومتی را یک‌جا کنار هم جمع کند. اعدام او تغییرات بنیادین جامعه اسلامی را به‌روشنی نشان می‌دهد. ایران داشت از رواداری یا تحمل دیدگاه‌های متفاوت به‌سوی فرهنگ عدم‌تساهل و خودکامگی پیش می‌رفت. حکومت اسلامی که از هرگونه تفسیر عقاید اساسی خود احساس ناامنی می‌کرد، این خودکامگی و عدم تساهل را پدید آورده بود.

به‌طور خلاصه، شریعت اسلامی ابزاری برای قدرتمندان بود تا از تغییر اجتماعی جلوگیری و قدرت خود را حفظ کنند. درابتدا، جاذبه اسلام به‌سبب جنبه عملی، منطقی و مشاهده عقلانی طبیعت بود و امنیت آن در سادگی و تحمل شیوه‌های مختلف زندگی. این تغییر شکل به وسواس، ناامنی و تحمل‌ناپذیری در طول زمان، از جاذبه اسلام برای جویندگان دانش کاست و این دین را در دستان دلان قدرت سیاسی قرارداد.

در قرن دوازدهم، ابن‌رشد تکذیب‌نامه بلندبالایی برای تناقض‌گویی غزالی نوشت که عنوان آن *تهافت‌التهافت* (نقیض نقیضه) بود. باوجوداین، مسیر معرفت‌شناختی تفکر اسلامی قبلاً در جای خود محکم شده بود و بنابراین، تبلیغ اندیشه منطقی‌تر ممکن نبود.

حدود ده سال بعد از اعدام سهروردی، بدترین ترس‌ها و نگرانی‌های خواجه نظام‌الملک به‌صورت حمله مغول‌ها از شمال شرق امپراتوری، به حقیقت پیوست. ایران نیرویی نظامی برای عقب‌راندن مهاجمان تشکیل داده بود، اما سپاه پیروزمند مغول به شهرها، یکی پس از دیگری، به‌راحتی نفوذ کرد.

مغول‌ها که تعدادشان نسبتاً اندک بود، برای اطمینان از پیشروی سریع و جلوگیری از شورش مردم، به قتل‌عام جمعیت‌های شهری متوسل شدند. سپاه پیش‌رونده مغول، برای حفظ مؤثر امنیت، به حدود سی‌هزار سرباز برای کنترل هر یک میلیون نفر مغلوب احتیاج داشت. بهترین تخمین عددی برای نیروهای مغول

که به ایران حمله کردند، بین صدوپنجاه یا دویست هزار بود. بنابراین، حفظ پیشروی‌های سریع آن‌ها و تأمین یک خط امن دفاعی برای پایگاه‌هایشان غیرممکن می‌بود. از این‌رو، تصمیم گرفتند مردمی را که از آن‌ها شکست می‌خوردند، قتل‌عام کنند.

در عرض چند سال، بیشتر شهرهای ایران که قطب‌های اصلی شبکه اقتصادی آن سرزمین نیز بودند، نابود شدند. برآورد می‌شود که بیش از پنج میلیون ایرانی (حدود چهل تا پنجاه درصد جمعیت) جان‌شان را از دست دادند. یازده منطقه شهری اصلی از بین رفت و تمام مراکز آموزشی کاملاً از صفحه روزگار محو شد. حدود صد سال بعد (که از سال ۱۳۸۳ میلادی آغاز می‌شود)، این مشکلات با حمله دیگری از شرق تشدید شد. این‌بار، تیمور گورکانی - امیری از آسیای میانه - حمله کرد و آن دسته از مناطق شهری را که از خشم چنگیزخان جان به‌در برده بودند، از بین برد. تا سال ۱۳۹۰، تیمور حمله به ایران را کامل کرد و کشور ویرانه خالی از جمعیت و فقری را پشت سرش به‌جا گذاشت. تأثیر اقتصادی ماندگار حمله‌های مغول و تیمور وضعیت ایران را در چند قرن آینده، به فقری نظام‌یافته تنزل داد که پایین‌تر از خط فقر بود. بیش از هفتصد سال بعد از این حملات، هنوز هم این منطقه به جایگاه فرهنگی و اقتصادی قدرتمندی که زمانی از آن برخوردار بود، بازنگشته است.

تغییر داخلی

سلسله صفوی از سال ۱۵۰۱ تا ۱۷۲۲ میلادی بر ایران حکومت کرد. مؤسس آن شاه اسماعیل اول، رهبر صوفی فرقه‌ای پرتطرفدار بود. او بعدها، به مذهب تشیع گروید و این تغییرمذهب را برای ساکنان ایران که عمدتاً سنی‌مذهب بودند، اجباری کرد. در آن زمان، تمام شهرهایی که در رکود اقتصادی به‌سر می‌بردند، مجبور بودند تسلیم حکومت اسلامی شوند و علمای سنی یا دانشمندان مذهبی

کشته شده یا در تبعید بودند. اسماعیل اول رهبران مذهبی شیعه دوازده امامی را از عراق و لبنان به ایران آورد. دلیل این اقدام این بود که با استفاده از شریعت و تلفیق آن با فقه یا فلسفه حقوق شیعی، پیشینه ایدئولوژیکی برای ایجاد دولت جدید به وجود آورد.^۱ در عمل، این امر با سیاست معمول در امپراتوری عثمانی که شریعت وفاداری به دربار خلیفه را پذیرفته بود، تضاد داشت. برخلاف خلفای عباسی، خلفای عثمانی قدرت سیاسی و مذهبی را در یک نفر جمع می‌کردند.^۲

اسماعیل اول به علمای شیعی در ازای وفاداری آن‌ها، زمین و پول بخشید. این دانشمندان از آن دسته از قوانین شریعت که در قرن‌های گذشته با فقه شیعی به وجود آمده بود و از اسلام سنتی کمک می‌گرفت، استفاده کردند. باوجوداین، فقه زیربنایی به فقه شیعی تغییر یافت.

نکته جالب در این حقیقت نهفته است که صفویان خود به یک مسلک صوفی‌گری تعلق داشتند، اما برای اهداف سیاسی، محاسبه‌ای منطقی انجام دادند و مذهب شیعه را برگزیدند.^۳

بعد از آن، در زمان سلسله صفوی و به‌ویژه سلسله قاجاریه (۱۷۸۵-۱۹۲۵ میلادی)، قدرت علمای شیعه افزایش یافت. آن‌ها می‌توانستند نقشی مستقل از حکومت یا سازگار با آن ایفا کنند. باوجود ریشه‌های صوفی‌گرایانه‌ای که صفویان داشتند، بیشتر فرقه‌های صوفی‌گری تحت کنترل حکومت درآمدند یا ممنوع اعلام شدند.

در حکومت شاه عباس (۱۶۲۹-۱۵۷۱ میلادی)، ایران رشد اقتصادی اندکی را تجربه کرد؛ اما به‌طور کلی هرگز از آن نوع موفقیت اقتصادی پایدار بهره نبرد تا

۱- این اقدام خلاف روش شیعیان اسماعیلی بود که در بیشتر مواقع، در طول تاریخ، از یاران معتزله بودند.

2-Floor William, Herzip Iran and the world Safavid age Palgrave and Macmillan, New York 2012.

3 -Roger Savory Iran under Safavid Cambridge Universty Press 2007.

بتواند کشور را از فقر همیشگی که از زمان حمله مغول تا اواسط قرن بیستم در سراسر ایران شایع بود، برهاند. در این دوران، فقر حل‌نشدنی‌ترین مشکل اجتماعی بود که بر زندگی ملت سایه افکنده بود.

این دوران پیش از پیدایش علوم اجتماعی و پزشکی اجتماعی بود؛ یعنی زمانی که هنوز تعریف همه‌پذیری از فقر و درک روشنی از این که چه کسی فقیر است و چه کسی فقیر نیست، در کار نبود؛ زیرا قبل از قرن بیستم، هیچ تلاش جدی برای ارزیابی دامنه و شیوع فقر وجود نداشت. این فرض که فقر مشکلی بود که حکومت‌ها باید به آن رسیدگی کنند، در آینده کنار گذاشته شد و به جای آن، نگرانی بیمارگونه‌ای درباره امنیت و کنترل اجتماعی، طبقه حاکم را فراگرفت.

تأثیر فرهنگ اروپایی

دو رویداد تعیین‌کننده در قرن پانزدهم میلادی، سرنوشت ایران را برای چند قرن آینده قطعی کرد: سقوط قسطنطنیه به دست ترک‌های عثمانی در سال ۱۴۵۳ میلادی و سفر موفقیت‌آمیز کریستف کلمب به قاره آمریکا در سال ۱۴۹۲ میلادی.

تصرف قسطنطنیه به دست سلطان محمد دوم عثمانی در سال ۱۴۵۳ میلادی، آرزوی هشتصد ساله مسلمانان را که تلاش‌های فراوانشان برای کنترل این شهر فقط با شکست مواجه شده بود، برآورده کرد. این پیروزی جایگاه خلیفه جدید را تثبیت کرد و موجب ترکیب دربار خلیفه و سلطان، طبق قانون اسلام شد. کمی بعد از آن، تمام نهادهای آموزش عالی در قلمرو سلطان محمد، تعطیل شد و همه مدارسهای اسلامی به مرکز مطالعه فقه اسلامی تبدیل شدند.

برای اروپاییان، سقوط قسطنطنیه موجب شد که مسافرت به شرق از مسیرهای سنتی دشوار یا حتی غیرممکن شود. در گذشته، بازرگانان اروپایی برای تهیه ابریشم و دیگر کالاهای بازرگانی، از راه دریا به قسطنطنیه می‌رفتند و از راه زمینی

به هند و چین سفر می‌کردند. واگذاری قسطنطنیه به عثمانیان این دروازه مهم به شرق را بست و بازرگانان اروپایی را مجبور کرد برای تهیه اجناس موردنیازشان، راه‌های دیگری را جست‌وجو کنند.

سقوط قسطنطنیه کلیسای ارتودوکس شرقی را تضعیف کرد و غیرمستقیم، به تقویت قدرت و شأن پاپ در رم یاری رساند. این موضوع ضرورت بیرون راندن آخرین دولت مسلمان از غرب اروپا را در پی داشت که به نبرد غرناطه و شکست مسلمانان غرناطه از اسپانیا منجر شد.

غرناطه در ژانویه ۱۴۹۲ میلادی سقوط کرد. این سقوط فرصتی برای کریستف کلمب ایجاد کرد که پیش از آن، رهبران اروپایی درخواست‌هایش را برای تأمین هزینه سفری دریایی در جست‌وجوی مسیر جدیدی به شرق رد کرده بودند. ایزابلا و فردیناند اسپانیایی که در گنج غرناطه غوطه‌ور بودند، هزینه سفر کلمب را تقبل کردند و او در دوازدهم اکتبر سال ۱۴۹۲ میلادی، به قاره آمریکا رسید.

تأثیر سفر کلمب بر مسیر پیشرفت بشر و به‌ویژه بر ایران زیاد بود. تزریق منابع اقتصادی گسترده دنیای جدید به بازار اروپا، فقر و شرایط زندگی نابرابر اکثریت ایرانیان را بیش از پیش برجسته کرد.

این وضعیت با حمله دیگری به ایران در سال ۱۷۲۲ میلادی، توسط قبیله‌های پُشتون افغان تشدید شد که به فروپاشی سلسله صفویه انجامید. غارت، کشتار و ویرانی در اصفهان و بسیاری از مناطق شهری دیگر و نیز جنگ‌های داخلی متعاقب آن، بار دیگر، شرایط اقتصادی ایران را به زیر خط فقر کشاند.

سفرهای اروپاییان از راه اقیانوس، سلطه تدریجی آن‌ها بر دنیای جدید و رفتار سرکوب‌گرانه آن‌ها با مردم سرزمین‌های فتح‌شده موجب تغییر دیدگاه اروپاییان نسبت به مردم دیگر جهان شد. ضرورت‌های رشد سریع، ثروت اقتصادی و نیاز به ساختن ابزارها و سلاح‌های جدید، شکل جدیدی از آگاهی را بر آن‌ها تحمیل کرد. برای تأمین این ضرورت‌ها، اروپا مجبور به توسعه بود.

در ابتدا، دانش منتقل شده از دنیای اسلام به عنوان مواد خام حیاتی برای انقلاب علمی اروپا عمل کرد. مسلمانان نه تنها آثار کلاسیک یونان را انتقال دادند، بلکه نظریه‌های علمی بر ساخته خود را نیز معرفی کردند؛ نظریه‌هایی که بدون آن‌ها، نوزایی اروپا اتفاق نمی‌افتاد.

در اروپا، تحول اجتماعی اصلی در قرن نوزدهم میلادی اتفاق افتاد؛ یعنی دوره صدساله صلح نسبی از زمان شکست ناپلئون در واترلو در سال ۱۸۱۵ میلادی تا آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی. این دوره تحول اجتماعی‌ای را به بار آورد که در تاریخ بشر، بی‌همتاست.

دوران امپریالیسم در حدود سال ۱۹۰۰ میلادی آغاز شد. این دوران مظهر تغییر اساسی در آگاهی بشر شد و به دلیل مسابقه قدرت‌های اروپایی برای به دست گرفتن کنترل مستعمره‌های جدید در آفریقا، آسیا، خاورمیانه و قاره آمریکا، تأثیر جهانی داشت. درک تأثیر این دوره بر دنیای مسلمانان، به‌طور کلی، بر آگاهی مسلمانان و به‌ویژه بر تجربه ایرانیان کلید فهم مشکلات فعلی ایران است.

در دوران امپریالیسم، ایران افول اقتصادی سریعی را - در مقایسه با اروپا - تجربه کرد. همچنین بر اثر استثمار منابعش توسط بیگانگان، دچار احساس ناتوانی شد. ایرانیان از فقر خود آگاهی یافتند و تنزل واقعی شرایط زندگی نوعی وضعیت وابستگی را به وجود آورد. مردم اعتماد به نفسشان را از دست دادند و بخش قابل توجهی از کنترل اقتصاد ایران به اروپاییان واگذار شد. ایران به صادرکننده مواد خام تبدیل شد. تمام کالاهای تولیدی همراه با برخی از آداب و رسوم اجتماعی وارداتی بود.

پیشرفت بشر هرگز خطی یا محدود به یک نژاد یا منطقه جغرافیایی خاص نبوده، بلکه تمام بشریت به آن کمک کرده است. این حقیقت کتمان شده در اواخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، نقش سیاسی مهمی داشته است. ظهور شرق‌شناسی - به عنوان واقعیتی فرهنگی - از امکان این که ایرانیان

دستاوردهای فرهنگی بشر را متعلق به خود بدانند، کاسته است و به آن‌ها اجازه داده که دیدگاه تحریف‌شده‌ای از خود به وجود آورند. جو سیاسی موجود که با بی‌اعتمادی و دشمنی نسبت به غرب همراه است، احتمالاً می‌تواند با حس تحقیر و سرخوردگی ایرانیان ارتباط داشته باشد. این جو مانع از ملحق شدن به پیشرفت بشر و احساس مالکیت نسبت به آن شده است. ایرانیان برای ایجاد اعتماد، لازم است در آینده بشریت سهم داشته باشند و مشارکت کنند و برای کمکشان به موفقیت بشر، از قدردانی و توجه برخوردار شوند.

تفرقه‌های مهمی در تاریخ هویت ایرانی، اهمیت اجتماعی آن و نمود آن در رفتار سیاسی روزمره وجود دارد. «حقیقت»های تاریخی نه به وسیله ارزیابی فرهنگی خود، بلکه با تحمیل از بیرون به وجود آمده‌اند. ما باید نسبت به این اطلاعات مشکوک باشیم؛ زیرا مانند تمام اندیشه‌های اروپایی قرن نوزدهم، به اندیشه‌های میهن پرستانه افراطی آن زمان آلوده است. این اطلاعات در اصل، نیازهای پدیدآورندگان را برآورده کرد. برخلاف آن، ارزش‌ها و احساسات اجتماعی ایرانی به طور نامحسوسی ملی است. این ارزش‌ها ملت را با اجرای سیاست‌هایی پیش می‌برد که گاهی درک و تحلیل منطقی آن‌ها برای بیگانگان دشوار است.

در ایران، بیش از هشتاد سال تداوم فقر نکبت‌بار، قتل عام پی‌درپی مردم، وجود قحطی و رهبران مستبد، در نبود روش شناخت علمی، از رشد توانایی‌های تحلیلی بومی، لازم برای کسب چشم‌انداز تاریخی داخلی، جلوگیری کرد.

قرن بیستم انقلابی اجتماعی دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی برای ایران به همراه آورد که به دنبال آن، جنگ داخلی در گرفت. دیری نگذشت که پس از آن، پای ایران ناخواسته به جنگ جهانی اول کشیده شد که در دوره‌ای کمتر از بیست سال، قحطی، وبا و آنفلوآنزای اسپانیایی را در پی داشت. در این مدت، ایران نزدیک چهل درصد جمعیتش را از دست داد. فجایعی که می‌تواند یک ملت را از

بین برد، بیش از هشتصد سال در ایران، جزئی از رویه عادی زندگی بوده است. آنچه ایران را منسجم نگه داشته، پیوند عاطفی میان مردم و حس سرنوشت مشترک آن‌هاست.

ایران جدید

«ایران جدید» شعار رضاشاه بود که در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) به قدرت رسید. بسیاری از آثار مورخان اروپایی برای اولین بار در ایران در دسترس قرار گرفت. دانشمندان اروپایی در آن زمان، کوروش کبیر را به عنوان فرماندهی آریایی - مانند جولیس سزار یا اسکندر کبیر - معرفی می‌کردند که امپراتوری ایران را با بلندپروازی خود، قدرت ارتش و سلطه نظامی بنیان نهاد؛ اما به گفته هم آنان، پادشاهان اصیل و آریایی ساسانی از اعراب سامی که اسلام را بر مردم مغلوب ایران تحمیل کردند، شکست خوردند.

این تصویر غربی از تاریخ ایران دارای چشم‌اندازی ضدونقیض است. این دیدگاه از کوروش - نجیب‌زاده «پارسی» و آریایی - تصویری رسم می‌کند که برای مردم سامی، نظم را به‌ارمغان آورده است. این تصویر زمانی پیچیده‌تر و گیج‌کننده‌تر می‌شود که بدانیم پنجاه سال بعد، همان آریایی‌های اصیل به فرمانروایان مستبدی تبدیل می‌شوند که به یونانی‌های دموکرات و هنردوست حمله می‌کنند. این دیدگاه‌های تحریف‌شده از نیازهای تمدن غربی و چشم‌انداز شرق‌شناسانه آن ناشی می‌شود. در ایران جدید، در واقع، هیچ چشم‌انداز ایرانی نسبت به تاریخ و در حقیقت، هیچ‌گونه مطالعه تاریخ وجود نداشته است. معماران ایران جدید می‌خواستند مهندس و پزشک تربیت کنند، نه دانشمند. بیشتر ایرانیان از این که خود را آن‌طور ببینند که اروپاییان آن‌ها را می‌دیدند، راضی بودند؛ اما دیدگاه‌های تاریخی ضدونقیضی که «دانشمند غربی» ارائه می‌داد، ایران را به ورطه روان‌پریشی همگانی سوق داد.

واقعیت این است که کوروش تمدن‌های قدرتمند دنیای باستان را کنار هم

جمع کرد. مبارزه او بیشتر صلح‌آمیز بود و دنیا را با عطاکردن ارزش‌های ساده همزیستی متحول کرد. او خود را «آریایی اصیل»ی به‌شمار نمی‌آورد که دیگران باید بپرستندش. او زبان یا دینش را به دیگران تحمیل نکرد. نه واضع صلح تحمیلی^۱ در برابر ایران شد، نه مانند اسکندر دیگران را وادار به استفاده از آداب و رسوم پارسی کرد. کردار کوروش نوعی «هویت ایرانی» به‌وجود آورد؛ همان‌گونه که موسی در سفر خروج، «هویت یهودی» را به‌وجود آورد. در واقع، ای بسا که داستان سفر خروج موسی ملهم از رفتار کوروش باشد. حدود پنجاه سال بعد از کوروش، تورات یا عهد عتیق به‌دستور داریوش گردآوری شد تا به یهودیان هویت ببخشد.^۲ تا جایی که می‌دانیم، وجود موسی حقیقتی تاریخی نیست. هیچ سندی از مهاجرت یهودیان از مصر وجود ندارد. اما وجود کوروش حقیقتی است تاریخی. به‌احتمال بسیار زیاد، مؤلفان تورات تحت‌تأثیر داستان ساختن ایران به‌دست کوروش قرار گرفته بوده‌اند.

با وجود تلاش برای تحمیل دیدگاه تمدن‌گرایانه غربی بر تاریخ ایران، ایرانیان دچار روان‌پریشی فرهنگی نیستند. اسلام به‌زور بر ایران تحمیل نشده است. ارتش‌های عرب که خیلی سال پیش به ایران حمله کردند، سلسله ساسانی را به زور از میان برداشتند، اما اسلام را تحمیل نکردند. ارزش‌های معرفتی ایرانی به رشد بذره‌های اسلامی ساده در ایران کمک کرد. ایرانیان از رونق و آزادی اجتماعی که شهرهای اسلامی فراهم می‌کرد، استفاده کردند تا بر اساس هویت خودشان، در محیطی نسبتاً آزاد، در زندگی شخصی رونق و شکوفایی ایجاد کنند. این همه یک دوران طلایی اسلامی به‌وجود آورد که با تحمیل قانون شریعت - که در تلاش برای به‌دست آوردن سلطه سیاسی به کار گرفته شد - به پایان رسید.

1-Pax

2-Iranica

داریوش در تحبیب قلوب ملل تابع کوشش داشت. یهودیان را رخصت ساختن معبد در اورشلیم اعطا کرد. دایرة المعارف فارسی

فصل دوم

خلاصه‌ای از تاریخ دولت مدرن

دولت مدرن در زندگی روزمره ما، بی‌نهایت مهم است. این دولت تقریباً نیمی از درآمد ما را با وضع مالیات می‌گیرد. تولد، ازدواج و مرگ ما را ثبت می‌کند. فرزندان ما را آموزش می‌دهد و حقوق بازنشستگی (یا بیمه‌های اجتماعی) ما را می‌پردازد. برای ملزم کردن ما و در مواردی، برای اعمال حکم نهایی، دایر بر حفظ حیات یا فرمان مرگ ما، نیروی بی‌نظیری دارد. با این همه، ما به دشواری می‌توانیم بگوییم که دولت دقیقاً چیست. (کریستوفر پیرسون^۱، دولت مدرن، ۱۹۹۶)

ترقی اروپا و پایان دوران طلایی اسلامی

پس از سقوط امپراتوری روم، ساختار سیاسی اروپا بین قرن‌های پنجم و پانزدهم میلادی، آشفته و در برابر حمله‌های مداوم آسیب‌پذیر بود^(۱). با توجه به این بی‌ثباتی سیاسی در پنج قرن اول قرون وسطی، دستاوردهای فرهنگی محدودی وجود داشت. شیوع مرگ سیاه در سال ۱۳۴۶ میلادی، و در پی آن،

1-Christopher Pierson

بیماری‌های مرگبار دیگر، قحطی‌های وحشتناک و جنگ‌های مختلف پیش‌زمینه‌ای برای مردم غرب اروپا در این زمان به‌وجود آورد. اروپاییان این دوره همواره از این موضوع آگاه بودند که زندگی ناپایدار است. در نتیجه، برای زندگی انسان - چه زندگی خودشان، چه زندگی دیگران - کمتر ارزش قائل بودند.

جامعه به‌طور کلی بسیار فقیر بود، غذا کمیاب بود و سرپناه محدود. مردم بر سر منابع کمیاب رقابت می‌کردند و برای دستاوردهای کوچک، خطرهای بزرگی را به‌جان می‌خریدند. می‌دانستند که در این وضعیت اجتماعی فلاکت‌بار، موفقیت امری موقتی است. برای آنان، زندگی تلاشی پُرخطر بود. کشف و فتح قلمروهای جدید بخشی از این خطرها بود؛ قماري نومیدانه برای کسب موفقیت.

سقوط شهر مسلمان‌نشین غرناطه (گرانادا) در دوم ژانویه ۱۴۹۲ میلادی به‌دست نیروهای فرمانروایان کاتولیک، ایزابلا اول ملکه کاستیل^۱ و فردیناند دوم پادشاه آراگون^(۲)، به حکومت نزدیک به هشت قرن مسلمانان بر اسپانیا پایان داد و یکی از پرافتخارترین فصل‌های تاریخ اسلام را بست. گنج‌های غارت‌شده در این فتح منبع مالی سفر کریستف کلمب را فراهم آورد و آغازگر عصر اکتشاف شد. این پایان خشونت‌آمیز سرنوشت جوامع اسلامی متساهل، شهری و فرهیخته را رقم زد. این رویدادها پایان اروپای قرون وسطی و آغاز دولت مدرن را نشان می‌دهد. عصر سوداگری آغاز شده بود و تا زمانی ادامه یافت که اروپاییان کنترل آب‌های دنیا را به‌دست گرفتند، بازاری جهانی به‌وجود آوردند و فرهنگشان را در سراسر دنیا رواج دادند.

سیل طلا و نقره سبب تورم همیشگی در اروپا شد. اساس ثروت در اروپای قرون وسطی زمین بود و ملاکان زندگی خوبی داشتند. اجاره زمین برای آن‌ها کافی بود و همه مستأجران برای زمینداران کار می‌کردند و سهمی از برداشت را نیز به آن‌ها می‌دادند. سرازیر شدن فلزات گران‌بها به اروپا قیمت کالاها را به‌شدت افزایش داد.

1-Isabella of Castile

ملاکان و زمینداران که درآمد ثابتی داشتند، از نظر مالی ضعیف شدند و مستأجران شاهد کاهش ارزش واقعی بدهی‌هایشان بودند. اسپانیا و پرتغال - کشورهایی که بیشترین طلا و نقره را به‌دست آوردند - ظرفیت کافی برای تولید نداشتند؛ اما برای قلمرو جدید خود نیازمند کالا و لوازم ضروری بودند. هلند، انگلیس و فرانسه امکانات تولیدی را برای تهیه این کالاها به‌وجود آوردند و در سال‌های بعد، به مراکز تولید صنعتی و مالی تبدیل شدند.

معرفی محصولات جدید از قاره آمریکا نیز سبب دگرگونی‌های اساسی در کشاورزی اروپا شد. غذای عمده اروپاییان قرون وسطی گندم و غلات دیگر بود. یک جریب زمین (حدود چهارهزار مترمربع) که در بهترین حالت، حدود هشت گالن گندم تولید می‌کرد، می‌توانست دو یا سه برابر ذرت به‌بار آورد. کشاورزان هر چیزی را که استفاده نمی‌کردند، به‌عنوان غذا به دام‌های خود می‌دادند و در نتیجه، امکان دسترسی به گوشت را بیشتر می‌کردند. با این‌همه، این سیب‌زمینی بود که دگرگونی واقعی را به‌وجود آورد. یک جریب زمین می‌توانست آنقدر سیب‌زمینی تولید کند که برای تغذیه یک خانواده بزرگ کافی باشد و با ته‌مانده آن، می‌شد غذای چند خوک را هم تأمین کرد. علاوه‌براین، گوجه‌فرنگی، کدو حلوائی، کدو تنبل، حبوبات و سبزیجات دیگر هم از راه رسید تا رژیم غذایی اروپایی را تغییر دهد.

مستعمره‌های جدید در آمریکا از منابع دیگر دنیای جدید نیز بهره‌برداری کردند. الوار و توفال‌های چوبی، طناب کنفی، قیر و تربانتین، خز و رنگ‌هایی چون نیل و چوب سرخ برزیل^۱، ماهی خشک‌شده، روغن دانه کتان، انواع پوست و بسیاری از مواد خام دیگر ضروریات اقتصاد صنعتی در حال رشد را تأمین می‌کرد و این توانایی را به

1-Red Brazil Wood.

نام دسته‌ای از درختان در آمریکای جنوبی که از چوب آن‌ها رنگ سرخ روشنی به‌دست می‌آید. از این چوب در ساختن آرشه ویولون استفاده می‌شود.

اروپاییان می‌داد که ارتش قدرتمند تشکیل دهند و کشتی‌های نظامی بسازند. چیزی نگذشت که آنان با کالاهایشان که برای تجارت با هند و چین استفاده می‌شد، بر دنیا تسلط یافتند. کاشفان و کاوشگران جای اشرافیت زمیندار را می‌گرفتند و تولیدکنندگان و بازرگانان به‌زودی به طبقه حاکم اروپا تبدیل شدند. درمقابل، افول ایران و کشورهای اسلامی دیگر ادامه یافت. شکست ارتش عثمانی در خارج از دروازه‌های وین را آغاز افول قدرتمندترین کشور اسلامی می‌دانند.

پیدایش دولت مدرن

تعریف دولت مدرن در طول زمان، تحول قابل‌توجهی یافته است و تاریخ دولت‌های مدرن روند این تحول را نشان می‌دهد. ماکس وبر^۱، جامعه‌شناس، دولت مدرن را اجتماع سیاسی‌ای تعریف می‌کند که دارای نظم اداری و حقوقی است و قدرت حاکم بر شهروندان و هرگونه اقدام در درون قلمرو مستقل خود را دارد و حق دارد در حوزه قضایی، به‌طور مشروع، از زور یا نیروی فیزیکی استفاده کند^(۳). به‌عقیده کریستوفر پیرسون، ویژگی‌های چنین دولتی شامل حق انحصار، داشتن قلمرو، استقلال، قانون‌سالاری، قدرت بی‌طرف، بوروکراسی (دیوان‌سالاری)، اختیار و مشروعیت، شهروندی و مالیات‌بندی است. دولت مدرن ریشه در خلایق دارد که مبارزات مذهبی قرن‌های شانزدهم و هفدهم میلادی آن را به‌وجود آورد^(۴). با توجه به ریشه‌های مفهومی آن در پیمان وستفالی^۲ (۱۶۴۸ میلادی) و درک متعاقب آن از مفهوم استقلال، می‌توان منشأ پیدایش واقعی دولت‌های ملی مدرن را در اروپای قرن هجدهم و به‌ویژه حذف پادشاهی‌های خودکامه در فرانسه یافت.

1-Max Weber

2-Westphalia

فرانسه قرن هجدهم

پس از آن که لویی چهاردهم پست یا مقام صدراعظمی را منحل کرد، او و جانشینانش وزیرانی را منصوب کردند که در وظایف بسیار متمایز خود، قدرت تعیین‌کننده‌ای داشتند. وزیران شاه در بند وفاداری به خاندان‌ها، طایفه‌ها یا همپالگی‌های خاصی بودند و تقدم جرگه و خاندان با مدرنیزاسیون سیاسی و گسترش اقتصادی در نیمه آخر قرن هجدهم در تضاد بود^(۵)؛ در نتیجه، طبقات مرفه فرانسه شامل نخبگان سیاسی به صورت جناح‌های متعددی از هم پاشیدند. رقابت و بی‌اعتمادی حاصل از این قبیل رفیق‌بازی‌ها به جای حمایت از تمامیت رژیم، موجب طرفداری از وزارتخانه‌های خاصی شد و از تبادل لازم برای گسترش اقتصادی جلوگیری کرد. این طرفداری در نظام فئودالی ریشه داشت که در آن «واسال‌ها» (دست‌نشانده‌ها) در ازای استفاده از زمین، به ارباب قول وفاداری می‌دادند و اصناف تجارت را در سطح محلی به شدت کنترل می‌کردند. اما فرانسه تا قرن هجدهم، با افزایش فرصت برای تجارت ملی و بین‌المللی، در جهت فاصله گرفتن از اقتصاد فئودالی گام برداشته بود. در طول قرن هجدهم، فرانسه یک دوره گذار را که حداقل دو قرن درجا بود، ادامه داد و به سوی نظام سوداگری حرکت کرد.

نظام سوداگری اصطلاحی است که گاهی مجموعه‌ای از تعاریف متناقض را به همراه دارد. در فرانسه قرن هجدهم، سوداگری بدین معنا بود: زوال «سیاست‌های تجاری به شدت طرفدار حمایت از صنایع داخلی شهرها و قلمرو شاهزادگان با شکستن مرزهایی که این دو نوع بازرگانی فاقد رقابت را از هم جدا می‌کنند... در نتیجه، بازکردن راه برای یک بازار ملی»^(۶).

در حالی که بازرگانان بازارهای ملی و بین‌المللی را شناسایی کردند و به آن‌ها دسترسی یافتند، فشار برای متحدکردن دولت را آغاز کردند. هدف افزایش قدرت در امور خارجی و ترغیب به انباشت ثروت بود.

«از نظر اقتصادی، ابزار اتحاد همانا سرمایه بود. برای نمونه، منابع خصوصی که به شکل پول ساکن یا احتکار شده در دسترس و برای توسعه بازرگانی مناسب بود.»⁽⁷⁾

با این حال، در حالی که تجارت از یک نظر، از قید قلمرو شاهزادگان و اصناف و تجار محلی آزاد شده بود، از مقرراتی که برای آن وضع می‌شد، رهایی نیافته بود. حمایت از صنایع داخلی همان گونه که بر بازار فئودالی مبتنی بر اصناف تأثیر گذاشت، در این جا نیز نقش داشت.

به بیان ساده، نظام سوداگری جدید را نمی‌شد از فرهنگ و تاریخ فرانسه جدا کرد. در این نظام، روابط اقتصادی کماکان غرق در روابط اجتماعی معمول باقی ماند و حتی هرچه بازارها بیشتر توسعه می‌یافتند، «چون تحت سلطه نظام سوداگری بودند، رواج و رونقشان تحت کنترل یک نظام اداری متمرکز بود که هم زندگی خانواده‌های دهقان و هم زندگی ملی (با کنترل مطلق) را زیر بال‌پر خود داشت»⁽⁸⁾.

این بازارهای جدید مسلماً بعضی از انواع ساختارها و تعامل‌های اجتماعی و سیاسی را تغییر دادند. با این حال، فرانسه هنوز آمادگی ایجاد ظرفیت برای «اقتصاد مستقل» را نداشت.

همان گونه که هیل برونر^۱ اشاره می‌کند، بازارها، چه در دادوستدهای قبایل بدوی که در آن‌ها کالاها به‌طور تصادفی روی زمین انداخته می‌شد و چه در بازارهای مکاره و سیار قرون وسطی، با نظام سوداگری^۲ یکسان نیستند. نظام بازار یا سوداگری چیزی بیش از نوعی ابزار برای مبادله کالاهاست. این نظام «سازوکاری است برای تداوم و حفظ تمامیت یک جامعه»⁽⁹⁾.

در قرن هجدهم، سوداگری فرانسوی به معنای کار برای افزایش ثروت کلی

1-Robert L. Heilbroner

2-Mercantilism

جامعه با کمک به طبقه تاجر در حال گسترش بود. ابزارهای به‌کاررفته برای تحقق این موضوع، وضع مقررات و حمایت از صنایع داخلی بود. اما استفاده مؤثر از این ابزارها به تشکیل دولت مرکزی قدرتمندتری نیاز داشت.

تلاقی پیشرفت‌های علم و فناوری، رشد بازرگانی و درک نیاز به روشی مؤثرتر و متمرکزتر برای وضع مقررات، هم در امور داخلی و هم در سیاست خارجی، تغییر عظیمی را به‌وجود آورد.

دیری نگذشت که صنعتی‌شدن، اقتصادهای آزاد (بدون مداخله دولت)، سیاست تجاری و ساختن نظام‌های مدنی و سیاسی جدید به نگرانی‌های اصلی تبدیل شدند که هم ایدئولوژی و هم روش عمل را شکل دادند. شارل دوسکوندا^۱ و بارون دو مونتسکیو^۲ تأثیر چشمگیری بر این تغییر گذاشتند.

روح‌القوانین و تفکیک قوا

مونتسکیو رساله تأثیرگذارش را با عنوان «روح‌القوانین» در سال ۱۷۴۸ میلادی نوشت؛ یعنی زمانی که فرانسه در تلاش برای تغییر حقایق داخلی و خارجی بود⁽¹⁰⁾.

یکی از ویژگی‌های مهم توصیه‌های او برای اصلاح اجتماعی سیاسی، مفهوم آشنای جداسازی قدرت‌ها در قوه‌های مقننه، مجریه و قضائیه دولت بود. نظریه‌های او، به‌ویژه این مفهوم، در شکل‌گیری دولت آمریکا نقش مهمی داشت. مونتسکیو دلمشغولی‌های نظریه‌پردازان سیاسی از قبیل جان لاک^۳ را نداشت که

1-Charles de Secondat

2-Baron de Montesquieu

3-John Locke

بر حقوق طبیعی بشر تأکید می‌کرد، یا ژان ژاک روسو^۱ که از قانون مبتنی بر «ارادهٔ عمومی» مردم حمایت می‌کرد. برخلاف وطن‌پرستان آمریکایی که بعدها آمدند، مونتسکیو پوپولیست و مردم‌باور نبود. وی با دموکراسی مستقیم یا مشارکت عموم شهروندان در مباحثات، تصمیم‌گیری‌ها یا اقدامات اداری عمومی، سرسختانه مخالفت می‌کرد. به عقیدهٔ او، پرواضح است که مردم نباید به‌جز انتخاب نمایندگان هیچ سهمی در دولت داشته باشند و «از آنجاکه بیشتر شهروندان توانایی کافی انتخاب نمایندگان را دارند، ولی واجد شرایط انتخاب شدن نیستند و مردم با این که می‌توانند دیگران را برای زمامداری امورشان فراخوانند، خودشان نمی‌توانند کار زمامداری را انجام دهند.»^(۱۱)

مونتسکیو همچنین شخصیتی انقلابی نبود که از برانداختن دولت موجود حمایت کند و با آن که با استبداد به‌معنای اعطای کل قدرت دولتی به یک شخص یا دستگاه مخالف بود، اما ضد حکومت سلطنتی نبود. او به «قدرت الهی» پادشاه اذعان داشت، اما هشدار می‌داد که پادشاهان می‌توانند فاسد باشند و به حاکمان ستمگری تبدیل شوند^(۱۲). این وضعیت زمانی می‌تواند پیش آید که پادشاه شهرها یا افراد مردم را از مزایای برحق آن‌ها محروم کند.

مونتسکیو بحث دربارهٔ تفکیک قوا را با بیان این مطلب آغاز کرد که برای دستیابی به آزادی سیاسی، «لازم است دولت به‌گونه‌ای تشکیل شود که نیازی نباشد که هیچ‌کس از دیگری بترسد.»^(۱۳)

او برای تعیین چگونگی رسیدن به این هدف، ابتدا سه نوع قدرت یا قوهٔ موجود در هر دولت را توصیف کرد: قوهٔ مقننه، قوهٔ اجرائیه و قوهٔ قضائیه^(۱۴).

به اعتقاد او، قراردادن این قوا در دست اشخاص یا دستگاه‌های مختلف الزامی بود. او به‌ویژه جداسازی قوای قانون‌گذاری و اجرائی را مهم می‌دانست؛ زیرا اگر این قدرت‌ها «قرار باشد در دست یک شخص یا مجمع قرار بگیرد، قوانین

1-Rousseau

استبدادی می‌تواند بی‌هیچ مخالفتی هم تصویب و هم به اجرا گذاشته شود.⁽¹⁵⁾ اگر شرایط تفکیک قوا فراهم نشود، آزادی نمی‌تواند به معنایی که مونتسکیو تعریف می‌کند، به دست آید.

او با استفاده از قانون اساسی بریتانیا - به عنوان یک نمونه - ساختار دولتی زیر را پیشنهاد می‌کند:

نخست، قدرت قانون‌گذاری باید به دو دستگاه واگذار شود: یکی که نماینده طبقه اشراف باشد و از موجودیت و مزایای آن در مقابل حسادت توده مردم محافظت کند و دیگری نماینده مردم عادی باشد. قوه دوم نباید از سوی توده عموم ملت انتخاب شود؛ بلکه شهرها یا منطقه‌هایی که ساکنان آن‌ها «با خواسته‌ها و منافع ملت بهتر آشنا هستند... و درباره ظرفیت همسایگانشان بهتر قضاوت می‌کنند،»⁽¹⁶⁾ باید آن قوه را انتخاب کنند. بنابراین، دو دستگاه قانون‌گذار برای نگهبانی و نمایندگی دو طبقه اجتماعی یا دو گروه با منافع متفاوت در جامعه، عمل می‌کنند و تضمین می‌کنند که هیچ‌یک نتواند دیگری را نادیده بگیرد.

مونتسکیو همچنین پیشنهاد داد که درحالی‌که قوای مقننه و مجریه باید در ترکیب و قدرت متمایز از هم باقی بمانند، قوه مجریه باید نسبت به مصوبات قوه مقننه قدرت مخالفت (حق و تو) داشته باشد؛ ولی درحالی‌که قوه مقننه نباید حق مشابهی برای تعویق یا جلوگیری از اقدام اجرایی داشته باشد، باید بتواند بررسی کند که «قوانین مصوب آن قوه به چه صورت اجرا شده است.»⁽¹⁷⁾

با آن‌که مونتسکیو به حق الهی پادشاهان و اختیار اشرافیت موروثی باور داشت، به چند مسأله پرداخت که تا امروز هنوز حائز اهمیت است:

۱. درک نیاز به تمرکز در هدایت سیاست خارجی و جنگ و در تعیین مقررات بازرگانی برای رشد اقتصادی.

۲. مسأله منافع منطقه‌ای یا زیرمجموعه منافع ملی در قانون‌گذاری ملی.

۳. مفهوم حکمفرمایی قانون که باید به عنوان پشتیبان منافع طبقه سلطنتی و

اشراف به رسمیت شناخته شود.

۴. تفکیک قوا با نظام کنترل و تعادل.

۵. نقشی که مردم باید در نظام جمهوری‌خواهی (مبتنی بر انتخاب نمایندگان) بازی کنند.

مونتسکیو مانند آدام اسمیت^۱ در قرن هجدهم، زمانی آرای خود را تدوین کرد که در آن نظام سوداگری داشت راه را برای ایده‌های کارآفرینی، بازارهای گسترش‌یافته و نیاز به کنترل متمرکزتر بازرگانی برای انباشتن ثروت ملی باز می‌کرد.

اندیشه‌های مونتسکیو در نگارش قانون اساسی آمریکا و توسعه دولت آمریکا، نقش اساسی بازی کرد؛ اما این امر مهم است که به یاد آوریم اندیشه‌های او با در نظر گرفتن اقتصادهای قرن بیست و یکم نوشته نشده‌اند. در سال ۱۷۴۸ میلادی، تشکیل نهادهای اقتصادی مانند شرکت‌های چندملیتی بزرگ که از نظر ثروت و قدرت می‌توانند با دولت‌های ملی رقابت کنند، حتی پیش‌بینی هم نمی‌شد؛ ولی در این باره، استثنا می‌تواند کمپانی هند شرقی بریتانیا^۲ باشد که قدرت فوق‌العاده‌ای داشت و در سرکوب مستعمره‌های آمریکایی که به حرکت برای استقلال آمریکا انجامید، نقش عظیمی بازی کرد. کمپانی هند شرقی همچنین کنترل زیادی بر سیاست بریتانیا در زمینه دو کشور هند و چین داشت. این شرکت در سال ۱۸۷۴ میلادی، در نتیجه قانون بازپرداخت سود سهام هند شرقی که یک سال قبل تصویب شده بود، منحل شد. پیش از آن نیز «قانون

1-British East India Company

۲- شرکت سهامی مشترکی که در سال ۱۶۰۰ میلادی، برای انحصار بازرگانی با نیمکره شرقی، به ویژه هندوستان، تشکیل شد و رفته‌رفته تمام امور آن مملکت را در دست گرفت. در سال ۱۷۷۳ میلادی، اداره امور آن از طرف پارلمان انگلستان به دولت بریتانیا واگذار شد و از سال ۱۸۸۳ میلادی، عملیات تجاری آن شرکت تنها جنبه اداره‌کردن هندوستان را به خود گرفت که در سال ۱۸۵۸ میلادی، انگلستان آن کشور را ضمیمه امپراتوری خود کرده بود. *دایرةالمعارف فارسی*

دولت هند^۱ آن شرکت را روی دست مانده، ضعیف و از کار افتاده تلقی کرده بود.

بنیان‌گذاری ایالات متحد آمریکا

تصویب قانون اساسی ایالات متحد آمریکا در سال ۱۷۸۹ میلادی، تولد یک ملت جدید، ساختار حکومتی جدید و بنیان جدیدی برای گفتمان سیاسی را رقم زد. این موارد همراه باهم الگوی جدید دولت مدرن را به وجود آوردند.

ایالات متحد آمریکا شکل جمهوری خواه حکومت را به کار گرفت که تا آن زمان، امتحان نشده بود. جامعه آمریکایی از ملت‌های بریتانیایی و اروپایی که پیشتر، آمریکا را استعمار کرده بودند، نسبتاً دور افتاده بودند و اقتصاد آن‌ها در حال ورود به دوران صنعتی شدن و سرمایه‌داری بود و برگرفته و ملهم از کتاب دگرگون‌ساز آدام اسمیت و نظریه اقتصادی او در کتاب ثروت ملل بود که در سال ۱۷۷۶ میلادی به چاپ رسیده بود.

قبل از این که به جنبه‌های اصلی مباحثه‌ای که با بنیان‌گذاری ایالات متحد آمریکا همراه بود نگاهی بیندازیم، خوب است بپرسیم چرا دولت آمریکا به‌طور خاص جایگاهی با این میزان اهمیت در بحث چگونگی به وجود آمدن دولت مدرن دارد؟

با آن که استعمارگران پیشینه‌های ملی مشترکی داشتند، شرایطی که در قلمرو تازه تصرف شده‌شان با آن روبه‌رو بودند، با شرایط کشورهایی که در آن سوی اقیانوس اطلس پشت سر نهاده بودند، بسیار متفاوت بود.

پس از گذشت بیش از یک قرن در این خاک جدید، آنان آداب و رسوم اجتماعی، سنت‌ها، اصول، راه و رسم بازرگانی، صنعتی و کشاورزی و نهادهای سیاسی خاص خود را به وجود آورده بودند.

1-Government of India Act

بخشی از جمعیت آمریکا به دلیل جدایی حاصل از فاصله و این احساس روزافزون که دولت‌های حاکم بر آن‌ها، نه منافع و نیازهایشان را درک می‌کنند و نه از آن‌ها محافظت می‌کنند، دچار نوعی حس از خودبیگانگی و انزجار شدند. مستعمره‌نشینان این احساس را در شعار انقلابی «بدون نماینده، مالیات نمی‌دهیم!» با قدرت، بیان کردند.

در حالی که مستعمره‌ها سابقه تجربه مشترک داشتند، اما این سابقه هرگز مانند تاریخ انگلیس یا فرانسه یکپارچه یا نهادینه نبود. به مؤلفان قانون اساسی آمریکا برگه کاملاً سفیدی داده نشد که روی آن، «قانون اساسی» شان را بنویسند. آنان فرصت بیشتری داشتند که قواعد معمول را بشکنند و در طراحی دولت جدیدشان، خلاقیت به کار برند. آنان می‌توانستند از فیلسوفان قدیمی متعدد (نه تنها مونتسکیو، که لاک، روسو و دیگران) و نیز تجربه و خرد خود کمک بگیرند.

استعمار آمریکا سرانجام سرمشقی شد برای تغییرات اقتصادی در حال وقوع در سراسر جهان. نظام فئودالی صنعت که در آن تولید صنعتی در انحصار صنف‌های بسته بود، از برآوردن نیازهای روزافزون بازارهای در حال گسترش عاجز شده بود. «نظام تولید صنعتی جای آن را گرفت و تقسیم کار میان صنف‌های محدود و در بسته، با پیدایش تقسیم کار در هر کارگاه مجزا، از میان رفت.»⁽¹⁸⁾

در نهایت، حتی این روش نیز ناکارآمد بود و «تولید صنعتی جای خود را به غولی سپرد به نام صنعت مدرن [...] که بازار جهانی را بنا نهاد؛ بازاری که کشف آمریکا راه را برای آن همواره کرد»⁽¹⁹⁾.

اکنون، به بررسی اجمالی اصول، نهادها و روابطی می‌پردازیم که قانون اساسی و الگوی جدید دولت مدرن در این کشور آن‌ها را شکل داد.

بسیاری از مسائلی که مونتسکیو مطرح کرد، در مباحثات قانون اساسی ایالات متحد آمریکا، دوباره بررسی شد.

بحث بنیان‌گذاران آمریکا بر سر این مسائل بود:

۱. قدرت‌هایی که باید به یک حکومت مرکزی واگذار شود و قدرت‌هایی که باید در هر ایالت جداگانه باقی بماند. (همهٔ ایالت‌ها از نظر جمعیت بسیار کوچک‌تر از امروز بودند).

۲. جداسازی قوه‌های مجریه، مقننه و قضائیه و میزان قدرتی که باید به هر یک داده شود و کنترل‌ها و موازنه‌هایی که هر قوه باید در برابر دو قوهٔ دیگر اعمال کند.

۳. شکل‌دهی مناسب قوهٔ مقننه.

۴. نمایندگی منافع ایالات مجزا از هم در سطح ملی.

۵. توانایی عموم مردم برای شرکت در بحث و تصمیم‌گیری دربارهٔ مسائل عمومی.

در سال ۱۷۸۱ میلادی، مستعمره‌های تازه‌استقلال‌یافته یک «انجمن دوستی» تأسیس کرده بودند که تعریف آن بر مبنای مواد یا اصول کنفدراسیون بود؛ اما کنگره‌ای که بر اساس این تعریف به‌وجود آمد، قدرت اندکی داشت. هدف آشکار آن انجمن هدایت جنگ بود و هر یک از سیزده ایالت جدید در آن دسته از مسائل مربوط به سیاست‌گذاری که با صراحت به کنگره تفویض نشده بود، استقلالشان را حفظ می‌کردند.

این موضوع به‌زودی موجب نارضایتی شد؛ زیرا ایالت‌ها پول بی‌ارزش چاپ کردند و بر یکدیگر تحمیل عوارض کردند و با ملت‌های خارجی پیمان‌های جداگانه بستند. زمین و دیگر اموال بدهکارانی که از بازپرداخت وام‌هایشان ناتوان بودند، ضبط شد و آشوب و شورش شهروندان افزایش یافت. مستعمره‌ها که از غوغا و هرج‌ومرج می‌ترسیدند، با کنوانسیون موافقت کردند که شکل مؤثرتری از حاکمیت و امنیت را تعریف کند.

نمایندگان کنوانسیون قانون اساسی در سال ۱۷۸۷ میلادی، در فیلادلفیا با هم

ملاقات کردند تا اصول و ساختارهای دولت جدید را به این شرح تعریف کنند: حکومت این دولت باید نه با اعطای حق نمایندگی به طبقات مختلف اجتماعی یا «جایگاه» اجتماعی آنها، بلکه با «جازه‌دادن به عوامل یک نظام فدرال، مردم از یک طرف و ایالات از طرف دیگر، برای داشتن نماینده در حکومت مرکزی»⁽²⁰⁾ تعادل داشته باشد.

این نکته آشکار بود که به تمرکز بیشتر احتیاج است، اما به چه میزان و در دستان چه کسانی؟

در پاسخ به این پرسش، فورسیت^۱ ادعا می‌کند که اکثریت نمایندگان روی این سه اصل اساسی توافق کردند:

۱. مردم و نه «حق الهی» باید منبع اختیار در جمهوری جدید باشد
 ۲. شکل جمهوری حکومت باید بر اصل انتخاب برای زمامداری استوار باشد، نه وراثت.
 ۳. مفهوم تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه باید به کار گرفته شود⁽²¹⁾.
- در چارچوب کلی آن توافق برای روش اجرای اصول توافق‌شده، اختلاف‌نظرهای بسیاری وجود داشت.

یکی از زمینه‌های توافق‌نکردن به اصل انتخابات و نقش مردم در انتخاب مسئولان فدرال مربوط می‌شد. وقتی ترس از یک پادشاه مستبد از میان رفت، در برابر نارضایتی و شورش گسترده، احتمال استبداد اکثریت مورد توجه قرار گرفت. اگر اکثریت مردم عادی، کسانی که سواد کمتر، اموال کمتر، موقعیت اجتماعی پایین‌تر و قدرت کمتر دارند، مسلط شوند، موقعیت اقلیت مرفه به خطر می‌افتد. چون قوه قانون‌گذاری مؤثرترین قوه به‌شمار می‌آمد، برنامه انتخاب اعضای کنگره به‌طور خاص مشکل‌ساز از کار درآمد. با پیروی از مونتسکیو، نمایندگان تصمیم گرفتند که دو مجلس وجود داشته باشد تا نه تنها درباره قانون‌گذاری

1-Murray Forsyth

سنجیده یکدیگر را کنترل کنند، بلکه نمایندگی دو زیرساخت مختلف را نیز به وجود آورند. مجلس اعیان یا مجلس سنا نمایندگی دولت ایالتی را یکسان انجام خواهد داد و بدون توجه به تعداد جمعیت، هر ایالت دو سناتور خواهد داشت و این سناتورها به روشی که هیئت مقننه هر ایالت تعیین می‌کند، انتخاب خواهند شد. اعضای مجلس نمایندگان (نه مجلس عوام) براساس و به نسبت تعداد جمعیت هر ایالت، با رأی مستقیم مردم، انتخاب می‌شوند.

این طرح قانون‌گذاری دو مشکل را حل کرد:

بین مردم و انتخاب سناتورها حایل ایجاد کرد و بین ایالت‌های دارای جمعیت کمتر (بیشتر شمالی و صنعتی) و ایالت‌های با جمعیت‌های بیشتر (بیشتر جنوبی و دارای کشاورزی) مصالحه به وجود آورد. ایالت‌های کوچک‌تر از نمایندگان مساوی در مجلس سنا بهره‌مند شدند و ایالت‌های بزرگ‌تر از نمایندگی نسبی مجلس نمایندگان بهره بردند⁽²²⁾.

قوة مجریه باید هم در میزان قدرت و هم در مدت اعمال قدرت کامل، محدود باشد. اما از آنجا که قوة مقننه باید در نظام نمایندگی تسلط داشته باشد، بنابراین، قدرت آن بیشتر در معرض سوءاستفاده است.

این مشکل با تقسیم قوة مقننه در دو مجلس سنا و نمایندگان و اعمال روش‌های متفاوت انتخابات و این شرط که هر قانون پیشنهادی باید پیش از اجرا، به تصویب هر دو مجلس برسد، تا حدی حل شد.

از سوی دیگر، قوة مجریه نیز نیاز به تحکیم قدرت داشت تا تحت‌الشعاع دو قوة دیگر قرار نگیرد و ضعیف تلقی نشود.

افزودن حق وُتو برای رئیس‌جمهور یا حق رئیس‌جمهور برای جلوگیری از تصویب قانون واجد شرایط، توجیه همین امر است.

فقط با رأی دوسوم نمایندگان، هم در مجلس سنا و هم در مجلس نمایندگان، می‌توان این حق وُتو را لغو کرد.

فرآیند انتخاب رئیس‌جمهور جرقه بحث در باره میزان توانایی مردم برای مشارکت مستقیم در انتخابات را زد.

نمایندگان طرح «مجمع‌گزینندگان»^۱ را به وجود آوردند که دستگاهی است که هم در ترکیب و هم در روش کار، بی‌نظیر است.⁽²³⁾ این مجمع نشان‌دهنده شکل ضعیف‌تری از نمایندگی دموکراتیک است.⁽²⁴⁾ دادگاه عالی که قدرت قضائی فدرال به آن واگذار شد، بیش از پیش، از فرآیند انتخاباتی حذف شد؛ چون قرار بر این بود که قوه قضائیه داور نهایی درباره صحت اجرای قانون اساسی باشد (و نیز در باره مطابقت قوانین فدرال و مصوبات رئیس‌جمهور با قانون اساسی قضاوت کند)، پس لازم بود که این دادگاه متشکل از افراد متخصص و بی‌طرفی باشد که رئیس‌جمهور آنان را با توصیه و رضایت مجلس سنا منصوب می‌کرد.⁽²⁵⁾

اصول عمده در قانون اساسی ایالات متحد آمریکا

قانون اساسی آمریکا در سال ۱۷۸۸ میلادی، یک سال‌واندی پس از آغاز مذاکرات نمایندگان کنوانسیون قانون اساسی، تصویب شد. همان‌گونه که این مرور گذرا نشان داده است، در این قانون، از اولویت اصل نمایندگی و شکل جمهوری حکومت، نه دموکراسی مستقیم، حمایت شد. قدرت در یک نفر یا یک دستگاه واحد متمرکز نشد، بلکه میان سه قوه مجزای مقننه، مجریه و قضائیه و حکومت مرکزی تقسیم شد و در عین حال، هر قوه نظارت‌هایی بر دیگر قوا اعمال می‌کرد. علاوه بر این، هم دولت ملی یا فدرال و هم دولت‌های ایالتی استقلال خود را در گستره خود حفظ کردند. در آن زمان، قدرت ویژگی حکومت به‌شمار می‌رفت و براساس این فرض تقسیم شده بود.

1-Electoral College

نهادهای اقتصادی که ممکن بود به‌عنوان نهادهای سیاسی اصلی به نظارت نیاز داشته باشند، هنوز در صحنه نبودند.

در این قانون اساسی اما یکی از شرایط اساسی از قلم افتاده بود: بیان کتبی حقوق فردی به‌نحوی که دولت ملی نتواند آن‌ها را نقض کند. یکی از اولین اقدامات حکومت تازه‌استقرار یافته تصویب ده متمم یا اصلاحیهٔ اول قانون اساسی و ارسال آن به ایالات بود. فرآیند تصویب این ده اصل تا دسامبر ۱۷۹۱ تکمیل و بیل^۱ یا منشور حقوق شهروندی^۲ به اجرا گذاشته شد. افزون بر اصول نمایندگی و جمهوری‌خواهی، محدودیت‌های تمرکز قدرت و حفظ استقلال هم در سطح ملی و هم در سطح دولتی و تضمین حقوق فردی و دفاع از آن در برابر دست‌اندازی دولت فدرال، منجر به پی‌ریزی یک دولت مدرن جدید حقیقی شد.⁽²⁶⁾

در این‌جا باید به چندین نکته اشاره کنیم: نخست این که میراث نظری منشور حقوق شهروندی نه برگرفته از مونته‌سکیو، بل ملهم از لاک و روسو بود که هر دو آن‌ها از حق مردم برای استقرار حکومت جدید، در صورت نقض اصول حقوق طبیعی و حاکمیت فردی، حمایت می‌کردند.⁽²⁷⁾

این مفهوم در «آزادی‌ها»ی فردی مربوط به باورهای مذهبی، آزادی بیان و مطبوعات، حقوق افراد متهم به ارتکاب جرم، اجرای شایستهٔ قانون و آزادی‌های دیگری که در منشور حقوق شهروندی شرح داده شده است، بیان شد. اصلاحیهٔ دهم مشخص کرد که تمام قدرت‌هایی که اختصاصاً به کنگره داده نشده، برای هر ایالت محفوظ است. این تلاش برای جلوگیری از غصب استقلال ایالت‌های کشور جدید به‌دست دولت فدرال نیز قانون اساسی را در نوع خود بی‌همتا کرد.

باوجوداین، از بند بازرگانی مندرج در اصل سوم قانون اساسی در طول زمان استفاده شده است تا از طریق بازرنگری‌های قضایی، قدرت هر چه بیشتری به دولت

۱ - واژهٔ «بیل» فارسی و به‌معنی منشور پادشاهان است.

فدرال داده شود. از قضا بخشی از هدف این قدرت‌طلبی برای تعیین قوانین ناظر بر روابط بازرگانی با دولت‌های خارجی و میان ایالت‌ها یا دولت‌های بومی آمریکا، فراهم کردن زمینه برای آن نوع نظارت دولت مرکزی بود که برای حرکت از نظام سوداگری به سوی دولت مدرن ضروری به‌شمار می‌آمد.

امروزه، کاملاً روشن است که تدوین‌کنندگان قانون اساسی قدرت عظیم نهفته در بازرگانی‌های قضایی قوه قضاییه را پیش‌بینی نمی‌کردند. به هر حال، بند بازرگانی بارها و بارها در تصمیم‌های قضایی که حدود اختیارات دولت فدرال را گسترش داده و قدرت دولت‌های ایالتی را محدود کرده، استفاده شده است.

قانون اساسی ایالات متحد آمریکا و به‌ویژه منشور حقوق شهروندی به شهروندان دولت مدرن جدید آزادی‌ها و حقوق تضمین‌شده‌ای داد که آن‌ها را از سوءاستفاده از قدرت توسط دولت فدرال محافظت می‌کرد. با این همه، بند بازرگانی همراه با اصلاحیه چهاردهم (۱۸۶۸) و مفاد دیگر قانون اساسی و بخش‌هایی از منشور حقوق شهروندی نیز به‌صورتی که بنیان‌گذاران اصلی آمریکا نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند، موجبات گسترش قدرت دولت فدرال را فراهم کرد. با پیامدهای پر دامنه دولت مدرن، مفاد منشور حقوق شهروندی که در اصل برای حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی بود، به «شخصیت‌های حقوقی» تعمیم داده شد؛ شخصیت‌هایی که با عنوان «شرکت» شناخته می‌شوند.

منشور حقوق شهروندی بین حامیان دموکراسی مستقیم و کسانی که از «استبداد اکثریت» می‌ترسیدند، مصالحه‌ای بی‌ثبات فراهم آورد. همچنین مفهوم حقوق شهروند را به عنوان امری طبیعی و «غیرقابل نقض» برجسته کرد؛ حقوقی که بیشتر از ماهیت انسان ناشی می‌شود، نه از دولت یا یک سلسله قوانین خاص؛ مفهومی که بسیاری از بنیان‌گذاران با نارضایتی آن را تأیید کردند.

در حالی که صنعتی‌شدن و تمرکز همزمان ثروت و قدرت در آمریکای نوپا رشد می‌کرد، مرحله جدیدی از بحث درباره حقوق آغاز شد. از دهه ۱۸۲۰ تا سال‌های

جنگ داخلی، آمریکایی‌هایی که در حاشیه قدرت بودند (حقوق‌بگیران، زنان، برده‌ها و صنعتگران) و تحت تأثیر نظام جدید کار مبتنی بر دستمزد و سازمان سرمایه قرار داشتند، به‌طور جدی درباره «شکل‌های قدرت با ساختار اجتماعی» و «یاری‌جستن از زبان سیاست برای بیان احساس بی‌عدالتی» به تأمل پرداختند.⁽²⁸⁾

این گروه‌ها با طرح ادعا نه از نظر حقوق قانونی یا ناشی از قانون اساسی، بلکه از نظر «حقوق طبیعی» در برابر «استبداد روزمره سرمایه، کارفرمایان، برده‌داران و شوهران»، به اعضای جنبش‌های ضدبرده‌داری پیوستند.⁽²⁹⁾

اصلاحیه سیزدهم قانون اساسی که پس از پایان جنگ داخلی تصویب شد، به‌طور مؤثری برده‌داری را در ایالات متحد آمریکا ممنوع کرد؛ اما حتی با حمایت هرچه بیشتر از حقوق که هدف اصلاحیه‌های چهاردهم و پانزدهم بود، یازده ایالت می‌توانستند جداسازی سیاهپوستان از سفیدپوستان و انکار آشکار حقوق قانونی (از جمله حق رأی) را تحمیل کنند و «حقوق طبیعی» اعطاشده به همه انواع بشر را به رسمیت نشناسند.⁽³⁰⁾

به‌همین ترتیب، حقوق مورد تقاضای حقوق‌بگیران نیز به‌طور کلی رسمیت‌نیافته باقی ماند و زنان تا تصویب اصلاحیه نوزدهم در سال ۱۹۲۰ صبر کردند تا حق رأی به‌دست آورند.

از دهه ۱۸۷۰ تا سال‌های دهه ۱۹۳۰، دادگاه‌ها به بازیگرانی تبدیل شدند که راجرز از آن‌ها به‌عنوان «عمده فروشان مستغلات جدید و حقوق کارآفرینی» یاد می‌کند.⁽³¹⁾ حق قرارداد آزاد علیه کارگران به‌کار برده شد و قوانینی را که هدفشان حمایت از کار بود، زیرورو کرد.

حداکثر ساعت‌های کار، حداقل دستمزد و حمایت‌های دیگر به‌بهانه این‌که مزاحم سازوکار نظام بازار آزاد بودند، از بین رفت. این زمان دوره «سرمایه‌داری سنگین صنعتی، مهاجرت انبوه، تحکیم تجارت و درگیری‌های تلخ و پی‌درپی

کارگران» بود.⁽³²⁾ دادگاه‌ها به‌کرات بر نظریه حقوق ایجادشده در قانون اساسی تکیه می‌کردند تا از منافع سرمایه و شخصیت‌های شرکتی دفاع کنند و به رسمیت شناختن آن‌ها را به‌عنوان نوع خاصی از «شخصیت حقوقی» با ویژگی‌های شخص حقیقی آغاز کردند.

«آگاهی از حقوق» در دوران کساد بزرگ ادامه یافت و قوانین نوآورانه فدرال برای کمک به فقیران و بیکاران و حمایت‌هایی برای سلامتی، ایمنی و منافع اقتصادی کارگران به‌همراه آورد.

از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰، مواد حقوق مدنی و احکام دادگاه عالی حقوق سیاهپوستان را در آمریکا گسترش داد و به مجرای «جدا اما برابر» در آموزش و تسهیلات عمومی دیگر پایان بخشید و بسیاری از قوانین که هدفشان جلوگیری از رأی‌دادن سیاهپوستان بود (بندهای مربوط به امتحان سواد، گرفتن عوارض در انتخابات و رسیدگی به اصل‌ونسب رأی‌دهنده) خلاف قانون اساسی اعلام شد. مارشال‌های فدرال به بعضی ایالت‌های جنوبی اعزام شدند تا از امکان ثبت‌نام و رأی‌دادن سیاهپوستان اطمینان یابند.

با ترکیب خلاقانه بند بازرگانی با اصلاحیه چهاردهم، دادگاه عالی همچنین جداسازی و ارائه‌ندادن خدمات بر اساس نژاد را که تسهیلات خصوصی مانند هتل‌ها، رستوران‌ها و تسهیلات دیگر عمومی را شامل می‌شد، خلاف قانون اساسی دانست.⁽³³⁾ گروه‌های دیگری نیز طرح ادعا برای حقوق برابر را آغاز کردند که شاهد آن جنبش زنان است که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پدید آمد. کنترل بیشتر بر کارکردهای مربوط به تولید مثل، برابری بیشتر در محل کار و توانایی خرید ملک بدون رضایت شوهر فقط چند نمونه از حقوقی است که زنان آمریکایی به‌دست آوردند.

حقوق معلولان یا افراد با توانایی‌های متفاوت به‌صورت دسترسی برابر به خدمات دولتی و خصوصی و اشتغال به‌رسمیت شناخته شد و دادگاه عالی از سایه‌روشن یا گوشه‌وکنار حقوق دیگری که آشکارا در اصل ده اصلاحیه حقوق شهروندی به آن‌ها

اشاره شده بود، حق حریم خصوصی را به وجود آورد.⁽³⁴⁾

در این زمینه، سرانجام، چنین به نظر می‌رسید که وعده‌های منشور حقوق شهروندی و بخش‌های دیگر قانون اساسی که حقوق و آزادی‌ها را تضمین می‌کردند، برای گروه‌هایی که قبلاً در جامعه آمریکا محروم بودند، به حقیقت پیوست.

این دستاورد ساده‌ای نبود و نمی‌توان در ارزش نتایج آن تردید کرد. این مرور گذرا فقط اشاره‌ای دارد به تلاش‌های انجام شده و نتیجه‌های به دست آمده. افرادی به تنهایی یا با همکاری دیگران، دست به کار شدند و جرعه تغییرات اجتماعی شگفت‌انگیز اواسط قرن بیستم تا اواخر آن را زدند. درحالی که دادگاه عالی (از دهه ۱۹۸۰) در ترکیبش محافظه کارتر شده است، تصمیم‌های آن در بعضی موارد، به جای گسترش حقوق و آزادی‌های فردی، به محدود شدن آن‌ها منجر شده است؛ اما جامعه به طور کلی، همچنان، از دستاوردهای حقوق مدنی که در این دوران حاصل شده، بهره برده است.⁽³⁵⁾

به طور خلاصه، بنیان‌گذاران جمهوری آمریکا نمی‌توانستند ساختار جدید قدرت را که تا حدی محصول صنعتی شدن، تمرکز سرمایه، تغییر مفاهیم بازرگانی و نظام جدید بازار بود، پیش‌بینی کنند. هرچه ایالات متحد آمریکا بالغ‌تر شد، قدرت‌های دولتی بیشتر مورد تجدیدنظر قرار گرفت و دوباره تفسیر شد و شرایط اجتماعی همراه با رشد نهادهای اقتصادی جدید تغییر کرد و تعادل اصلی که برای بنیان‌گذاران آن مهم بود، از دست رفت.

امروزه، شرایط اجتماعی اقتصادی این کشور نشان می‌دهد که چگونه این حقوق به پیشرفت‌های اقتصادی دویست سال گذشته انجامیده است. حمایت‌های فردی که جامعه جدید از عهده آن‌ها برآمد، فرصت‌هایی را پروراند که به نوآوری‌ها و پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی در فناوری منجر شد. و اما در طول قرن‌های نوزدهم و بیستم، شرکت‌ها به شکل مسلط سازمان اقتصادی تبدیل شدند. درحالی که

قوانین تغییر یافتند و قانون اساسی دوباره تفسیر شد تا نیازهای یک جامعه در حال تغییر را تأمین کند. شرکت‌ها کم‌کم حقوق قانونی و مصونیت‌هایی را که زمانی برای یکایک شهروندان در نظر گرفته شده بود، به‌دست آوردند.

فصل سوم

دولت مدرن بر سر دوراهی

دولت ملی که از مدیریت مشکلات زندگی روزمره ما بسیار فاصله دارد، همچنان تظاهر می‌کند که با مشکلات جهانی که بر ما اثر می‌گذارند، مقابله می‌کند.

ژان ماری گوئینو^۱

چرا نهادهای سیاسی و اقتصادی که برای حل مشکلاتی به وجود آمدند که مردم قرن‌های هجدهم و نوزدهم و اوایل قرن بیستم درگیر آنها بودند، برای تأمین نیازهای جوامع معاصر تعدیل نشده‌اند؟ با این‌که اصلاحات و تفسیرهای تحلیلی تازه‌ای به عمل آمده است، بیشتر فرضیه‌ها و پیامدهای اساسی دولت مدرن نه تنها مورد قبول باقی مانده‌اند، بلکه بی

1-Jean-Marie Guehnno

سیاستمدار فرانسوی. وزیر امور خارجه فرانسه (۱۹۸۹/۹۳). از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸، معاون دبیرکل سازمان ملل متحد بوده و اکنون، مدیر اجرایی سازمان فراملیتی و غیرانتفاعی «گروه بحران» است که مطالعه در باب جلوگیری یا رفع منازعات خشونت‌آمیز و بحران در کشورهای مختلف از جمله وظایف آن است. کتاب مهم او End of The Nation State است.

هیچ چالش جدی پذیرفته شده‌اند و درحقیقت، چون دولت مدرن همراه با شرایط اجتماعی تکامل نیافته است، در حال ایجاد محیطی ناکارآمد برای شهروندانش است و در جادهٔ مارپیچ رو به فرودی گام گذاشته است که برای تضمین بقای افراد سالم، روابط اجتماعی سازنده و رضایت‌بخش و نظام‌های سیاسی و اقتصادی کارآمد باید از آن بیرون بیاید.

ساختار حکومت‌هایی که از دولت جدید آمریکا الگوبرداری شده‌اند، همان ساختاری است که بیش از دو قرن پیش بنیان گذاشته شد. در آن زمان، پیش‌بینی شرایطی که مشخصات اصلی قرن بیست‌ویکم را تشکیل می‌دهد، ممکن نبود. باین‌حال، این سخن بدان معنا نیست که این ساختارها منسوخ‌اند یا باید کنار گذاشته شوند. تأثیر آن‌ها بر وضعیت زندگی بشر، خلاقیت فردی و تحقق ظرفیت‌های بالقوهٔ انسان گسترده و مثبت بوده است. اما این ساختارها باید تعدیل شوند تا حیاتشان را حفظ کنند و به تلاششان برای بهبود زندگی در سراسر جهان ادامه دهند.

در توضیح این‌که چرا دولت مدرن تغییر نکرده است، ابتدا لازم است:

۱. فرضیه‌ها و ویژگی‌های دولت مدرن را تعریف کنیم.
 ۲. بررسی کنیم که چگونه دولت مدرن می‌تواند خلاقیت را ترغیب کند و کیفیت زندگی بشر را - هم برای ملت‌های توسعه‌یافته و هم برای ملت‌های در حال توسعه - افزایش دهد و به‌این‌ترتیب، بقای خود و نیز سلامت کرهٔ زمین را تضمین کند.
 ۳. در فهم این نکته بکوشیم که چرا نظارت دولت همچنان به بهای رونق اقتصادی و ابتکار فردی در افزایش است.
 ۴. به بررسی دلایلی پردازیم که دولت مدرن تا این حد در مقابل تغییر مقاومت کرده است.
- با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تشکیل اتحادیهٔ اروپا، دولت مدرن به‌طور

بحث برانگیزی در حال تنزل بوده است. مفاهیم «حاکمیت» و «استقلال» بیش از پیش، راه را برای منطقه‌ای شدن و وابستگی متقابل باز کرده است.^(۱) دلایل بسیاری برای تنزل دولت ملی مدرن وجود دارد، اما در این فصل، ما به عواملی که از توانایی دولت مدرن برای پیشرفت رفاه شهروندان می‌کاهد، نگاهی می‌اندازیم. ابتدا، به بررسی این نکته می‌پردازیم که چگونه «شهروندی» (یا شخصیت حقوقی) شرکت‌ها فرآیندهای دموکراتیک را در دولت‌های مدرنی چون آمریکا تضعیف کرده است. سپس، به ماهیت در حال تغییر درگیری، امنیت و حاکمیت از دیدگاه‌های مختلف نگاه می‌کنیم. در پایان، به ناکارآمدی دولت‌های مدرن در قرن بیست و یکم در حل مسائل داخلی و جهانی که به سود شهروندان است، می‌پردازیم.

دولت مدرن و حقوق شرکت‌ها

همانند حقوق تک‌تک شهروندان، حقوق شهروندی به شرکت‌ها نیز که «شخصیت حقوقی» به‌شمار می‌آیند، داده می‌شود. این حقوق همزمان با حقایق اجتماعی و اقتصادی در حال تغییر، به‌وجود آمد. همانند ادعاهای مطرح شده برای حقوق فردی، حقوق شرکت بازرگانی نیز در مراحل مختلف، برای شناسایی و اعمال آن حقوق، پیش رفته است. انقلاب آمریکا نشان‌دهنده پایان نظام سوداگری (مِرکان‌تیلیسم) و آغازگر نظام بازار بود. ایالات متحد آمریکا به دلیل سنت فردگرایی و مخالفت با مداخله دولت، زمینه باروری نظریه سرمایه‌داری پیش‌صنعتی و رویکرد آزادی و مداخله‌نکردن دولت در اقتصاد را که آدام اسمیت مطرح کرده بود، فراهم کرد. با نزدیک شدن قرن نوزدهم، صنعتی شدن روزافزون که با تقسیم کار و ایمان به رقابت بی‌حدوحدصر ممکن شد، نظریه اسمیت را به بوتۀ آزمایش گذاشت؛ درحالی که شرکت‌ها به عامل مهم‌تری در فعالیت اقتصادی تبدیل شدند، از دولت کمابیش

نوپا خواسته شد که هم حقوق دولتی و هم میزان نظارتی را که شرکت‌ها مشمول آن خواهند بود، تعریف کند.

در زمان بنیان‌گذاری دولت، شرکت‌ها با مجوزهای دولتی به‌وجود آمدند و فقط آن حقوقی را داشتند که به‌اختیار دولت به آن‌ها اعطا می‌شد. به ارادهٔ دولت می‌شد حقوق شرکتی را اصلاح کرد و مجوزهای شرکتی را باطل کرد.⁽²⁾

این کنترل شدید شرکت‌ها به‌زودی کاهش یافت. در سال ۱۸۱۹، دادگاه عالی ایالات متحد آمریکا شرکت را «شخصیت حقوقی» با حق انعقاد قرارداد تعریف کرد.⁽³⁾ علاوه‌براین، دارایی‌های به‌وجودآمده توسط شرکت را نباید به امان‌گُل و گشادبازی‌های دولت سپرد. همین محدودیت اختیار دولت اساس گسترش خودمختاری و قدرت شرکت‌ها شد، به‌ویژه وقتی آن‌ها در راه دلخواه تجارت، شروع به رشد کردند.⁽⁴⁾

در سال ۱۸۸۶، دادگاه عالی به‌طور شفاهی به این مسأله پرداخت که آیا شرکت‌های تجاری حقوق افراد را دارا هستند یا خیر؟ موریسون ر.ویت^۱، منشی دادگاه، بیانیهٔ رئیس دیوان عالی کشور را به شرح زیر ثبت کرد:

«دادگاه نمی‌خواهد در بارهٔ این که آیا مفاد اصلاحیهٔ چهاردهم قانون اساسی (که طبق آن، دولت حق ندارد از حمایت یکسان قانون برای هر شخصی که در حوزهٔ قضایی اوست، مضایقه کند) برای این شرکت‌ها قابل اجراست یا خیر، بحثی بشنود. ما همه بر این عقیده‌ایم که آن اصلاحیه قابل اجراست.»⁽⁵⁾

دادگاه در بارهٔ مسألهٔ شخصیت‌داشتن شرکت به‌طوررسمی حکمی صادر نکرد؛ اما جس کرانیچ^۲ می‌گوید که از این زمان به بعد، دادگاه عالی، با استفاده از انواع توصیف‌های استعاری، فرض کرده است که یک «شرکت» یک «شخص» است.

1-Morrison R. Waite

2-Jess Krannic

دادگاه با وجود این که نتوانسته معیاری به دست دهد که تعیین کند یک «شخص» طبق قانون اساسی چیست و یا آیا «شرکت» با این معیار مطابقت دارد یا نه، این فرض را پذیرفته است.

با پابرجاشدن فرض «شخصیت» برای شرکت‌ها، حقوق قانونی آن‌ها مرتب گسترش یافته است و توانایی دولت (چه ایالتی، چه فدرال) برای نظارت قانونی بر فعالیت‌های شرکتی پیوسته تحلیل یافته است و این امر موجب اعتقاد فراگیر به نکات زیر شده است:

پیدایش شرکت مدرن تمرکز قدرت اقتصادی را با خود به همراه داشته است و این تمرکز می‌تواند در شرایط مساوی، با دولت مدرن رقابت کند: قدرت اقتصادی در برابر قدرت سیاسی که هر کدام در زمینه کار خود توانمند است. دولت می‌کوشد شرکت را در برخی جنبه‌ها، در چارچوب قانون گذاشته، قانونمند کند و در همین حال، شرکت پیوسته قدرتمندتر می‌شود و برای اجتناب از این قانونمند شدن، تمام تلاشش را به کار می‌بندد. شرکت در جایی که پای منافعش در میان باشد، حتی تلاش می‌کند بر دولت مسلط شود. آینده ممکن است شاهد این باشد که دستگاه اقتصادی که در حال حاضر شرکت‌ها معرف آن هستند، نه تنها در سطح مساوی با دولت قرار بگیرد، بلکه بسا یا حتی به عنوان شکل غالب سازمان اجتماعی، برتر از آن شود.⁽⁶⁾

تصمیم اخیر دادگاه عالی ایالات متحد آمریکا نشان می‌دهد تحول حقوق شرکتی تا چه حد پیش رفته است.

در ژانویه ۲۰۱۰، دادگاه با زیروورو کردن تصمیم‌های قبلی، تصویب کرد که دولت نمی‌تواند از هزینه‌های سیاسی شرکت‌ها (از جمله شرکت‌های رسانه‌ای) برای انتخاب مقام‌های سیاسی جلوگیری کند.⁽⁷⁾

قاضی آنتونی م. کندی^۱ از طرف اکثریت نوشت: «اگر متمم اول قانون اساسی

1-Anthomy M. Kennedy

کوچک‌ترین اثر قانونی داشته باشد، کنگره را منع می‌کند که شهروندان یا مجامع آن‌ها را فقط به سبب شرکت در آزادی بیان، جریمه یا زندانی کند.^۸ قاضی پل استیونز^۱ همراه با سه عضو دیگر جناح لیبرال دادگاه گفت که اکثریت دچار خطای بزرگی شده که بحث در باره شرکت‌ها و بحث مربوط به مسائل انسانی را یکسان فرض کرده است.

در حالی که این عقیده بر ممنوعیت‌های مربوط به کمک به نامزدهای انتخاباتی تأثیری نگذاشت، مخالفان این پرسش را مطرح کردند که: آیا بین کمک مالی به نامزدها و هزینه‌های مستقل از سوی آن‌ها (شامل نامزدهای مقامات قضایی که می‌توانند نقش بزرگی در حل و فصل اختلافات بین تک‌تک شهروندان و شرکت‌ها داشته باشند) تفاوتی وجود دارد یا خیر.

قاضی استیونز نوشت: «تفاوت بین فروش رأی و فروش دسترسی به رأی امری است کمی، نه کیفی... و فروش دسترسی به رأی در ماهیت فرقی با دادن اولویت ویژه به کسانی که از طرف شخص دیگری پول خرج می‌کنند، ندارد.» این تصمیم می‌باید در شرایط افزایش‌های چشمگیر در هزینه‌های شرکتی برای انتخابات کنگره در نوامبر سال ۲۰۱۰ بررسی می‌شد.

در سال ۲۰۱۰، مدت کمی پس از تصمیم دادگاه عالی، گروهی شامل پانزده سازمان محافظه‌کار معاف از مالیات بیش از سیصد میلیون دلار بودجه برای مبارزه انتخاباتی اختصاص دادند.^۸ در حالی که گروه‌های لیبرال نیز پول‌های کلانی خرج می‌کنند، «به نظر می‌رسد این آهنگ شتاب در خرج کردن پول، دست‌کم، در این زمان، از طرف حوزه تجارت و متحدان آن باشد.»^۹

همزمان که شرکت‌ها از نظر وسعت و ثروت رشد می‌کنند، حقوق گسترده‌تری به آن‌ها اعطا می‌شود. براساس مقایسه فروش شرکت‌ها و تولید ناخالص ملی، شرکت‌ها نماینده پنجاهویک از صد اقتصاد بزرگ جهان‌اند و بقیه کشورها فقط

1-Paul Stevens

نمایندهٔ چهل‌ونه از این صد اقتصادداند.

علاوه‌براین، میزان فروش دویست شرکت برتر نسبت به کل فعالیت اقتصادی با آهنگ تندتری در حال رشد است.

از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۹، فروش شرکت‌ها روی‌هم‌رفته از بیست‌وپنج درصد به بیست‌وهفت‌ونیم درصد تولید ناخالص داخلی جهان رشد کرد. درحالی‌که فروش دویست شرکت برتر معادل بیست‌وهفت‌ونیم درصد فعالیت اقتصادی جهان است، آن‌ها فقط ۷۸/۰ (هفتاد و هشت صدم) در صد نیروی کار جهان را استخدام می‌کنند. هشتاد و دو شرکت آمریکایی بیشترین تعداد از دویست شرکت برتر را دارند (چهل‌ویک در صد کل شرکت‌ها).

با توجه به این آمارها، مهم است بپرسیم که: افزایش دامنهٔ فعالیت و ثروت و نیز نفوذ سیاسی شرکت‌ها بر جمهوری، چگونه تأثیر می‌گذارد؟ آیا شرکت‌ها برای اطلاع‌رسانی به عموم مردم در بارهٔ مسائل جاری و نامزدها به‌گونه‌ای نفوذ پیدا می‌کنند که به‌طور مؤثر می‌توانند نتایج انتخابات را تعیین کنند؟ آیا پیش‌بینی‌ها در این باره که شرکت‌ها ممکن است با قدرت دولت برابری کنند یا برتر از دولت شوند، تحقق خواهد یافت؟ آیا شهروندان ایالات متحد آمریکا بیش از پیش اعتماد به مشروعیت و کارآمدی نهادهای سیاسیشان را از دست خواهند داد؟ در این‌جا، نمی‌توان به این پرسش‌ها پاسخ شایسته‌ای داد؛ اما این پرسش‌ها در هر تلاش برای پیش‌بینی دیدگاه متفاوتی در بارهٔ دولت مدرن، دارای اهمیت بسیار است.

استقلال، حقوق بشر و منطقه‌ای‌شدن

بیشترین رشد استقلال در دورهٔ پساستعماری قرن بیستم تجربه شده است. امروزه، بیشتر کشورهای جهان «مستقل» در نظر گرفته می‌شوند. بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۴۵، بیش از صد کشور مستقل به فهرست کشورها

افزوده شد و بیست کشور دیگر بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۲۰۰۱ ایجاد شد.^(۱۰) در همین زمان، مفهوم «استقلال» در قیاس با روزهای آغازین ایجاد دولت مدرن، تغییر چشمگیری داشته است. آدام توکر^۱ دو نوع «استقلال» را تعریف می‌کند: «استقلال بیرونی» و «استقلال درونی».

دولت از نظر بیرونی، در صورتی مستقل است که در صحنه بین‌المللی مستقل عمل کند و دولت‌های دیگر (و نه لزوماً تمام کشورها) آن را به رسمیت بشناسند. نوع دیگر استقلال همانا به معنای لغوی این اصطلاح - یعنی «استقلال درونی» - است. استقلال درونی یعنی وجود نوعی ساختار قدرت دولتی واحد و باثبات و برتر در درون مرزهای یک کشور که دیگران آن را به چالش نکشند. حدود و مرزهای استقلال درونی بسیار نامشخص‌تر از استقلال بیرونی است. «جمهوری دموکراتیک آلمان» / همان «آلمان شرقی» سابق / در سال ۱۹۸۰ که به ظاهر کل اقتصاد آن کشور را اداره می‌کرد، با پذیرش یک ایدئولوژی دولتی شبه‌مذهبی و نظارت بر زندگی خصوصی شهروندانش توسط نیروی عظیم پلیس مخفی، درست به اندازه هر دموکراسی آزادی‌خواه غربی، مستقل بود.

آنچه تقریباً با اطمینان می‌توان گفت، این است که احتمالاً هیچ دولتی هیچ‌گاه به طور کامل بر قلمرو خود حکومت نکرده است؛ اما دولت برای مستقل بودن باید بتواند نوعی نظم عمومی را در قلمروش تأمین کند که اکثریت جمعیت به آن احترام بگذارند.^(۱۱)

در قرن بیست و یکم، تمایز بین امور داخلی و خارجی در حال کم‌رنگ شدن است. نمونه‌ای از آن خطر گداخت هسته مرکزی راکتور اتمی در پی زلزله و سونامی ژاپن در سال ۲۰۱۱ است. این گونه بلاها نه تنها بر کشور محل وقوع تأثیر می‌گذارند، که تبعات جهانی نیز دارند.

1-Adam Tokar

علاوه بر این، در حال حاضر، به کارگیری زور به عنوان ابزار اعمال استقلال و حل درگیری بین ملت‌ها، جایگزین اطاعت خودخواسته با قوانین توافق شده تعامل و رفتار جمعی می‌شود.

رعایت قوانین اتحادیه اروپا از سوی دولت‌های عضو، نمونه خوبی است برای نشان دادن این که چگونه استقلال دولت‌ها برای افزایش منافع ملت‌هایی که عضو اتحادیه‌های بزرگ‌تراند، به مصالحه گذاشته می‌شود.

توان فناوری اطلاعاتی برای درگذشتن از مرزهای سیاسی موجب شده است که مرزهای سیاسی و استقلال سرزمینی معنای کمتری در مقایسه با گذشته داشته باشد.

علاوه بر این، آسیب‌پذیری‌های رایج نشان‌دهنده مسائل امنیتی برای بسیاری از ملت‌هاست که ایجاد همکاری و وابستگی متقابل را به عنوان راه‌هایی برای تضمین وجود این ملت‌ها در پیش می‌گیرند. استراتژی‌های سنتی اعمال زور نقش کمتری بازی می‌کنند.⁽¹²⁾ همه این عوامل مزایای اصلی دولت مدرن را که متکی به مفاهیم قلمرو سرزمینی و استقلال به عنوان دلیل وجودی آن است، به شدت تضعیف می‌کند. مسأله حقوق بشر (هم فردی و هم جمعی) یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل برای استقلال دولت معاصر و مدرن است. ادعاهای مبتنی بر حقوق بشر اغلب اختیار نهایی دولت را هم در امور قانونی و هم سیاسی، به چالش می‌کشند. افزایش پوشش خبری مصادیق نقض حقوق بشر در رسانه‌های سنتی و اجتماعی، چشم‌پوشی جامعه بین‌المللی از آن را در زمان وقوع فجایع، دشوارتر کرده است. حمله تصادفی دولت لیبی به شهروندان خود در ماه مارس ۲۰۱۱ و واکنش نظامی شورای امنیت سازمان ملل اینگونه تغییرات ناگهانی را برجسته می‌کند. در مواردی که یک دولت جرمی مرتکب می‌شود:

۱. وظیفه تمام دولت‌های دیگر دوبرابر می‌شود تا هم وضعیت ناشی از آن جرم را قانونی به حساب نیاورند و هم در انجام اقداماتی که برای از بین بردن پیامدهای

جرم طراحی شده است، با دولت‌های دیگر همکاری کنند.

۲. همه دولت‌ها می‌توانند ادعا کنند که در طرح هر دعوی در برابر هر سازوکار بین‌المللی موجود، مصالحی دارند و بسا که رسیدگی به یک جرم مستلزم مراجعه به عرف یا قانون برساخته مردم^۱ باشد؛ یعنی قانونی که معمولاً در قوانین بین‌الملل وجود ندارد.

۳. برخلاف اصل اساسی معمول در قانون بین‌المللی، می‌توان در حجابی که یک دولت برای فرار از مسؤولیت، دور خود پیچیده است، رخنه کرد که در آن صورت، مسؤولیت جزائی مقامات رسمی بین‌المللی و سران دولت‌ها را در پی خواهد داشت (تاکنون، این تمهید درباره اقدامات غیرقانونی بین‌المللی دیگری که یک دولت انجام می‌دهد، کاربرد نداشته است؛ زیرا در چنین مواردی، مسئولان از «مصونیت قضائی» بهره‌منداند (برای نشان دادن آنچه در این‌جا مطرح است، پرونده در جریان پینوشه^۲ نمونه قابل‌ملاحظه‌ای است) که در قانون جزای روم، به قانونی گفته می‌شد که توسط تنی چند از افراد مردم عنوان می‌شد و در جهت نظم عمومی یا منافع جامعه بود.

۴. همه دولت‌ها می‌توانند علیه یک «دولت خاطی»، «اقدامات متقابل» انجام دهند (این اصطلاح جدیدی است برای اقدامات تلافی‌جویانه). و شرایط برای این‌گونه اقدامات متقابل، به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای ساده شده است.⁽¹³⁾

این امر به آن معناست که همچنان که ما به آینده نزدیک می‌شویم، حقوق بشر به‌طور روزافزون، جنبه جهانی پیدا خواهد کرد و ادعاهای استقلال ملی از نقض نظام‌یافته این حقوق پشتیبانی نخواهد کرد.

1-Actio popularis

2-Pinoche

ماهیت در حال تغییر جنگ و درگیری

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیدایش بلوک‌های اقتصادی و سیاسی بزرگ منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، اصل موازنه قوا که موجب به رسمیت شناختن استقلال در روابط بین‌المللی شد، روزبه‌روز، بی‌معنی‌تر شده است. حمله‌های یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به خاک آمریکا و جنگ‌های متعاقب آن در عراق و افغانستان همراه با شورش‌های اخیر در کشورهای عربی برای کسب حقوق دموکراتیک بیشتر، ماهیت روابط بین‌المللی را دگرگون کرده است.

«جنگ علیه ترور» با جنگ‌های سنتی یا کلاسیک که دولت‌های ملی برای آن‌ها سازماندهی شدند، کاملاً تفاوت دارد. جنگ‌های کلاسیک به‌طور معمول، با شکست دشمن، پایان دشمنی‌ها و امضای نوعی سند رسمی که پایان درگیری را اعلام می‌داشت، به پایان می‌رسید؛ اما در جنگ علیه ترور، هیچ میدان جنگ خاصی وجود ندارد و هیچ پایان مشخصی برای درگیری نیست. دشمن یک نیروی نظامی رسمی نیست. این نوع جنگ هیچ مرزی ندارد و علیه چند دشمن در محل‌هایی اغلب تعریف‌نشده در سراسر جهان، هدایت می‌شود.

این سرمشق جدید جنگ چالش مهمی به‌وجود می‌آورد، زیرا حریفان جنگ با جمعیت‌های دوست یا حداقل غیردشمن درهم آمیخته‌اند. بخش‌های مختلف جمعیت در درون و بیرون از مرزهای مستقل و نه دو یا چند ملت جداگانه، به جنگ با یکدیگر می‌پردازند. اغلب، حریفان خودسازمان‌یافته و پراکنده در هدایت جنگ‌های نامنظم، چابک‌تراند. آن‌ها ممکن است بتوانند از فناوری اطلاعات به‌عنوان اهرمی استفاده کنند تا به روش‌هایی سازمان‌دهی شوند که نفوذ در آن‌ها برای نهادهای اطلاعاتی سنتی دشوار باشد. هیچ‌یک از نهادهای دولت مدرن به‌اندازه کافی تجهیز نشده است تا از عهده این الگوی جنگ برآید. در حقیقت، باید بگوییم که تنه‌اره شکست‌دادن آن، درون خود جوامع است. بدون همکاری و پشتیبانی جوامع، مقابله مؤثر با چنین چالشی تقریباً غیرممکن است.

نمودهای نابرابری

در ایالات متحد آمریکا، دولت مدرن یا نئولیبرال جدید به اوج رسید و سپس، در دو دهه آخر قرن بیستم، رو به زوالی ناهم‌هنگ گذاشت. ایالات متحد آمریکا در اوج خود، به‌عنوان مدلی برای دموکراسی در نظر گرفته می‌شد که مشخصه‌های آن از این قرار بود:

۱. یک دولت آزاد با مشارکت مردم که بین ایمنی و امنیت کشور با آزادی فردی موازنه برقرار می‌ساخت.

۲. تدابیر امنیتی نهادی در قانون اساسی علیه استبداد.

۳. حقوق مدنی بی‌سابقه برای شهروندان.

۴. فرصت‌های برابر (واگر نه برابری واقعی) در سیاست و اقتصاد آن دولت. رشد اقتصادی مداوم و افزایش سطح زندگی به‌طور گسترده‌ای طبیعی و اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شد. هرچه سرمایه‌انباشته‌تر شد، سرمایه‌گذاری و تولید شکوفاتر شد، بیکاری کاهش یافت، مصرف‌کنندگان به مصرف ادامه دادند و اقتصاد رشد کرد. موج‌های پی‌درپی نوآوری نه‌تنها ابزار و روش‌های موجود، بلکه آگاهی بشر را نیز دگرگون کرد. در درک انسان از چگونگی کارکرد جهان، جایگاه او در آن و روابط او با مردمان دیگر نیز اصلاحاتی رخ داد. توسعه منابع انرژی، افزایش وسایل حمل‌ونقل کالا و مردم و روش‌های ارتباطی میان آن‌ها به‌نوعی از جهانی‌شدن انجامید که دولت مدرن تاکنون نتوانسته به‌طور مؤثر آن را کنترل کند.

تامس فریدمن⁽¹⁴⁾ بر این باور است که اکنون، توفیق دولت و خط‌مشی او به درک این واقعیت بستگی دارد که جهان به‌طور چشمگیری مسطح‌تر و هموارتر شده است. او معتقد است که بعضی از این «هموارکننده‌ها» عمدتاً به‌دلیل پیشرفت‌های سریع فناوری کامپیوتر و برقراری ارتباط با سرعت بالا به‌عنوان شکل‌های جدید همکاری ممکن شده است:

۱. «برون‌سپاری» یا انتقال بخش‌هایی از عملیات سازمانی به‌هر نقطه در جهان که

بتواند آن عملیات را به مؤثرترین، کارآمدترین یا ارزان‌ترین روش انجام دهد.

۲. سرمایه‌گذاری «برون‌کرانه‌ای» یا انتقال کل یک بنگاه تولیدی از یک نقطه از جهان به نقطه دیگر.

۳. «منابع آزاد»^۱ یا تولید محصولات یا سیستم‌ها با کار رایگان یا کمابیش رایگان به‌منظور مشابه‌سازی و قیمت‌شکنی رقابای اصلی.

فریدمن نمونه فایر فاکس^۲ را به‌کار می‌برد که نوعی مُرورگر اینترنتی است و نرم‌افزاری رایگان و جایگزین برای اینترنت اکسپلورر. این مُرورگر از طریق همکاری بین دو نفری به‌وجود آمد که هیچ‌گاه یکدیگر را ندیده بودند: یکی در استنفورد در آمریکا و دیگری در نیوزلند.

اما هرچه جهان مسطح‌تر شده و شکل‌های جدید برقراری ارتباط و همکاری برای خلاقیت بیشتر به‌وجود آمده، شرایط اقتصادی ایالات متحد آمریکا برای بسیاری از شهروندانش بدتر شده است. دیوید⁽¹⁵⁾ کوتز^۳ سه پیشرفت مهم را برمی‌شمرد که به این وضعیت کمک کرده است:

۱. نابرابری روزافزون.
۲. تنها یک بخش مالی روزبه‌روز فعالیت‌های سوداگرانه و پرخطر بیشتری را جذب کرده است.
۳. وجود یک سلسله دارایی‌های بزرگ حباب‌گون «DotCom» که در اواخر قرن بیستم ترکید، سرمایه‌گذاری در املاک را ترغیب کرد و سپس در پی حباب

1-Open sourcing

2-Fire Fox

اصطلاحی در جهان دیجیتال و فناوری اطلاعاتی است و درباره برنامه‌ای به‌کار می‌رود که کد یا لفظ عبور آن در دسترس همگان است و هرکس می‌تواند با ایجاد تغییر در طرح اصلی و اولیه آن، به به‌ترشدنش کمک کند. به‌بیان دیگر، امکان دسترسی جهان‌شمول به چنین برنامه‌ای زمینه لازم برای تغییر و بهبود یا گسترش آن را فراهم می‌آورد. م.

3-Davidv Kotz

ملکی واقعی ناشی از آن، سقوط ارزش اوراق بهادار مربوط به رهن اتفاق افتاد که موجب نابودی اقتصادی و سیاسی شد و صاحبخانه‌های بی‌شماری را به آستانه نابودی مالی کشاند.

او مطرح می‌کند که این موضوع به یک «بحران سراسری» منتهی شد.⁽¹⁶⁾ هر شکل از نهاد کارآمد اقتصادی، بسا که مدتی سودهای کلان و توسعه اقتصادی را در پی داشته باشد، اما سرانجام تضادهای موجود در درون همان شکل نهادینه‌شده عملیات مستمر آن را تضعیف می‌کند و به بحرانی نظام‌وار می‌انجامد.⁽¹⁷⁾

درحالی‌که ثروت شرکت‌ها افزایش یافته است، وضعیت مالی شهروند عادی همچنان بدتر می‌شود. چرخه تجارت از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷، طوری بوده است که این دوره تنه‌دوره در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم است که میزان متوسط درآمد خانواده در پایان آن از ابتدای آن کمتر بوده است. و این امر بیشتر به دلایل زیر بود:

۱. افزایش نرخ رشد سود شرکتی در مقایسه با نرخ رشد دستمزد.
۲. نرخ بالای بازده کارکرد در هر ساعت که از نرخ رشد دستمزد ساعتی بیشتر شد.⁽¹⁸⁾ درست در همین دوره، گسترش اقتصادی شاهد رشد هزینه‌های مصرف‌کننده بود که سریع‌تر از تولید ناخالص داخلی افزایش یافت و از ۷/۶۸ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۶، به ۳/۷۰ درصد در سال ۲۰۰۷ رسید.⁽¹⁹⁾ مصرف‌کنندگان این هزینه را با سرمایه‌گذاری مجدد روی خانه‌هایشان تأمین کردند که اغلب با استفاده از رهن‌هایی با نرخ متغیر و وام‌های پُرخطر دیگر همراه بود. از دسامبر ۲۰۰۶ تا دسامبر ۲۰۰۸، چهل درصد ارزش خالص خانه خانواده‌ها باد هوا شد و خطر بیکاری حدود ده درصد همچنان در کمین بود.⁽²⁰⁾ در نتیجه، بدهی خانواده (بابت رهن خانه و کارت اعتباری) به‌عنوان درصدی از درآمد به‌دست‌آمده شخصی یا قابل‌دسترس تا سال ۲۰۰۷، به‌طور

شگفت‌انگیزی به ۸/۱۲۸ درصد رسید.

هرقدر وسعت، ثروت و حقوق شرکتی به‌طور نامتناسبی بیشتر شده است، فاصله موجود بین کسانی که در بالا و پایین جدول توزیع درآمد هستند نیز بیشتر شده است و تعداد انگشت‌شمارتری از آمریکایی‌ها درآمد بیشتر و بیشتری کسب می‌کنند. حتی با در نظر گرفتن «مالیات بر درآمد و سودهای دولتی و بیمه درمانی خصوصی و مستمری‌ها، مشاهده می‌شود که حدود چهل درصد از کل ثروت حاصل از درآمد خانوار در نسل گذشته از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۷، به یک درصد ثروتمندترین آمریکایی‌ها تعلق گرفته است.»⁽²¹⁾ پیشرفت چشمگیر در فناوری، باوجود افزایش بهره‌وری، به‌تنهایی نتوانسته است با موج نابرابری درآمد یا قدرت شرکتی مقابله کند.

نوآوری‌های فناوری در سه دهه گذشته، موجب همواری و آسان‌یابی سه جزء مهم و سازای نظام اقتصاد سرمایه‌داری (یعنی بازار، اطلاعات و سرمایه) شده است و دسترسی به این سه جزء را در تمام جوامع بشری فراهم کرده است. اکنون این نکته روشن است که خلاقیت فردی و نوآوری مهم‌ترین نیروها برای تغییر اجتماعی در آینده است. باوجود این، مدل سیاسی موجود نمی‌تواند این تغییر و پیشرفت اجتماعی را بیش از این جلو ببرد. قدرت شرکت‌ها و اتحادیه‌های تجاری نهادینه‌شده نابرابری‌هایی در فضای اجتماعی و موانعی بر سر راه پیشرفت آزاد ابتکارهای فردی ایجاد می‌کند.

به بیان دیگر، وقتی (مطابق با الگوی متداول) حل مسأله عادی با شکست روبه‌رو می‌شود، بحران اتفاق می‌افتد و نظریه‌های جدید پدید می‌آید. اهمیت بحران‌ها در این است که نشان می‌دهند موقعیت تغییر ابزار فرارسیده است. تمام بحران‌ها با که‌رنگ شدن یک الگو و در نتیجه، تضعیف قوانین آغاز می‌شوند و تمام بحران‌ها با پیدایش جایگزینی جدید برای یک الگو و در پی آن، مبارزه برای پذیرش آن، پایان می‌یابند.⁽²²⁾

کاهش اعتماد عمومی

درحالی‌که هیچ‌گاه بین درآمد افراد و رفتار انتخاباتی آنان همبستگی خطی نشان داده نشده است، مطالعات در مورد رأی‌گیری در نیم قرن گذشته، نشان داده است که همبستگی شدیدی بین درک رأی‌دهندگان از وضعیت اقتصادی آنان و امید و انتظارشان در این باره و چگونگی رأی‌دادنشان وجود دارد.⁽²³⁾ تأثیر اساسی ثروت - چه ثروت شرکت‌ها، چه ثروت درصد اندکی از مردم که بالاترین دستمزدها را دریافت می‌کنند - ناشی از دسترسی نابرابر به آن است. در عصر انتخابات چندمیلیون دلاری، انتخاب نامزدها از سوی حزب، هزینه‌های مبارزات انتخاباتی، بهای تبلیغات رسانه‌ای و چندوچون رأی «مجمع برگزینندگان» بستگی به تأمین پول دارد. وقتی شمار کمابیش اندکی از مردم بخش عمده این پول را فراهم می‌کنند، تأثیر آنان بر تصمیمات سیاسی چندبرابر می‌شود. رأی کنگره یا تصمیم‌های اجرایی دولت ممکن است مستقیماً خریداری نشود، اما بیشترین شمار بازیگران در این بازی مالی/سیاسی، دست‌کم از نظر داشتن دسترسی به تصمیم‌گیرندگان اصلی، برتری می‌یابند.

درحالی‌که رأی‌دهندگان ممکن است به منبع اختلاف بین افکار و آرای عمومی و تصمیم‌های سیاسی پی نبرند، اما از وجود این اختلاف باخبراند. در نتیجه، این امر می‌تواند احساس نارضایتی عمومی و سرخوردگی ایجاد کند. جای تعجب نیست که این نارضایتی و سرخوردگی بر مشارکت شهروندان و نظر آنان نسبت به دولت و سیاست در آمریکا تأثیر گذاشته است. انتخابات سال ۲۰۰۸ تغییرجهت گسترده‌ای را از سوی جمهوری خواهان به سمت دموکرات‌ها نشان داد. درحالی‌که انتخابات میان‌دوره‌ای اغلب نمایانگر رویکرد مردم به حزبی است که ریاست‌جمهوری از آن است، انتخابات سال ۲۰۱۰ برگشتی گسترده و غیرعادی به نفع جمهوری خواهان نشان داد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد جنبش «تی‌پارتی»^۱ که در انتخابات

1- Tea Party

سال ۲۰۱۰ ظهور کرد، از سوی مردمی تشکیل و حمایت شد که به‌جز نارضایتی نسبت به وضعیت اقتصادی فردیشان، نقاط مشترک کمی باهم داشتند. این امر نه‌تنها تغییر عمیقی را در ایدئولوژی نشان می‌دهد، بلکه نمایانگر سردرگمی و نارضایتی گسترده نسبت به وضع موجود است.

رأی‌دهندگان برخلاف آنچه اظهار می‌کنند، آن‌قدر که برای بهبود شرایط زندگیشان رأی می‌دهند، برای موافقت یا مخالفت با مسائل خاصی از سیاست رأی نمی‌دهند.⁽²⁴⁾

اخبار نارضایتی‌های اجتماعی و مشکلات اقتصادی دموکراسی‌هایی مانند ایالات متحد آمریکا گفت‌وگوی روزمره دیگر کشورهای جهان را تشکیل داده است و دولت‌های دیگر اغلب از آن، برای توجیه نظام‌های سیاسی غیردموکراتیک خود استفاده می‌کنند.

تارهای درهم‌تنیده شبکه پیچیده عوامل سیاسی و اقتصادی یادشده را نمی‌توان با دقت و ظرافت ازهم جدا کرد. آنچه مطرح می‌شود این است که دست‌کم بسیاری از شهروندان آمریکایی نسبت به شرایطی که معتقداند اگر دولت اراده یا تمایل شنیدن صدای آن‌ها را داشت به حل آن‌ها می‌پرداخت، ناامید و بی‌اعتماد و خشمگین‌اند. آنچه مسلم می‌نماید این است که به‌طور اساسی، گسست روزافزون و احتمالاً خطرناکی بین نمونه ایده‌آل دموکراسی غیرمستقیم که شهروندان درک کرده‌اند و عملکرد واقعی آن وجود دارد.⁽²⁵⁾

بیشتر آمریکایی‌ها انتظار دیرینه‌ای نسبت به داشتن «برابری» دارند؛ هرچند که این مفهوم با توجه به «جایگاه» شخص در جامعه به‌شکل متفاوتی درک می‌شود. وقتی انتظارات برابری و عامل هم‌بسته آن - یعنی امید به زندگی بهتر - به‌هر صورتی که این اصطلاحات درک شده باشد، نادیده گرفته می‌شود، مردم دنبال کس یا چیزی می‌گردند که او یا آن را مقصر بدانند.

چه ارزیابی آریاناهافینگتون^۱ را بپذیریم، چه نپذیریم که معتقد است آمریکا در معرض خطر تبدیل شدن به یک کشور «جهان‌سومی» است با فقط دو طبقه اجتماعی «فقیر» و «غنی» و دولت در برابر نخبگان طمعکار شرکت‌ها کاملاً ناکارآمد است، به‌راحتی می‌توان باور کرد که در ایالات متحد آمریکا، چیزی غلط از آب درآمده است.⁽²⁶⁾ این امر هم بحرانی است سیاسی، هم اقتصادی: سکه‌ای که دو رو دارد.

آستانه بحران؟

ویژگی بارز دولت مدرن کنترل ملی روابط خارجی و بازرگانی، جدایی قدرت‌ها، حمایت از اصول حکومت فدرال و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی در پرتو قانون اساسی است. بیش از دویست سال، این دولت در فراهم کردن محیطی امن و پرورش ابتکار و خلاقیت فردی که موجب خودشکوفایی و کمک به مصلحت عمومی شود، موفقیت چشمگیری داشته است؛ اما اکنون، بیشتر به دلیل این که حقوق، منابع و قدرت عمدتاً در دست شرکت‌های بزرگ و تا حدی نیز در دست اتحادیه‌های کارگری متمرکز شده است، دولت مدرن در آستانه بحران قرار دارد: «نوعی حس روزافزون و اغلب محدود به بخشی از جامعه سیاسی بیانگر این است که نهادهای موجود از مقابله با مشکلاتی که ناشی از محیطی است که آن‌ها تا حدی در ایجاد آن نقش داشته‌اند، عملاً دست کشیده‌اند.»⁽²⁷⁾

سخن ما این است که واقعیت قرن بیست‌ویکم - که نشان‌دهنده تغییر چشمگیر و سریع فناوری، نابرابری روزافزون (در دسترسی محدود به فرآیند سیاسی برای یکایک افراد جامعه و دسترسی بیشتر برای شرکت‌های ثروتمند) و اعتماد کمتر

1-Arianna Huffington

روزنامه‌نگار و گزارشگر یونانی/آمریکایی و یکی از با نفوذترین زنان در کار رسانه‌های همگانی. وی مؤسس و سردبیر نشریه معتبر Huffington Post است.

به نهادها و فرآیندهای سیاسی موجود است - مستلزم تغییر سیاسی اساسی است. بنابراین، هرگونه تلاش برای استفاده از این الگو برای ایران و کشورهای «منا» باید چنین مسائلی را مورد توجه قرار دهد. برای نمونه، ابزارهای سنتی در سیاست پولی و مالی برای اصلاح بی‌تعدالی موجود در شرایط اقتصادی این کشورها کافی نخواهد بود. به‌همین ترتیب، حل مشکل نابرابری مردم در روند سیاست و قدرت، به‌ویژه در جوامعی که نهادهای اجتماعی یا حقوقی پیشرفته ندارند، دشوار خواهد بود.

ما معتقدیم که تغییر معنادار فقط با آگاهی و اقدام ارادی مردم می‌تواند عملی شود؛ اقدامی که دیدگاه مشترک یا الگویی را ایجاد و پیگیری کند که بتواند به حل مسائل و مشکلات اجتماعی پیش روی دموکراسی‌های کمتر توسعه‌یافته بپردازد. بحران فعلی ممکن است به تغییر اجتماعی سرعت بخشد، اما افراد آینده نامعلومی عاملان تغییر آن خواهند بود. در دوران بحران، روزبه‌روز، افراد بیشتری از زندگی سیاسی بیگانه‌تر می‌شوند و روزبه‌روز در آن، غیرعادی‌تر رفتار می‌کنند. آن‌گاه، هرچه بحران عمیق‌تر می‌شود، بسیاری از این افراد خود را درگیر نوعی پیشنهاد عینی برای بازسازی جامعه در چارچوب نهادی جدید می‌کنند.⁽²⁸⁾

وقتی حل مشکلات موجود از درون چارچوب نهادینه و سنتی موجود غیرممکن می‌شود، لازم است به بیرون از آن چارچوب گام بگذاریم تا مجموعه‌ای از ساختارها و فرآیندهای جایگزین را پیش‌بینی کنیم و آن را برای بررسی درون جامعه سیاسی کشورهای دیگر ارائه دهیم.

ما قبل از شرح دیدگاهمان، نشانه‌های فعلی بحران قریب‌الوقوع و کاربردهای احتمالی حکومت دولت مدرن را در نظر می‌گیریم و نقش اجتماع را در برانگیختن حیات فردی و عمومی بررسی می‌کنیم.

مائوری کلاین معتقد است که فناوری که «ابزارها و روش‌های انجام یک وظیفه» تعریف می‌شود:

۱. در ایجاد منابع گسترده ما برای کسب اطلاعات و منفعت مادی نقش مهمی بازی کرده است.

۲. از نظر ارزشی، خنثا است و ذاتاً نه خیر است، نه شر؛ چه مردم از آن استفاده کنند، چه در دست عوامل حکومت باشد.

اغلب، ممکن است به «پیامدهای ناخواسته» ای منجر شود که مخترعان و مبتکران آن پیش‌بینی نکرده یا در نظر نگرفته باشندشان.⁽²⁹⁾

گسترده‌ی مرزهای آمریکا و منابع طبیعی فراوان آن فرصت‌هایی (هم اجتماعی، هم زیست/ محیطی) فراهم کرد که موجب ترغیب خلاقیت و نوآوری فردی شد.

در ایران و کشورهای دیگر منطقه منا، وفور اطلاعات و به‌تصور درآوردن امکانات دیگر برای جامعه است که مفهوم آزادی فردی را برخواهد انگیزت. انباشت سرمایه در دولت‌های سرمایه‌داری مدرن که تا حدی با نهادینه کردن شرکت به‌عنوان شکلی از سازمان ممکن شد و فعالیت کارآفرینی را ترغیب کرد. با این‌که نابرابری در دو قرن نخست تأسیس ایالات متحد آمریکا مسلماً وجود داشته، اعتقاد به برابری و پیشرفت فردی و امکان آن نیز به‌میزان بی‌سابقه‌ای مطرح بوده است. با وجود تفاوت اوضاع، آرمان‌های مشابهی در کشورهایی که در حال برآمدن هستند، موجود است. تنوع مهاجران به کشورهای دارای دولت مدرن «دنیای برتر جدید»^۱ را به‌وجود آورد⁽³⁰⁾ که پیوندهای تفکر سنتی و کوتاه‌بینانه را شکست و راه را برای تبادل اندیشه‌ها گشود. برای آینده کشورهای در حال برآمدن، مانند ایران که در آن‌ها این نوع تنوع وجود ندارد، احتمالات مشابهی را نمی‌توان انتظار داشت. باوجوداین، جریان روبه‌رشد اطلاعات جهانی طرز فکر بسیاری از ایرانیان را در دو دهه گذشته تغییر داده است. هم‌زمان، حمل‌ونقل و ارتباطات بهتر به انتشار نوآوری اجازه داده است که بسیار سریع‌تر از گذشته گسترش یابد.

۱- اشاره و ارجاعی است به رمان بسیار مهم الدوس‌هاکسلی نویسنده بزرگ انگلیسی: «دنیای نو شجاع» Brave New World.

خلاقیت، نوآوری و اجتماع

خلاقیت، اختراع و نوآوری بخشی از روح دولت مدرن جدید بود. بسیاری از اولین مخترعان «اندیشمندانی» بودند که پیشینه علمی یا دانشی نداشتند.

برخی از نخستین موتورها و کشتی‌های بخار به‌دست مردانی اختراع و ساخته شد که واقعاً هرگز موتور بخار ندیده بودند و نمی‌دانستند چیست یا هیچ دانش نظری درباره آن نداشتند. آن‌ها فقط آنچه را در اختیارشان بود، دستکاری کردند و به‌طور اتفاقی، چیزی به‌دست آوردند.

به‌بیانی دیگر، واقعاً دانشمندانی به این معنا نداشتیم؛ اما مردم ثروتمندی وجود داشتند که ضمن علاقه به طبیعت و پرسش‌های نظری، زمان و پول لازم برای بررسی اندیشمندانه ماهیت گرما و الکتریسیته را داشتند.⁽³¹⁾

یوزف شومپیتر اقتصاددان⁽³²⁾ بر اهمیت نوآوری برای جامعه تأکید می‌کرد و مدعی بود که کار و سرمایه به‌تنهایی نمی‌تواند رشد اقتصادی را حفظ کند و بهره‌وری را افزایش دهد. برای جلوگیری از اقتصاد راكد یا بیرون کشیدن اقتصاد از وضعیتی که می‌تواند بدون نوآوری به رکود یا بحران اقتصادی دائمی تبدیل شود، نوآوری عامل حیاتی است. او پنج نوع مختلف نوآوری‌های امکان‌پذیر را شناسایی کرد:

۱. کالای جدید.
 ۲. روش تولید جدید.
 ۳. بازار جدید (که قبلاً وجود نداشته یا کسی هنوز وارد آن نشده است).
 ۴. استفاده از یک منبع جدید مواد خام یا کالاهای نیمه‌ساخته.
 ۵. سازمان جدیدی برای صنعت (برای نمونه، یک سازمان انحصارگرا).
- نوآوری حوزه عمل کارآفرینان بود که بودجه و مهارت لازم برای اجرای نوآوری و برانگیختن بهره‌وری را فراهم می‌کردند. فرآیندی با عنوان «تخریب خلاق» تداوم آن را تضمین می‌کرد. گاهی فناوری‌های جدید کاربرد یک فناوری موجود را

تغییر می‌داد یا آن را اصلاح می‌کرد، اما گاهی فناوری قدیمی را دور می‌ریخت و یک فناوری جدید را به‌وجود می‌آورد.

بنابراین، چرخه ماندگار و درحال جریانی برای نوآوری و تغییر فناوری وجود داشت که رشد اقتصادی مداوم را تضمین می‌کرد.

شومپتر بین «سرمایه‌داری رقابتی» و «سرمایه‌داری امانی» که از دید او، در سال‌های قبل، از بحران اقتصادی درحال شکل‌گیری بود، تمایز قایل شد.

در سرمایه‌داری امانی، نوآوری تخصص یکایک افراد نبود، بلکه به حوزه عمل آزمایشگاه‌های تحقیقات و توسعه در شرکت‌های بزرگ که اغلب بودجه‌شان را از دولت فدرال می‌گیرند، تبدیل شد. مشکل این «امانی‌سازی» به تشخیص او، این است که نوآوری به‌طور مصنوعی برای افزایش سود یک شرکت خاص یا بیشتر شدن منافع تعریف‌شده توسط دولت (برای نمونه منافع دفاعی) هدایت می‌شود و با محدود کردن بیان آزادانه تخیل و استعداد فردی، خلاقیت را سرکوب می‌کند.

انسان‌ها برای به‌کارگیری کامل ظرفیت فوق‌العاده‌شان برای خلاقیت و نوآوری، ابتدا باید دو نوع از نیازهای اولیه را برآورند: نیاز به امنیت و نیاز به اهمیت.

«امنیت» ناشی از علم به این معناست که غذا، مسکن، خدمات درمانی، ایمنی همگانی و شرایط اساسی دیگر برای زندگی انسان به‌اندازه کافی موجود و در دسترس است.

«اهمیت» اشاره به این دارد که فعالیت شخص هم هدفمند و ارزشمند است و هم می‌تواند با به‌کارگیری استعداد و قابلیت‌های فردی برای دیگر اعضای جامعه مفید یا معنادار باشد.

کسب دو نیاز اساسی امنیت و اهمیت مستلزم اقدام جمعی و پشتیبانی متقابل است. با این‌که خلاقیت را اغلب از راه نگاه به شخصیت یا ویژگی‌های شخصیتی افراد بسیار نوآور یا نابغه در نظر می‌گیرند، اما این نوع تصور از خلاقیت جنبه‌های کار

مشترک و جمعی و نیز پشتیبانی متقابل فرآیند خلاقانه را نادیده می‌گیرد. درباره قدرت ذهن ناپروورده فردی، به شدت مبالغه شده است. با این که جامعه اغلب تصور می‌کند افراد خلاق به تنهایی کار می‌کنند، هوش و خلاقیت تا حد زیادی پرورده تعامل و همکاری با افراد دیگرست. بیشتر خلاقیت انسان اجتماعی است و از فعالیت‌هایی پدید می‌آید که در شرایطی رخ می‌دهند که در آن تعامل با افراد دیگر و استفاده از دستاوردهایی که دانش جمعی را تشکیل می‌دهند از عوامل ضروری آن‌اند.⁽³³⁾

دیدگاه کاملاً پیشرفته‌ای درباره خلاقیت مستلزم درک نیاز بشری افراد به تعامل با یکدیگر در انواع مختلف شبکه‌های اجتماعی است که اجزای سازنده ضروری امنیت و اعتماد را فراهم می‌آورند. برای تحقق این امر، محیط سلطه و استثمار شرکت‌ها باید جای خود را به محیطی بدهد که در آن، دسترسی برابر به قدرت و ثروت وجود داشته باشد و پیگیری استعدادها و اهداف فردی ترغیب شود. فقط در این صورت است که نیروی کامل خلاقیت، ابتکار، پایداری و تخیل فردی را می‌توان برای کامیابی و پیشرفت اجتماع جذب کرد.

بسیاری از خدمات اساسی بشری مانند درمان، آموزش، مسکن، اشتغال، خدمات اضطراری، زیرساخت‌ها و مقابله با جرم در سطح محلی یا با همکاری افراد محلی با افراد محلی دیگر فراهم می‌شود. وابستگی محلی به بودجه‌های ملی برای تهیه و تحویل این خدمات اغلب داخل اجتماع‌های محلی و در میان آن‌ها نابرابری و ناکارآمدی به وجود آورده است.

دست‌کم دو مشکل اصلی در پاسخ به مسائل اجتماع در سطح ملی به وجود می‌آید. در کشورهای دارای فرهنگ‌ها و قومیت‌های گوناگون، حکومت ملی نمی‌تواند بسیاری از خدماتش را برای افراد محلی مختلف و جمعیت‌های گوناگون به‌خواست آن‌ها انجام دهد. قدرت دادن به اجتماع‌های محلی می‌تواند تغییر جهت اساسی به سمت کارآمدی بیشتر و مؤثر بودن و شفافیت بیشتر در خدمات را در

سطح اجتماع به وجود آورد.

با این حال، حاکمیت محلی نیز مشکلات خود را دارد.

بیشتر طرفداران تمرکززدایی مزیت آن را در حرکت هرچه بیشتر اقدامات حاکمیت به سمت واحدهای کوچک‌تر جمعیت می‌دانند، چون معتقداند این بهترین راه برای بسیج شهروندان برای مشارکت در مدیریت امور جمعیشان است. در دنیایی که در حال جهانی شدن است، بی‌شک اصل «کوچک زیباست» شوماخر (۱۹۷۳) جذابیت زیادی دارد و اجتماع از این نظر برای آن مناسب است؛ اما در این زمینه هم جنبه‌های منفی وجود دارد و هم جنبه‌های مثبت.⁽³⁴⁾

اجتماع‌ها می‌توانند «منبع ارزش‌هایی اخلاقی باشند که زندگی سالم را ممکن می‌سازند»، اما اگر بیش از حد قدرتمند شوند، تخم سیاست‌های هویت‌مرکز را می‌پروانند که امکان تفرقه اجتماعی یا حتی تجزیه را به همراه می‌آورد.⁽³⁵⁾ در حالی که «تصویر تقریباً اسطوره‌ای اجتماع مظلوم، متحد و فرهیخته» جذابیت زیادی دارد، گاهی اوقات، «بی‌توجهی، عدم اتحاد، قوم‌مداری، سلطه‌گری، فساد و بی‌کفایتی» اجتماع‌ها را احاطه می‌کند.⁽³⁶⁾ در حرکت به سوی تمرکززدایی و حاکمیت مؤثر اجتماع‌ها در نظر گرفتن این احتمالات منفی بالقوه نیز مهم است.

دیدگاهی برای تغییر

برای ایران و کشورهای دیگر منطقه منطبق مدل فعلی دولت مدرن - بدون در نظر گرفتن تجربه رنج‌های بشری گذشته اخیر که این مدل به وجود آورد - کاملاً غیرمسئولانه است. هدف باید درس گرفتن از دستاوردها و اشتباهات این الگوی حکومتی در طول توسعه آن و تلاش برای حل این کمبودها در پیش‌بینی یک الگوی سیاسی جدید باشد که بتواند از لحاظ نظری، این مشکلات را حل کند.

نوآوری‌های فناوری در سه دهه گذشته، به سه جزء مهم در نظام اقتصادی سرمایه‌داری (بازار، اطلاعات و سرمایه) کمک کرد تا در تمام جوامع بشری، بیش از پیش، قابل دسترس شوند. همچنین این موضوع در حال بروز و اثبات است که مهم‌ترین نیروهای تغییر و توسعه اجتماعی در آینده، خلاقیت و نوآوری فردی است.

باوجوداین، مدل سیاسی موجود که مدل دولت مدرن است، نمی‌تواند این تغییر و توسعه اجتماعی را پیش برد. قدرت شرکت‌های بزرگ و اتحادیه‌های کارگری در فضای اجتماع، ایجاد نابرابری می‌کند و موانعی بر سر راه توسعه آزادانه ابتکارهای فردی ایجاد می‌کند.

به‌عنوان گام نخست، ما معتقدیم که دولت پسامدرن موفق باید راهی بیابد تا زمین بازی را در جامعه، هموار سازد و نابرابری‌های فعلی ساختار قدرت را اصلاح کند.

برای انجام این مهم، ما باید بعضی از قواعد دولت مدرن را حفظ و درعین‌حال، ساختارها و فرآیندهای جدیدی پیشنهاد کنیم تا گرایش به‌سوی تسلط شرکت‌ها متوقف و دسترسی برابر به منابع عمومی برای تمام افراد فراهم شود.

ما معتقدیم که ارزش‌های زیرساختی نظام فدرال، جداسازی قدرت‌ها و دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی مهم است و باید حفظ شوند.

باوجوداین، ساختارهایی که این ارزش‌ها را در برمی‌گیرد باید اصلاح شود تا از تمرکز غیرضروری منابع اجتماع در دستان گروهی از نخبگان تا حد امکان جلوگیری شود.

با درنظر گرفتن این هدف، ما یک دولت اجتماع‌محور همراه با یک دولت مرکزی متشکل از چهار قوه اصلی را پیشنهاد می‌کنیم.

توانایی آن شکل از دولت ملی مدرن که در قرن‌های هجدهم و نوزدهم تصور شد و در قرن بیستم تقویت شد، برای برآوردن نیازهای حوزه‌های مختلف، در حال

کمر شدن است.

در همین حال، منافع شرکتی و تضعیف حاکمیت سنتی در حال به چالش کشیدن دولت مدرن و فرآیندهای دموکراتیکی است که بر آن حاکم‌اند. اکنون، ما باید به بررسی این نکته بپردازیم که آیا اصلاح دولت مدرن ممکن است یا تغییر الگو به سوی یک ساختار حاکمیت جایگزین ضروری است؟

فصل چهارم

اجتماع، خلاقیت بشری و دموکراسی: مانیفستی برای یک دولت اجتماع محور

«در یک جامعه بافضیلت، شهروندان متحد می‌شوند و برای کسب فضیلت و سعادت، باهم همکاری می‌کنند. انسان می‌تواند با دانش عینی و توانایی تمیز بین خیر و شر، در نهایت، به کمال برسد. تلاش‌های مشترک جامعه حالات فاضلانه شخصیت را به وجود می‌آورد که پدیدآورنده کارهای نیکی هستند که برای رسیدن به خوشبختی سودمنداند».

فارابی (فیلسوف قرن دهم)

برگرفته از: *گزین‌گویه‌های برگزیده اثر چارلز ای. باترفیلد⁽¹⁾*

*

مقدمه

در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا (منطقه منا)، مردم در مطالبات خود برای تأمین نیازهای اساسی، در حال متحدشدن هستند. تأکید آن‌ها بر آزادی فردی، کاهش نابرابری‌ها و مشارکت واقعی در تصمیم‌هایی است که بر شرایط زندگیشان

تأثیر می‌گذارد. مقاومت در برابر ساختارهای حکومتی سرکوب‌گر تقریباً در تمام کشورهای منا به‌نحوی در حال وقوع است.

باوجوداین، حتی سرنگونی یا فروپاشی موفقیت‌آمیز یک رژیم و سران آن الزاماً به تغییراتی ساختاری نمی‌انجامد که این مطالبات را برآورده کند.

دموکراسی‌های لیبرال غربی که مدتی طولانی الگویی برای گذار دموکراتیک در دیگر کشورهای جهان بوده‌اند، در حال حاضر، با چالش‌های بنیادی خاص خودشان روبه‌رو هستند و بسا که نتوانند مسیر مطلوبی برای پیروی، به ملت‌های منا ارائه کنند.

این مانیفست از ایده دموکراسی‌های اجتماع‌محور مشارکتی پایین به بالا حمایت می‌کند که خلّاقیت، رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی را می‌پروراند.

معترضان ادعا می‌کردند که هدف تقلب جلوگیری از به‌حقیقت پیوستن امیدهای گذار دموکراتیک در کشور بود. با وجود شکست آشکار به‌اصطلاح «جنبش سبز» در ایجاد گذار دموکراتیک برای مردم ایران، درخواست‌های این جنبش برای کسب آزادی‌های بیشتر در سراسر دنیای عرب طنین‌انداز شد و در موجی از شورش‌های اجتماعی و سیاسی، سبب اعتراض‌های اساسی‌ای شد که پیوسته در حال تغییر چشم‌انداز سیاسی منطقه است. این تحول که آن را «بهار عربی» نامیده‌اند، پس از تقسیم اروپا بعد از جنگ جهانی دوم احتمالاً گسترده‌ترین تحول وابسته به جغرافیای سیاسی در هفتاد و پنج سال گذشته است و نیز نمایانگر فرصتی بی‌سابقه و تهدیدی مهم. با پیدایش اسلام سیاسی به‌عنوان جایگزینی برای رژیم‌های مستبد سکولار در بیشتر کشورهای منطقه، منا، گذار به دولت‌های دموکراتیکی که به حقوق بشر احترام بگذارند، انتظاری دشوار و پیچیده است.

در حرکت به‌سوی آینده‌ای دموکراتیک، راهبرد متداول برای کسانی که در

منطقه‌ی منا هستند، همان الگوی دموکراسی‌های لیبرال غربی بوده است. باوجوداین، دموکراسی‌های لیبرال به شکل فعلیشان، با چالش‌های بنیادی خاص خود روبه‌رو هستند.

بحران جهانی اقتصاد که در سال ۲۰۰۸ آغاز شد، نشان داد که دموکراسی‌های لیبرال مدرن در اروپا و شمال آمریکا نمی‌توانند رونق و رفاه زندگی مردم کشورهايشان را حفظ کنند. اتحاد دولت‌های ملی با صاحبان منافع قدرتمند، جهانی و خصوصی و نبودن نظارت همه‌جانبه موجب شد نهادهای اقتصادی جهانی دست به خطر کردن‌های بی‌سابقه‌ای بزنند. در نتیجه، این خطر کردن‌ها به دومین سقوط اقتصادی بزرگ جهان در تاریخ منجر شد که فقط رکود بزرگ دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از آن شدیدتر بوده است.

واکنش دولت آمریکا به این سقوط شامل کمک مالی به نهادهای اقتصادی با بودجه‌های عمومی و طرح‌های ریاضتی بود که کالاها و خدمات عمومی را برای بخش اعظم افراد آسیب‌پذیر جامعه کاهش می‌دهد و از ثروتمندان محافظت می‌کند. این اقدام اعتراض‌های گسترده‌ای در پی داشته است. گستردگی پیش‌بینی‌نشده جنبش اشغال «وال‌استریت» در آمریکا و اعتراض‌های خیابانی علیه طرح‌های ریاضتی و بیکاری در یونان، ایتالیا، بریتانیا، اسرائیل، اسپانیا و برزیل نشان‌دهنده عمق نارضایتی و سرخوردگی شهروندان کشورهای دموکراسی لیبرال نسبت به ساختارهای حاکمیت کشورشان است که بحران مشروعیت یا قانونمندی بودن حکومت را به همراه داشته است.

دولت‌های این دموکراسی‌ها نماینده و مدافع چه کسانی هستند؟ برای بررسی این پرسش، می‌توانیم به عنوان نمونه به آمریکا نگاهی بیندازیم. در این کشور، دسترسی به و بهره‌برداری گزینشی از منابع عمومی به هزینه عموم مردم، برای شرکت‌ها و رؤسای آن‌ها ثروت ایجاد کرده است. همزمان این رابطه نامتعادل موجب کاهش و محدود شدن فرصت‌های رشد و به کارگیری نوآورانه

همان منابع به‌دست افراد با انگیزه دیگر شده است. فرهنگ و قدرت طبقه متوسط رو به کاهش آمریکا در حال تحلیل رفتن است. وسعت، ثروت و قدرت شرکت‌ها به سرعت افزایش یافته است؛ افزایشی که اغلب به‌بهای از بین رفتن شرکت‌های کوچک‌تر و کارآفرین‌تر بوده است.

امروزه، شرکت‌ها بیش از نود درصد دارایی‌ها را در آمریکا کنترل می‌کنند و تأثیر بیش از حدی بر انتخابات ملی دارند.

با این‌که دولت فدرال قدرت بسیار زیادی در اختیار دارد، اما نمی‌تواند نیازهای شهروندانش را برآورده کند و در عین حال، مقامات منتخب روز به روز تمرکز بیشتری برای تأمین بودجه برای انتخابات بعدی و برآوردن نیازهای شرکت‌های تأمین‌کننده این بودجه‌ها دارند.

دولت به ورطه کشمکش طرفداران متعصب احزاب افتاده و به بن‌بست رسیده است. دولت‌های ایالتی بالقوه توان بیشتری برای نشان دادن انعطاف و پاسخ‌گویی به نیاز شهروندانشان دارند؛ اما ساختار قدرت فدرال و کمبود منابع حتی این قابلیت‌ها را نیز محدود می‌کند.

تأثیر مشکلات دموکراسی‌های لیبرال بسیار فراتر از درون مرزهای خودشان است. در این برهه، توانایی بشر برای حفظ حیات زمین به شدت در معرض تهدید واقع شده است. جمعیت‌های رو به رشد، منابع طبیعی رو به کاهش، قدرت فزاینده شرکت‌ها و ناتوانی دولت‌های مرکزی در پاسخ‌گویی به نیازهای مردم نشانه‌های این تهدیداند. منابع طبیعی که در دو قرن گذشته از آن بهره برده‌ایم، به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و در حال از بین رفتن است. حفظ آنچه باقی مانده، مستلزم مدیریت مداوم است. مدیریت صحیح و مسئولانه این منابع لازمه اساسی دسترسی و بهره‌مندی از ثروت و گنجینه‌های جهان در آینده خواهد بود. ارتباط تنگاتنگ جهان نیز فرصتی برای این امر فراهم می‌کند. در حالی که منابع کاهش می‌یابد و گزینه‌ها کمتر می‌شود، فناوری و قدرت مردمی وجود یک دولت

اجتماع محور پاسخگو را ممکن می‌سازد که بتواند مشکلات حیاتی را حل کند و بیش از پیش، برای بخش بزرگ‌تری از مردم رفاه به‌وجود آورد.

با جمعیت‌های شهری بسیار متمرکز، سنت‌های ساختار اجتماعی جماعت‌باور و دولت‌های ضعیف که نیاز مبرم به جایگزین شدن یا اصلاح دارند، ملت‌های منطقهٔ منا محل ایده‌آلی برای پیدایش این ساختار دولتی جدیداند. برای بهره‌بردن از این موضوع، مردم منا می‌باید از تجربه‌های دموکراسی‌های غربی درس بگیرند و برای درک بهتر شرایط فرهنگی جوامع خودشان، بیشتر تلاش کنند و راه‌های جدیدی را برای کارآمد کردن دموکراسی مورد بررسی قرار دهند.

اکنون می‌تواند زمان آن باشد که منطقهٔ محل پیدایش کهن‌ترین تمدن‌های بشری به‌جای پیروی از دیگران، خود به الگویی برای آن‌ها تبدیل شود. اگر فرقه‌ها و قبیله‌ها به‌عنوان شبکه‌های اعتماد به‌کار گرفته شوند، می‌توانند ساختارهای اجتماعی مثبتی باشند.

این جوامع اغلب فاقد جامعهٔ مدنی پیشرفته‌ای با پذیرش حکمفرمایی قانون هستند. باوجوداین، این جوامع قدیمی اجتماع‌های قدرتمندی دارند که براساس ارزش‌های سنتی تشکیل شده‌اند. به‌کارگیری مؤثر این‌گونه شبکه‌های اعتماد موجود شاید تنها راه ممکن برای ساختن دموکراسی‌های پایدار باشند. به‌کارگیری این گروه‌های متشکل در ادارهٔ دولت‌های اجتماع محور می‌تواند نیروی مثبتی برای تغییر باشد.

مانیفست حاضر از ایدهٔ ایجاد شکل جدیدی از دموکراسی مستقیم اجتماع محور برای دفاع از خلاقیت، رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی در ایران و ملت‌های دیگر منا حمایت می‌کند. مانند جامعهٔ دوران طلایی ایران، نظام جدید قدرت اقتصادهای محلی را به‌کار خواهد گرفت که در آن‌ها، به مردم آزادی داده می‌شود تا خلاقیت و مهارت‌های کارآفرینی مناسب را اعمال کنند.

دموکراسی اجتماع محور به ایجاد همکاری سالم افراد خلاق کمک می‌کند که

از مجموع تک‌تک آن‌ها فراتر است.

علاوه بر این، تغییر جهت از نظام متمرکز مبتنی بر منابع به ساختار قدرت اجتماع‌محور می‌تواند موجب دموکراسی مستقیم و مسئولیت‌پذیری بیشتر در میان دولت‌های محلی شود. درحالی‌که تمرکز الگوی پیشنهادی بر ایران و منطقه مناسبت، اصول و کلیاتی که مبنای این بحث را تشکیل می‌دهند، می‌توانند به گستره‌ای بزرگ از جوامع تعمیم داده شوند.

دموکراسی مستقیم در مقابل دموکراسی لیبرال

دموکراسی لیبرال بر مشارکت شهروندان در دولت از طریق انتخابات آزاد و منصفانه نمایندگان در یک فرآیند سیاسی رقابتی تأکید می‌کند. در حالی‌که نمایندگی منافع شهروندان در نظام حاکمیت دموکراتیک ضروری است، انتخابات به‌تنهایی برای تعریف دموکراسی کافی نیست. تعریف دموکراسی با عنوان نمایندگی منتخب، فقط حقوق و مسئولیت‌های یکایک شهروندان را به رأی‌دادن به مسؤولان دولتی در چرخه‌های انتخابات کاهش می‌دهد.

بحران فعلی مشروعیت یا قانونمندی دولت در دموکراسی‌های لیبرال غربی، تا حدی ریشه در مسائل ساختاری دارد که قدرت یکایک شهروندان را کاهش می‌دهد و فرآیند دموکراتیک را سست می‌کند.

در این‌جا، به‌طور خلاصه، به چند مورد از این مسائل و پیامدهای آن‌ها برای دموکراسی، اشاره می‌کنیم:

- قدرت‌ستانی / از شهروندان: فرآیند دموکراتیک در دموکراسی‌های لیبرال جایگاه شهروند را به یک رأی‌دهنده منفعل کاهش داده است. کل فرآیند سیاسی حول بازاریابی، تحریف و تقلب، مبارزه‌های تبلیغاتی با بودجه‌های کلان و تشکیل گروه‌های کاذب از «عامه مردم» می‌گردد که همگی برای فریب رأی‌دهندگان به رأی‌دادن به یک کاندیدا یا حزب طراحی شده است. وقتی انتخابات به پایان

می‌رسد، بسیاری از شهروندان کنترل را به نمایندگانشان واگذار می‌کنند که تا زمان انتخابات بعدی، پاسخ‌گوی کسانی که به ایشان رأی دادند نیستند و حتی آن زمان هم از طرف صندوق‌های بزرگ مبارزات سیاسی حمایت می‌شوند. این وضعیت البته فرآیند دموکراتیک را به سُخره می‌گیرد. دموکراسی حقیقی دربرگیرندهٔ مسؤولیت‌پذیری سیاسی و نیز مشارکت مستقیم شهروندان در تعیین شرایط زندگیشان است. درست است که نمایندگی یکی از جنبه‌های اصلی دموکراسی است، اما به‌تنهایی کافی نیست.

- *تعیین/عضای دولت به‌دست صاحبان منافع خاص:* تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دست سازمان‌های بزرگ، به‌ویژه شرکت‌هایی که حقوق قانونی بی‌سابقه‌ای به آن‌ها داده شده است، مانع از رشد فردی شده و نابرابری گسترده‌ای در توزیع منابع به‌وجود آورده است.

- *بوروکراسی در مقیاس گسترده و ناکارآمدی رویه‌ها:* ماهیت تخصیص منابع، که در دموکراسی‌های لیبرال در دست دولت مرکزی است، نیازمند یک ساختار عظیم بوروکراتیک برای جمع‌آوری اطلاعات لازم برای ارائهٔ خدمات در سطح محلی است. هزینهٔ تبادل برای این کار دشوار، سرسام‌آور و اغلب بی‌نتیجه است؛ زیرا راه‌حل‌هایی که دولت فدرال ایجاد کرده، ممکن است با شرایط محلی در تمام مناطق، هماهنگ نباشد. تعمیم یافت شرایط موجود در سطح یک جامعهٔ محلی به سطح ملی دشوار است و مداخله‌های از بالا به پایین که توان حل مشکل محلی را تضعیف می‌کند، موجب ازدست دادن بسیاری از فرصت‌ها شده است.

برخلاف دموکراسی لیبرال، دموکراسی مستقیم بر مشارکت گسترده و فعالانۀ مردم در ساختار سیاسی و فرآیندهای تصمیم‌گیری تمرکز می‌کند.

این نوع دموکراسی به تمام اعضای اجتماع اجازه می‌دهد به تصمیم‌گیری‌هایی که بر زندگیشان تأثیر می‌گذارد و تخصیص منابع اشتراکیشان کمک کنند. در عمل، دموکراسی مستقیم فقط در سطح محلی ممکن است؛ زیرا مقیاس

مسائل و پیچیدگی مشکلات در سطح ملی، مشارکت مردم را در مسائل ملی چالش‌برانگیز می‌کند.

کسی مناسب‌تر از خود اعضای جامعه وجود ندارد که مشخص کند برای بهبود کیفیت زندگی در یک جامعه، چه کارهایی باید انجام شود.

ایران و منا: یک فرصت ایده‌آل

تنوع فرهنگی و جغرافیایی شهرهای منطقه منا فرصت بی‌نظیری برای رقابت و همکاری اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌کند که زمینه‌ساز توسعه پایدار است. جمعیت کشورهای منا که در منطقه‌ای خشک / نیمه‌خشک واقع شده، عمدتاً در مناطق جغرافیایی اطراف شهرها متمرکز شده است. تمرکز زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در طی دو قرن گذشته، گسترش یافته و شهرنشینی با سرعتی روزافزون ادامه دارد. زمان آن رسیده است که مراکز شهری منا دموکراسی مستقیم را با توانایی‌های اقتصادی سنتیشان ترکیب کنند تا خلاقیت، کارآفرینی و رشد را گسترش دهند.

این کار چگونه شدنی است؟

در منطقه‌هایی که بیشتر صنعتی شده‌اند، دولت‌های محلی می‌توانند منابعشان را بر جذب صنایع بیشتر و افزایش خدمات متمرکز کنند. دولت‌های محلی در اقتصادهای مختلف، ممکن است بر گردشگری یا خدمات تمرکز کنند، در حالی که دیگر دولت‌ها ممکن است در پی جذب مراکز آموزشی و پژوهشی باشند. تبدیل رقابت‌های تاریخی به محرک‌های توسعه پایدار شکوفایی متقابل را برای شهروندان این شهرها برخواهد انگیخت و در تمام کشور، به شکوفایی بیشتر خواهد انجامید. همکاری میان شهرها در زمینه مسائل خاص نیز می‌تواند نتایج سودمند متقابلی به همراه آورد. شهرها می‌توانند منابعشان را باهم یکی کنند، اطلاعات را به اشتراک بگذارند و بلوک‌های رقابتی به‌وجود آورند که با شهرهای دیگر کشور،

منطقه و جهان رقابت کنند.

الگوی دولت اجتماع محور با تاریخ غنی شهرنشینی، جغرافیای طبیعی و حقایق اجتماعی سیاسی فعلی منطقه مناسازگار است. به جای اقتباس ناقص از شکل حاکمیت غربی موجود، این الگو براساس فرهنگ جماعت باور منطقه تدوین شده است.

اصول ساختار حاکمیت اجتماع محور

نظام پیشنهادی دموکراسی اجتماع محور بر دولت های محلی توانمندی اتکا می کند که همراه با یک دولت مرکزی کم هزینه، مؤثر و قدرتمند برای تأمین نیازهای مردم کار می کنند.

تقسیم کار در چنین نظامی تضمین خواهد کرد که مسائلی را که واقعاً محلی اند، می توان به طور مؤثر در سطح محلی حل کرد و در همین حال، دولت مرکزی می تواند با بوروکراسی بسیار کمتر، به مسائلی بپردازد که ماهیت ملی و بین المللی دارند.

اصطلاح «محلی» در این متن، اساساً، به مرز جغرافیایی یک شهر، حومه آن و بخش ها و روستاهای اطرافش اشاره دارد.

در یک دموکراسی اجتماع محور، دولت های محلی مستقیم مسؤل رفاه روزمره شهروندان خواهند بود و دولت ملی به مسائل امنیت ملی و امور دیگر سیاست کلان رسیدگی خواهد کرد.

این تقسم مسؤولیت به شهروندان اجازه خواهد داد در مسائلی که با منفعت مستقیم آنها سروکار دارد، با واسطه کمتری، مداخله کنند. همچنین موجب خواهد شد که رأی دهندگان درباره احزاب سیاسی رقیب براساس عملکردشان در امور مشخص و عملی قضاوت کنند، نه تبلیغ ایدئولوژی های انتزاعی.

تفاوت تعیین کننده بین الگوی دولت اجتماع محور و ساختار اداری متمرکز در سازوکار آنها برای تخصیص منابع عمومی و درآمد دولت از

این منابع است.

برخلاف ساختار متمرکز که در آن، تمام منابع توسط دولت ملی از بالا به پایین توزیع می‌شود، تخصیص منابع در دموکراسی‌های اجتماع‌محور، عمدتاً در سطح محلی اتفاق خواهد افتاد. دولت محلی بی‌هیچ واسطه، دارای بودجه و صلاحیت در روش اداره آن است؛ ولی دولت مرکزی قدرتمند ضمن حمایت از رشد اقتصادی دولت‌های محلی، به مسائلی رسیدگی می‌کند که مقیاس ملی دارند.

ساختار و مسئولیت‌های دولت

برای اجرای این دیدگاه، ما یک ساختار جدید و کلیات وظایف یک ساختار دولتی قدرتمند و پاسخ‌گو را پیشنهاد می‌کنیم که نیاز شهروندانش را در سطح ملی (فدرال) برآورده و برای یافتن راه‌حل‌های تنظیم‌شده در سطح اجتماع، انعطاف‌پذیری کافی را فراهم می‌کند.

دولت مدرن در بیان اصول سیاسی مهم موفق بود. ارزش‌های زیربنایی نظام فدرال، یعنی تفکیک قوا و دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی اهمیت دارند و باید حفظ شوند. باوجوداین، ساختارهایی که به این ارزش‌ها شکل می‌دهند باید اصلاح شوند تا از تمرکز بیش از حد منابع سیاسی و اقتصادی در دست یک گروه از خواص جلوگیری شود.

نیازهای اساسی بشری باید برای تمام مردم تضمین شود. همه باید برای رشد بالقوه منحصر به فردشان از فرصت برابر برخوردار شوند و در مشارکت برای تصمیم‌گیری اجتماعی سهمی یکسان داشته باشند. امنیت و اهمیت فردی و وجود یک اجتماع سالم دو روی یک سکه‌اند.

برای حرکت به سوی این هدف‌ها، ما دو پیشنهاد مشخص زیر را ارائه می‌کنیم:

۱. تمرکز تصمیم‌گیری در دولت‌های اجتماع‌محور.

۲. لغو سازمان‌های میانجی غیرضروری (بخش، ایالت، استان، منطقه) و در عین حال، درک این مسأله که در بعضی از کشورها، وجود یک واحد مداخله‌گر ممکن است سودمند باشد.

۳. انجام اصلاحاتی در نهادهای فعلی دولت مرکزی یا ملی.

۴. ایجاد یک قوه چهارم برای دولت مرکزی.

ما معتقدیم که این ساختار پایه برای کشورهایی که در مراحل مختلف رشد و توسعه هستند، قابل اجراست.

دولت ملی

مهم‌ترین کارکردهای دولت فدرال به شرح زیر خواهد بود:

۱. فراهم کردن امنیت ملی و ترغیب صلح و شکوفایی در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی.

۲. تعیین اهداف ملی برای آموزش و رفاه فردی و فراهم کردن منابع برای کمک به تأمین آن‌ها.

۳. دفاع از آزادی‌ها و اختیارات فردی.

۴. تسهیل بازرگانی میان اجتماع‌های محلی و کمک به ادغام افراد و کسب و کارهای محلی در اقتصادهای ملی و بین‌المللی.

این کارکردها را چهار شاخه حکومت یا دولت به‌عهده خواهند گرفت: قوه‌های مجریه، مقننه، قضائیه و «امین ثروت ملی».

قوه مجریه

رئیس قوه مجریه ریاست‌جمهوری است که وظایفش شامل خدمت در مقام فرمانده کل قوا، ریاست دفتر ملی رسیدگی به حقوق بشر و حقوق فردی، دفاع از حقوق جهانی در برابر نقض آن‌ها به‌دست صاحبان منافع خاص عمومی یا خصوصی است. رئیس‌جمهور با رأی مستقیم ملی برای یک دوره پنج‌ساله، با

محدودیت دو دوره تصدی، انتخاب خواهد شد.

قوه مقننه

قوه مقننه که مسئولیت تنظیم قوانین برای تمام ملت را به عهده دارد، از دو مجلس تشکیل خواهد شد: مجلس ملی و مجلس سنا. اعضای مجلس ملی با یک نماینده برای هر دویست و هفتاد هزار شهروند، با رأی عمومی و مستقیم برای دوره‌های سه ساله، با حداکثر سه دوره تصدی، انتخاب خواهند شد. چهل نفر از هفتاد و یک عضو مجلس سنا با رأی عمومی و مستقیم از چهل منطقه جغرافیایی مجزا انتخاب خواهند شد و باید ساکن همان مناطق باشند. مجلس ملی از میان نمایندگان برجسته هنر، علوم، کشاورزی، صنعت و بازرگانی و شهروندان عمومی به سویک عضو دیگر رأی خواهد داد. این نمایندگان برای دوره‌های پنج ساله، با محدودیت دو دوره تصدی، خدمت خواهند کرد.

قوه قضائیه فدرال

قوه قضائیه فدرال مسئول تفسیر و اعمال قانون اساسی، قوانین موضوعه و عرفی خواهد بود. بالاترین دادگاه فدرال، یعنی دادگاه عالی از نه قاضی تشکیل خواهد شد که هر یک یک دوره تصدی پانزده ساله خواهد داشت. قضات توسط ریاست جمهوری نامزد خواهند شد و انتصاب آنان با رأی اکثریت هر دو مجلس قوه مقننه، به تصویب خواهد رسید. در سطح محلی، هر اجتماع یک دادگاه محلی مستقل خواهد داشت. و یک دادگاه منطقه‌ای نیز برای هر ده دادگاه محلی وجود خواهد داشت.

امین ثروت ملی

ما با اعلام نیاز به یک قوه چهارم برای دولت مرکزی - یعنی قوه امین ثروت ملی - از الگوی ساختاری دولت مدرن فاصله می گیریم. این قوه مسئولیت های زیر را برعهده خواهد داشت:

۱. مدیریت زمین های عمومی، هوا و دیگر دارایی های مشترک اجتماع.
 ۲. کنترل و مدیریت نهادهای مالی.
 ۳. پشتیبانی از پیوستن افراد به بازارهای ملی و بین المللی.
 ۴. پشتیبانی مالی و دفاع از دولت های بر ساخته از اجتماع ها.
- قوه امین ثروت ملی دولت ملی از راه صدور مجوزهای کاربری و جمع آوری حق ورودی و عوارض برای زمین ها، مراتع، پارک ها، بناهای تاریخی و موزه های ملی که به طور مشترک به ملت تعلق دارند و نیز دسترسی به و استفاده از امواج رادیو تلویزیونی متعلق به عموم، اختراعات دانشگاه های دولتی و مالکیت و استخراج منابع معدنی داخل زمین های عمومی، درآمدزایی خواهد کرد. در بسیاری از کشورها، این منابع عمومی در حال حاضر، توسط شرکت های بزرگ کنترل می شوند که در ازای منابعی که استخراج می کنند، سود اندکی برای عموم مردم در نظر می گیرند. قوه امین ثروت ملی این وضعیت را در مقام خدمت به عنوان امین تمام منابع طبیعی که در حال حاضر اموال شخصی به حساب نمی آیند، تغییر خواهد داد. همچنین به عنوان خزانه برای درآمدها و دارایی های ملی عمل خواهد کرد. تمامی درآمدهای جمع آوری شده از مجوزهای کاربری، ورودیه ها و جریمه های سوء استفاده از مجوزهای کاربری در اموال عمومی، برای محافظت و نگهداری در یک نهاد مالی مشابه امین ثروت ملی، قرار خواهد گرفت. همه وجوه موجود در قوه امین ثروت ملی، برای همیشه، در آن باقی خواهد ماند تا نسل های فعلی و آتی شهروندان از آن استفاده کنند. این امر موجب ایجاد یک

«صندوق سرمایه‌گذاری خطرپذیر»^۱ خواهد شد که هم افراد و هم دولت‌های کوچک اجتماع‌محور و دولت مرکزی می‌توانند از آن استفاده کنند. از مالیات‌های وصول‌شده توسط قوه مجریه دولت ملی برای هیچ‌یک از کارکردهای قوه امین ثروت ملی استفاده نخواهد شد. صندوق‌هایی که جایگاهی مانند صندوق امانت ملی دارند نیز مانند یک صندوق سرمایه‌گذاری خطرپذیر عمل خواهند کرد و برای شهروندان و دولت‌های بر ساخته از جوامع، پول لازم برای حمایت از توسعه فناوری‌های جدید را که شرکت‌های خصوصی کوچک به وجود آورده‌اند، فراهم خواهند کرد. سهم امین از سودهای حاصل از فعالیت‌های تجاری جدید و در حال شکل‌گیری به بخشی از ثروت عمومی تبدیل خواهد شد. قوه امین ثروت ملی سهمی از سود را براساس قراردادهای منعقدشده با هر بنگاه اقتصادی که تأسیس می‌شود، دریافت خواهد کرد.

وقتی مالکیت این ثروت به عموم مردم تعلق داشته باشد، می‌توان آن را برای حمایت از نوآوری، برای مصلحت عمومی، دوباره سرمایه‌گذاری کرد. دولت‌های اجتماع‌محور، اجتماع‌های محلی، نهادهای خصوصی و عمومی و افراد حق وام گرفتن برای پیشرفت خود، اجتماع یا جامعه را خواهند داشت. نمایندگان قوه امین ثروت ملی تقاضای وام را بررسی خواهند کرد و مبالغی را که باید براساس معیارهای سطح پیشرفت و کمک به مصلحت عمومی استفاده شود، اعطا خواهند کرد. پول‌های وام‌گرفته‌شده در این نظام، با بهره معقول و متفاوت از نرخ‌های جاری بازار، بازپرداخت خواهد شد.

ما معتقدیم که قوه امین ثروت ملی برای حفظ استقلال دولت اجتماع‌محور اهمیت حیاتی دارد. این قوه جدید از دستاوردها نیز محافظت و به تحقق اهداف جمعی زیر کمک خواهد کرد:

1-venture capital fund

سرمایه‌گذاری با قبول خطر، ولی با سود بس بیشتر.

۱. اطمینان از مدیریت دقیق و استفاده پایدار از منابع طبیعی ارزشمند و محدود.
۲. ترغیب و ممکن ساختن ابتکار و خلاقیت فردی که برای رضایت و کامیابی فرد اهمیت دارد، با اجازه دادن به دولت اجتماع محور برای شراکت با کارآفرینان در تأمین دو نیاز اساسی امنیت و اهمیت.
۳. حمایت از حفظ منابع محلی.
۴. ایجاد اجتماعهای محلی زنده و خودکفا که از کاهش آمار جرم، بهبود آثار بهداشت و مزایای دیگر بهره خواهند بُرد.
۵. جلوگیری از کنترل و بهره برداری از منابع طبیعی محدود به دست تعداد اندک شمار شرکت های خصوصی بزرگ که به هزینه عموم مردم، منفعت می برند و هیچ حمایتی از سعادت کشور یا شهروندانش نمی کنند.
- ریاست قوه امین ثروت ملی با رأی مستقیم مردم انتخاب خواهد شد. قوه قضائیه قبل از واجد شرایط شدن هر نامزد برای قرار گرفتن در فهرست نامزدهای انتخاباتی، در باره صلاحیت وی تحقیق خواهد کرد.
- دوره تصدی پنج سال و محدود به دو دوره خواهد بود.
- این قوه یا بخش دولت مشمول همان فلسفه نظارت و تعادل اعمال شده برای سه قوه دیگر خواهد بود.
- ریاست این قوه جدید نیز مشمول رویه های اعلام جرم، مشابه با دیگر مقامات منتخب خواهد بود و کل قوه برای هر دوره تصدی مشمول یک بار حسابرسی است.
- قوه امین ثروت ملی برای هرگونه درآمد و منابع مالی یادشده در بالا، «اداره» ای ایجاد خواهد کرد که وام و مجوزهای کاربری را به طور حرفه ای بررسی کند. برای نمونه، «اداره پارک ها» می تواند در زمینه سیاست تعداد بازدیدکنندگان از هر پارک که بازدید شهروندان را بدون اخذ عوارض سنگین برای دیدار منابع طبیعی به حداکثر می رساند، برنامه ریزی کند.

شاید اجرای قرعه‌کشی برای بازدیدکنندگان پارک‌های پرتعداد لازم شود. این تصمیم می‌تواند فرصت بازدید از یک پارک خاص را در طول عمر شهروندان، برای ایشان به‌وجود آورد، اما بازدیدهای متعدد را محدود کند تا شهروندان دیگر نیز فرصت بازدید داشته باشند.

همین برنامه برای ذخایر نفت و گاز طبیعی، مراتع و تمام ثروت متعلق به عموم، در کشور اعمال خواهد شد.

سرپرست هر یک از اداره‌های قوهٔ امین ثروت ملی برای مدت ده سال، انتخاب خواهد شد.

قوهٔ قضائیه صلاحیت تمام نامزدها را قبل از افزودن نام ایشان به فهرست نامزدهای انتخاباتی، از لحاظ تجربه و قابلیت، بررسی خواهد کرد.

هر اداره مالک تمامی دارایی‌ها و درآمدهای ملی تولیدشده در حوزهٔ صلاحیت خود و اداره‌کردن آن‌هاست. این سرمایه‌ها برای حفظ و نگه داری، برای همیشه، در یک صندوق «امانت ملی» قرار داده خواهد شد.

دولت اجتماع محلی

(رجوع کنید به شکل ۱ در پایان همین فصل)

هدف اصلی دولت محلی ایجاد محیط اجتماعی سرشار از حمایتی است که از منزلت، رشد و شکوفایی انسان از طریق تمهیدات زیر پشتیبانی کند:

۱. استفادهٔ قوهٔ مجریهٔ دولت ملی از درآمد سرانه برای تأمین بودجه، به‌منظور ارائهٔ خدمات دولتی.

۲. حفظ محیط زیست برای استفادهٔ کل اجتماع.

۳. ملزم کردن هر شهروند به کارکردن برای اجتماع حداقل یک روز در ماه.

۴. ایجاد شراکت بین افراد و اجتماع به‌قصد فراهم کردن منابع برای پیشرفت استعدادهای فردی. این امر شامل ارزیابی نیازهای خانوادگی یا فردی، تنظیم

برنامه‌ای بلندمدت برای مالکیت و رشد براساس این نیازها، قرارداد استعدادهای فردی در شرایط رشد برای القاء پشتیبانی و تقاضا برای گرفتن وام از صندوق امانت ملی است.

۵. حمایت از ابتکارهای فردی جامعه‌محور برای رشد و شکوفایی بیشتر.

۶. افزایش احساس افتخار در اجتماع. تمامی نهادهای عمومی، بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها، ورزشگاه‌ها و پارک‌ها باید مایه افتخار شهروندان باشند.

۷. حمایت از مالکیت مسکن و تأمین بودجه برای خرید مسکن برای تمام افراد اجتماع.

۸. بازتاباندن ارزش‌های اجتماع در برنامه‌های آموزشی همراه با ترغیب مشارکت شهروندان در نظام آموزشی.

هر دولت محلی از دویست و پنجاه تا سی صد هزار نفر تشکیل خواهد شد و با مرزهای جغرافیایی که بخشی از شهر یا منطقه شهری را در برمی‌گیرد، تعریف خواهد شد. هرچه اجتماع‌ها بیشتر رشد کنند، اجتماع جدیدی تشکیل خواهد شد تا میزان جمعیت در نسبت‌های یادشده، حفظ شود.

رئیس اجرایی هر دولت اجتماع‌محور که همانا «فرماندار» است، با رأی مستقیم مردم، برای دوره پنج‌ساله‌ای محدود به دو دوره، انتخاب خواهد شد.

معاونان «فرماندار» که در زمینه‌های آموزش، بهداشت، مسکن، توسعه کارآفرینی، امنیت و توسعه اجتماع و حل اختلاف تجربه دارند و آموزش دیده‌اند، اعضای کابینه وی خواهند بود. آن‌ها کارمندان دولت اجتماع خواهند بود و برای مدت پنج سال استخدام خواهند شد و بسته به دریافت رأی اعتماد از شهروندان اجتماعشان، می‌توانند برای دوره‌های پنج‌ساله بعدی نیز منصوب شوند. آن‌ها مسؤول ایجاد ساختاری اداری هستند که خدمات اجتماعی را از طریق شهروندان کارگر و متخصص داوطلب فراهم کند و از منابع مالی برای بهبود شرایط زندگی در اجتماع و پروراندن احساس مالکیت و افتخار نسبت به اجتماع، بهره‌مند شود.

برای هر دوهزاروپانصد تا سه‌هزار شهروند، یک «مددکار اجتماعی» استخدام خواهد شد. این «مددکار اجتماعی» در مقام حامی و مشاور شهروندان برای رسیدن به رفاه اقتصادی و پیشرفت خانواده، عمل خواهد کرد. مددکاران اجتماعی برنامه‌ای اختصاصی را برای تعیین بودجه و موفقیت اقتصادی برای هر خانواده یا هر فرد آماده خواهند کرد. براساس این بودجه‌ها و نیازها، آن‌ها در مراجعه به صندوق امانت ملی برای گرفتن وام، از شهروندان پشتیبانی و به آن‌ها کمک خواهند کرد. مددکاران اجتماعی از میان شهروندان کارگر داوطلب، بنابه نیاز، با توجه به مهارتشان، استفاده خواهند کرد. این مددکاران برای یک دوره پنج‌ساله استخدام خواهند شد. این دوره با تأیید حداقل شصت‌وپنج درصد پایگاه انتخاب‌کننده آن‌ها، قابل تمدید است.

اعضای اجتماع برای هر پانصد شهروند، یک نماینده محلی انتخاب خواهند کرد. نماینده محلی در مقام مشاور و دستیار «مددکار اجتماعی» و رابط اعضای اجتماع با وی، عمل خواهد کرد. نمایندگان محلی محرم اسرار و تسهیل‌کننده امور اجتماع خواهند بود و با قدردانی از کارهای اجتماعی‌شان، پاداش دریافت خواهند کرد.

شبکه اعتماد و موفقیت حاکمیت اجتماع محور

با توجه به وضعیت فعلی سیاست در ایران و بیشتر کشورهای منا، این دولت جدید چگونه می‌تواند ایجاد شود؟

مسئله چگونگی تشکیل و تعامل اجتماع‌های بشری و قبیله‌ها دهه‌ها موجب شگفتی دانشمندان و نویسندگان بوده است. درحالی‌که دموکراسی همواره به حفظ رضایت مردم مربوط بوده، شواهدی وجود دارد که حفظ رضایت آنچه چارلز تیلی «شبکه اعتماد» می‌نامد، جزء بسیار مهم و لازمی نه تنها برای دموکراسی‌ها که برای تمام شکل‌های دیگر دولت است، از دیکتاتوری گرفته تا جرگه‌سالاری، از

حکومت روحانیون تا حکومت سلطنتی.⁽²⁾

«شبکه اعتماد» به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که به واسطه اعتقادهای عرف‌ها، ارزش‌ها و هدف‌هایشان، پیوند نزدیکی باهم دارند. این پیوندها می‌تواند بر اساس دین، قبیله، خویشاوندی، حرفه و شغل، چشم‌انداز و هدف بلندمدت یکسان باشد. اعضای یک «شبکه اعتماد» ممکن است محل جغرافیایی مشترکی داشته باشند یا نه.

شبکه‌های اعتماد از طریق تعامل پی‌درپی و پیوسته میان افراد به وجود می‌آیند. بنابه تعریف، عضویت در یک «شبکه اعتماد» با پذیرش خطر موجود در باور کردن و اتکا به انسان‌های دیگر همراه است. خطر موجود در این سطح از اعتماد، در گروه‌های کوچک‌تر آسان‌تر پذیرفته می‌شود. درحقیقت، شبکه‌های اعتماد می‌توانند کمک کنند تا دولت‌های محلی وادار به ایجاد شرایطی شوند که به رشد فردی و تصمیم‌گیری مؤثر بینجامد. در سراسر تاریخ بشر، شبکه‌های اعتماد هم در درون و هم در بیرون از نظام‌های سیاسی رسمی به وجود آمده و جایگزین شده‌اند و درحالی‌که مزایا و مصونیت‌هایی برای اعضایشان داشته‌اند، معیارهای رفتاری موردقبول مشترک را تضمین کرده‌اند. هرچه این شبکه‌ها بیشتر در تصمیم‌گیری عمومی پذیرفته شوند، دولت حمایت آن‌ها را به دست می‌آورد و در نتیجه، شبکه‌ها به دولت پاسخگو مرتبط می‌شوند.

آینده دولت دموکراتیک حقیقی در جوامعی اتفاق خواهد افتاد که با ساختار تورمانندی از شبکه‌های اعتماد متعدد و درهم‌تنیده به هم پیوند خورده‌اند. با این‌که شبکه‌های اعتماد خودشان ایجاد دموکراسی حقیقی را تضمین نمی‌کنند، اما برای وجود و بقای آن ضروری‌اند. شبکه‌های اعتماد از تمایل مردم به پذیرش خطرهای لازم برای تصمیم‌گیری درباره ارزش‌ها و شرایط اجتماع و فرد حمایت می‌کنند. هرچه شبکه‌های اعتماد بیستر تکثیر می‌شوند، گسترش می‌یابند و درهم می‌تنند، دامنه تصمیم‌گیری مشارکتی نیز گسترده‌تر می‌شود و هرچه مشارکت و همکاری

افزایش می‌یابد، امنیت و اهمیت (دو نیاز اساسی انسان) نیز افزایش می‌یابد. تبدیل‌شدن به بخشی از یک «شبکه اعتماد» انسان‌ها را قادر می‌سازد تا مسؤولیت کامل ایجاد و حفظ جهانی را که در آن زندگی می‌کنند، بپذیرند.

اعضای «شبکه اعتماد» تعهدی مشترک، آشکار یا تلویحی، برای کمک به یکدیگر و گروه دارند. عضویت در یک «شبکه اعتماد» با امکان دستیابی به مزایای فردی یا گروهی همراه است. همچنین امکان دارد که اقدام (یا اقدام‌نکردن) یک یا چند عضو شبکه به اعضای دیگر آسیب برساند. بنابراین، عضویت در یک «شبکه اعتماد» هم به معنای فرصت کسب مزایای مهم است و هم احتمال خطر پیامدهای منفی مهم. در نتیجه، بیشتر شبکه‌های اعتماد معیارهای رفتاری خاصی را برای اعضای خود در نظر گرفته، به مرحله اجرا می‌گذارند. هر گروهی از مردم را نمی‌توان «شبکه اعتماد» خواند؛ بعضی گروه‌ها فقط «شبکه اجتماعی» اند. با این‌که ممکن است اعضای یک «شبکه اجتماعی» به یکدیگر کمک کنند، اما اجباری به انجام این کار ندارند. آن‌ها می‌توانند بدون برنامه قبلی، به درون یا بیرون «شبکه اجتماعی» سوق یابند و به‌جز لغو عضویت، مجازات‌های اندک‌شماری برای اقدامات نامناسب آن‌ها وجود دارد.

در بعضی موارد، به‌ویژه وقتی سرکوب اجتماعی یا سیاسی شدید وجود دارد، عضویت در یک «شبکه اعتماد» ممکن است مخفیانه باشد. اعضا ممکن است آن‌قدر جلسه تشکیل دهند تا فلسفه‌شان به‌کلی از بین برود یا رواج بیشتری پیدا کند. با رعایت معیارهایی مانند حفظ اسرار و وفاداری، اعضا برای یکدیگر و کل گروه، مصونیت ایجاد می‌کنند.

وقتی شبکه‌های اعتماد سرکوب نشوند (و گاهی حتی وقتی سرکوب یا شکنجه شوند)، می‌توانند به توسعه و شکوفایی دموکراسی کمک کنند.

این موضوع به‌ویژه وقتی مصداق دارد که این شبکه‌ها با همکاری دولت‌های اجتماع‌محور فعالیت کنند. جمعیت کلی هر دولت اجتماع‌محور نسبتاً کم است و

مجال ارتباط‌های نزدیک‌تر و تعامل آسان‌تر را فراهم می‌کند. دولت محلی به میانجی میان شبکه‌های اعتماد تبدیل می‌شود و در این حالت، به‌جای دشمنی در تخصیص منابع برای اجتماع و اعضای شبکه اعتماد، همکاری با یکدیگر را می‌آموزند.

در یک دموکراسی در حال توسعه یا تثبیت‌شده، شبکه‌های اعتمادی که فعالیت می‌کنند تا فرآیندهای سیاسی و ساختارهای قدرت را بسازند یا درهم بشکنند، ممکن است به‌هر تعداد پدید آیند، رشد کنند، تغییر یابند و از بین بروند. می‌توان از شبکه‌های اعتماد برای ممکن‌ساختن آرمان فردی و نیز رشد جمعی استفاده کرد. به‌طور کلی این آرمان و رشد به شکوفایی و همکاری اجتماعی بیشتر می‌انجامد.

دموکراسی‌های مدرن بر اصل « اهل اعتمادبودن عموم مردم » بنیان گذاشته شده‌اند، یعنی شبکه گسترده‌ای متشکل از شبکه‌های اعتماد کوچک‌تر که از مشارکت شهروندان در دولت محلی و ملی پشتیبانی می‌کنند. تیلی بر این باور است که این دموکراسی‌ها فقط از رواداری یا تحمل‌پذیری اجتماعی و اهداف متقابل کلی به‌وجود نیامده‌اند، بلکه ایجاد آن‌ها به نیاز متقابل، وظیفه‌شناسی و خدمت به مردم وابسته به شبکه‌های اعتماد بستگی داشته است. شبکه‌های اعتماد نه‌تنها به دموکراسی‌های جدید همبستگی بخشیده‌اند، بلکه با حفظ این ساختارهای اجتماعی و ارتباط‌های شخصی، در جای خود، به دولت‌های تازه استقرار یافته اجازه داده‌اند بسیار مؤثرتر عمل کنند.

این ایده که دولت می‌تواند برای اداره بی‌دردسر امور عادی خود، از رهبران و شبکه‌های اعتماد استفاده کند، به‌ویژه در سطح اجتماع، با عنوان سیاست بی‌جنجال شناخته شده است. در بسیاری از موارد، شبکه‌های اعتماد می‌توانند به استقرار سیاست بی‌جنجالی کمک کنند که به کمک آن، دولت‌ها و شبکه‌های اعتماد برای پیشبرد توسعه و حمایت از

رشد همکاری می‌کنند.

همچنین این موضوع حقیقت دارد که دولت‌ها شبکه‌های اعتماد خاصی را سرکوب کرده‌اند و بعضی از شبکه‌های اعتماد در تضعیف دولت خودشان کوشیده‌اند. اگر شبکه‌های اعتماد و دولت در سطح اجتماعی همکاری کنند و دولت مرکزی حقوق بشر فردی را تضمین کند، احتمال درگیری کاهش می‌یابد.

از طرف دیگر، سیاست جنجالی ستیزه‌جو تر است و گاهی حتی خشونت‌آمیز. در این نوع سیاست، تمایل کمتری به پذیرش «غیرخودی»‌ها در نظام سیاسی، تحمل‌پذیری کمتر نسبت به تنوع آرا و امکان کمتری برای توزیع منصفانه قدرت وجود دارد.

هزاران سال است که شبکه‌های اعتماد، هم در درون و هم در بیرون از فرآیندها و ساختارهای سیاسی رسمی، شکوفا شده‌اند و برای اعضایشان، مزایا و مصونیت‌هایی فراهم کرده‌اند و معیارهای رفتاری خاصی را به‌اجرا درآورده‌اند. وقتی بدون جنجال و از طریق مشارکت گسترده‌تر و مشاوره، دولت و شبکه‌ها در سیاست عمومی ادغام شوند، عملکرد دولت نسبت به نیازهای مردم مؤثرتر و مسئولانه‌تر می‌شود.

به‌طور خلاصه، هم گذشته و هم در آینده، دموکراسی در گرو شبکه تو در تویی از ارتباط‌ها در شبکه‌های اعتماد، شبکه‌های اجتماعی، دولت اجتماع‌محور و دولت ملی است.

شبکه اعتماد، چانه‌زنی و ایجاد دموکراسی

شبکه‌های اعتماد در فرآیندهای چانه‌زنی داخل یک نظام سیاسی موردنظر درگیرند. این تعامل است که به ایجاد سیاست‌های دولت منتهی می‌شود. چانه‌زنی می‌تواند میان شهروندان، شبکه‌های اعتماد، گروه‌های اجتماعی دیگر،

نهادهای دولت^(۳) و خود دولت‌ها اتفاق بیفتد. گذار به دموکراسی با چانه‌زنی آغاز می‌شود که سرآغاز جامعه مدنی و حکمفرمایی قانون است. اگر فرآیند چانه‌زنی موفقیت‌آمیز باشد، پیوند مردم با دولتشان را محکم می‌کند. چانه‌زنی یک فرآیند انتخاب جمعی حساس است که به‌وسیله آن، درباره تقاضاها و مطالبات رأی داده می‌شود و بازیگران اجتماع در این فرآیند، اعتماد می‌آموزند.

لازم نیست توده‌ها دموکراسی را مطالبه کنند تا دموکراسی اتفاق بیفتد. همان‌گونه که تیلی اشاره می‌کند، در ایجاد دموکراسی‌های مدرن، «تعداد اندک‌شماری از مشارکت‌کنندگان آگاهانه برای ایجاد نهادهای دموکراتیک تلاش می‌کردند (و گاهی تلاش هیچ‌یک آگاهانه نبود). با مشاهده فرآیند دموکراتیک کردن، ما شاهد فرآیندی آشفته، خلق‌الساعه و مبتنی بر تقلا هستیم که در آن، پیوستگی‌ها و تلاش‌های فزاینده عمدتاً از محدودیت‌های ناشی از درک‌های مشترک اما پنهان و روابط اجتماعی موجود پدید می‌آیند، نه از تصورات پیش‌گویانه برای آینده.»^(۴)

به‌طور خلاصه، دموکراسی اغلب پیامدی از پیش برنامه‌ریزی نشده (و برای بعضی ناخواسته) و مبارزه سیاسی درون اجتماع است، نه نتیجه مطلوب یک فرآیند چانه‌زنی.

از آنجا که دموکراسی اغلب از مبارزات سیاسی پرشور و حرارت پدید می‌آید، می‌تواند بی‌ثبات باشد و به‌خوبی تعریف نشده باشد و این در جاهایی مثل مصر آشکار است که در آن، کسانی که در حال حاضر، در سمت‌های دولتی کار می‌کنند، به قوانین رژیم سابق متکی‌اند. این نمونه آن چیزی است که تیلی به‌عنوان «دموکراسی‌زدایی» می‌شناسد. همچنین تفاوت بین یک شبکه اعتماد و گروه‌های اجتماعی دیگر را به‌روشنی مشخص می‌کند. آن گروه از مردمی که به‌طور موفقیت‌آمیز در مصر تظاهرات کردند، هیچ‌گونه معیارهای درونی، ارزش‌های منسجم، اعتماد متقابل و نیز قانون مجازاتی نداشتند که بتوان آن را در

حق عضوی از گروه که طبق اهداف آن گروه عمل نمی‌کند، اعمال کرد. تیلی هشدار می‌دهد که اگر پشتیبانی از یک شبکه اعتماد تنها منحصر به یک شبکه باشد، همان‌گونه که در مصر بین اخوان المسلمین و گروه‌های اجتماعی دیگر درگیری عمومی رخ داد، هر دموکراسی موجود با پدیده دموکراسی‌زدایی مواجه خواهد شد. دموکراسی نمی‌تواند فریب شبکه اعتمادی را تحمل کند که در رأس قدرت است. عدم شفافیت و دموکراسی‌زدایی موجب از دست رفتن حمایت شهروندان می‌شود که در این صورت، منابعشان از جمله ثروت، نیروی کار، حمایت معنوی و منابع طبیعی را پس می‌کشند. شبکه‌های اعتماد ممکن است به فعالیت‌های زیرزمینی بازگردند و رهبران‌شان امکان دارد بکوشند با اعمال زور، انسجامشان را حفظ کنند که موجب منحل شدن دموکراسی می‌شود. گفتمان ایدئولوژیک و توانایی همکاری برای حل مشکلات تضعیف می‌شود. اگر نظام سیاسی به توازن برنگردد، عملکرد بی‌دردسر دموکراسی ممکن است به خطر بیفتد. این اختلال‌ها در مراحل اولیه دموکراتیک کردن شاید غیرقابل اجتناب باشد. به همین دلیل، بهترین کار احتمالاً این است که آزمایش‌هایی در باره دموکراسی در سطح دولت اجتماع آغاز شود که در آن، با سهولت بیشتری می‌توان آشفته‌گی اولیه را تاب آورد تا چانه‌زنی به بخش پذیرفته‌شده فرآیند سیاسی تبدیل شود.

برای ایجاد تغییر در دولت، شبکه‌های اعتماد باید خود را با فرآیند سیاسی اجتماعی ادغام کنند. خودمختاری به دست آمده از راه مذاکره یا وساطت، اغلب یکی از گام‌های اولیه در این ادغام است. می‌توان به قبیله‌ها یا دیگر گروه‌های سرکوب‌شده خودمختاری داد که موجب توقف دشمنی می‌شود. در نهایت، این قبیله‌ها را می‌توان در یک گروه شهروندی بزرگ‌تر ادغام کرد. گروه‌های اعتماد در رأس قدرت ممکن است سازش‌هایی - از جمله واگذاری منابع و پایان دادن به اقدامات ضد دولتی - را در ازای سهمی از قدرت، به دولت پیشنهاد دهند. این کار

فقط در دولت‌های اجتماع‌محور امکان‌پذیر است. هرچه رابطه بین دولت و شبکه اعتماد بیشتر شود، انسجام و وابستگی متقابل توسعه می‌یابد. شبکه‌های اعتماد در دولت منفعتی به‌دست می‌آورند و دلیلی می‌یابند برای حفظ ثبات و کارکردن در داخل نظام سیاسی با هدف تغییر و بهبود. منافع و راهبردهای شبکه‌های اعتماد به موتورهای تغییر اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود.

دگرگونی‌های مداوم در ترکیب‌بندی قدرت، هم درون دولت‌های اجتماع‌محور و هم در بیرون از آن‌ها، نشان‌دهنده فرآیند دموکراتیک‌کردن است.

با این‌که به‌ندرت اتفاق می‌افتد، دموکراتیک‌کردن گاهی حتی «با ابتکار عمل صاحبان قدرت که در تلاش برای حفظ قدرتشان هستند»، رخ می‌دهد.

نخبگان حاکم اغلب مطالبات و تقاضاهای شبکه‌های اعتماد و گروه‌های اجتماعی دیگر را برای تقسیم قدرت نمی‌پذیرند. در یک دولت اجتماع‌محور با عملکرد خوب، شبکه‌های اعتماد قوی، دوراندیش، متعهد و منسجم می‌توانند به‌طور مؤثر با موقعیت نخبگان مقابله کنند. پیش‌شرط تدوین یک فرآیند دموکراتیک در درون اجتماع کوچک، رضایت نخبگان نیست، بلکه مشارکت شبکه اعتماد است. مبارزه سیاسی عمومی که با شبکه‌های اعتماد مستحکم همراه شود، می‌تواند از ادغام این شبکه‌ها در یک ساختار سیاسی عمومی جدید حمایت کند. در چنین ساختارهایی، قدرت نخبگان یا ساختارهای خودمختار می‌تواند پایین‌تر قرار گیرد و قدرت می‌تواند به‌طور گسترده‌تری توزیع شود و نوعی همکاری شهروند/دولت را که متقابلاً برای هر دو طرف الزام‌آور باشد، به‌وجود آورد.

این همکاری هم ضامن مزایای بالادستی‌هاست و هم ضامن مزایای پایین‌دستی‌ها و ساختار دولت پویا و انعطاف‌پذیری را به‌وجود می‌آورد که بهتر و بیشتر به مردم خدمت می‌کند.

همچنین در مورد مشروعیت دولت محلی، شهروندان این مشروعیت را در واقع «پیش‌خرد» می‌کنند و چون چنین شود، کنترل دولت مرکزی به‌دست نیروهای

مسلح و با خشونت کاهش خواهد یافت.

رقابت بین دولت‌های محلی اجتماع‌محور برای دسترسی به منابع، به کاهش نابرابری بی‌قید و شرط در سیاست عمومی خواهد انجامید. ضمانت‌های خارجی افزایش می‌یابد، وابستگی متقابل رشد می‌کند و توان دولت گسترده‌تر خواهد شد.

«در درازمدت، افزایش ظرفیت یا توان دولت و رایزنی محافظت‌شده یکدیگر را تقویت می‌کنند و در همان حال که از یک‌سو گسترش توان دولت موجب مقاومت، چانه‌زنی و توافق‌های مشروط می‌شود، از سوی دیگر، رایزنی محافظت‌شده موجب ترغیب تقاضا برای گسترش مداخله دولت می‌شود که به افزایش ظرفیت کمک می‌کند.

اگر توان یا ظرفیت فراوان دولت نمودار یا معرف دموکراسی نباشد، به‌ظر می‌رسد که دست‌کم شرط لازم برای دموکراسی در مقیاس کلان تقریباً ضروری است»⁽⁵⁾ جامعه مدنی براساس قراردادی اجتماعی و در پیوند باسطحی از اعتماد در درون اجتماع پایه‌ریزی می‌شود. اعتمادی که در شبکه‌های اعتماد وجود دارد، اساس یک اعتماد اجتماعی بزرگ‌تر است که از فرآیند سیاسی دولت‌های اجتماع‌محور پدید می‌آید. اعتماد اجتماعی که از تعامل و فزونی چانه‌زنی در حوزه سیاسی سرچشمه می‌گیرد، شهروندان را در درک وابستگی متقابلشان و نیز جست‌وجوی ارزش‌ها و منافع فردی و گروهی‌شان به یکدیگر پیوند می‌دهد. فقط در این صورت است که یک دولت دموکراتیک واقعی می‌تواند محقق شود.

یک فرصت بی‌سابقه

تغییرات اجتماعی سیاسی بنیادین که خاورمیانه و شمال آفریقا را به سرعت دگرگون می‌کند، فرصت بی‌سابقه‌ای برای بشریت به‌وجود می‌آورد تا شکل‌های مؤثرتر و مشارکتی‌تر دموکراسی را به آزمایش بگذارد. درحقیقت، آزادی و پشتیبانی عرضه‌شده توسط چنین دولتی بود که در رشد چشمگیر خلاقیت و

اقتصاد در دوران طلایی ایران نقش حیاتی داشت.

اکنون، این اجتماع‌ها می‌توانند به‌عنوان رشته پیوندی برای یک دموکراسی مشارکتی حقیقی عمل کنند که خلاقیت، رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی به‌وجود می‌آورد. الگوی حاکمیت اجتماع‌محور که در این جا پیشنهاد شد، جایگزین قدرتمندی برای الگوی لیبرال دموکراتیک در دموکراسی غیرمستقیم که بر منافع خاص پایه‌ریزی شده، ارائه می‌دهد. در نظام اجتماع‌محور، دولت‌های محلی تمام خدمات دولتی مستقیم را که ماهیت محلی دارند، ارائه می‌کنند. حاکمیت اجتماع‌محور در ساختار خود، هماهنگی بسیار بیشتری با تاریخ غنی شهرنشینی، جغرافیای طبیعی و حقایق اجتماعی سیاسی فعلی در منطقه منا دارد. این الگو به‌جای تقلید و اقتباس ناقص شکل فعلی حاکمیت غربی، بر مبنای فرهنگ جماعت‌باور منطقه استوار است.

نتیجه‌گیری

تکامل الگوهای حکومت از عهد باستان تا عصر جدید نتیجه نوآوری‌های انسان در هنر «جامعه‌سازی» است. تغییر الگوی حکومت در توسعه سیاسی اجتماعی انسان، پیامدهای بسیاری داشته است؛ اما ایجاد چنین تغییرات کارسازی دشوار است. طی هزاران سال تمدن بشری، این‌گونه دگرگونی‌ها اندک بوده است. جوامع موفق در قرون متمادی، دلیلی برای پذیرش تغییر بنیادین در نظم سیاسی دولت‌های خود نداشته‌اند.

در واقع، از عصر بُرنز تا عصر جدید، در ساختار دولت یا حکومت، ما شاهد تنها سه الگو بوده‌ایم: ۱. پادشاهی یا حکومت مطلقه. ۲. امپراتوری‌های چندفرهنگی. و ۳. دولت مُدرن که مُشخصه آن تفکیک قوا و حکومت قانون در سطح ملی است. اما حقیقت تلخ این‌که خیزش‌های اجتماعی و به‌اصطلاح «انقلاب»‌های خواستار نظم اجتماعی پیشرفته، معمولاً به ساختارهای حکومتی و واقعیت‌های اجتماعی

اقتصادی دیگری منجر می‌شوند که شباهت فراوانی به همان نظم سیاسی سابق دارند و در ایجاد دگرگونی دلخواه اجتماعی ناتوان‌اند.

فرمانروایان خودکامه در گذشته، از عصر بُرنز به بعد، هزاران سال هدفی ساده داشتند: یکسان‌سازی فرهنگ سرزمین‌های تصرف‌شده با فرهنگ خود، یا نابود کردن آن فرهنگ‌ها و تحمیل فرهنگشان به آن قلمروها.

حدود دوهزار و پانصد سال پیش، پیدایش نظم سیاسی امپراتوری در این رویکرد، تغییری بنیادین به‌وجود آورد. فرمانروایان آینده‌نگر که سرآمدشان کوروش بزرگ است، شروع کردند به درک این واقعیت که: ایجاد ساختار سیاسی قادر به اعمال حاکمیت بر جوامع گوناگون بشری، امکان‌پذیر است.

این نمونه از امپراتوری بر درک انسان از رشد سیاسی و اجتماعی اقتصادی، اثر ماندگاری باقی گذاشت. همچنین نمایانگر نقطه‌عطف مهمی در تاریخ سیاسی بشر و سرآغاز جدیدی در زمینه پیشرفت اوست: رواداری یا تساهل با دیگران.

کوروش بزرگ در قرن پنجم پیش از میلاد، به این «نخستین تغییر تاریخی در حاکمیت» اندیشید. او و داریوش بزرگ اولین «امپراتوری»‌ای را بنیان نهادند که ایده‌آل‌های دینی و فرهنگی ملت‌های دیگر را، در ازای همکاری اقتصادی و سیاسی آنان، تحمل می‌کرد. تلاش‌هایشان بی‌گمان پیامدهای گسترده‌ای به‌همراه داشت.

در ایران، این نوع تازه حاکمیت بزرگ‌ترین اجتماع متنوع و متشکل از مردم گوناگونی را به‌وجود آورد که تا آن زمان وجود داشت و موجب شکوفایی، رشد و نوآوری چشمگیر فرهنگ در درون آن امپراتوری شد. این شکل جدید دولت از شرق تا سلسله «کین» در چین و از غرب تا روم گسترش یافت و امپراتوری روم را بر آن داشت که ساختار سیاسی مشابهی را بنیان نهد. بعدها، امپراتوری بریتانیا نیز از همان روش پیروی کرد. نظام‌های سیاسی این امپراتوری‌های چندفرهنگی از نظر تحمل دین و فرهنگ ملت‌های تحت‌سلطه‌شان، قابل‌ملاحظه بود.

به‌طور خلاصه، تحمل «خودبیانگری ملی» نوآوری ساده‌ای بود که تشکیل این نهادهای سیاسی بزرگ را ممکن ساخت؛ نهادهایی که بیش از دوهزار سال به رشد بشر کمک‌های فراوانی کرده‌اند.

در قرن هجدهم، مستعمره‌های بریتانیا در آمریکا - که به‌دست اروپاییانی ساخته شده بودند که از آزارهای دینی در کشورهای خودشان گریخته بودند - از زیر یوغ سلطهٔ امپراتوری بریتانیا آزاد شدند و «دولت مدرن» را بنیان نهادند. بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا به‌دلیل سابقهٔ تاریخی‌شان در تجربهٔ آزار دینی در اروپا و وضعیت تحت استعمارشان، از ایدهٔ یک دولت روادار یا تحمل‌پذیر و آزادی مذهب استقبال کردند. دولت مدرنی که به‌وجود آوردند این ارزش‌ها را به افراد تعمیم داد و این دیدگاه را که «شهروندان رعیت امپراتوری‌اند»، منسوخ کرد و شهروندانی آزاد با حقوق مسلم تربیت کرد که حاکم بر سرنوشت خود و حکومتشان بودند. این دومین تغییر مهم در الگوی حکومت در جهان است. شهروندان این جمهوری جدید با حقوق و آزادی محافظت‌شده در مدتی کمتر از صد و پنجاه سال، قدرتمندترین دولت و کشور را در تاریخ جهان به‌وجود آوردند که دستاوردی بی‌سابقه بود.

در زمان حکومت کوروش، سرزمین پارس دولتی کوچک و بی‌اهمیت و دور از رقیبان قدرتمند بود. با این حال، کوروش و داریوش با استفاده از اصل رواداری و همکاری - به‌عنوان اصل اساسی در تشکیل امپراتوری - توانستند بزرگ‌ترین امپراتوری جهان را براساس گردهم آوردن اجتماع‌هایی که درون ساختار دولتی واحد، باهم همکاری می‌کردند، تأسیس کنند.

پدران مؤسس ایالات متحده آمریکا با قراردادن دو اصل «شهروندی آزاد» و «تحمل حقوق و عقاید دیگران» در مرکز جمهوری جدید، برای تدوین قانون اساسی‌شان، از الگوی رواداری کوروش پیروی کردند. در مدت نسبتاً کوتاهی، این اصول پایگاه مستعمرهٔ دوارفتاده‌ای را به تمدنی قدرتمند تبدیل کرد.

با این حال، تاریخ نشان داده است که ظرفیت بشر برای درک دولت و نیز انتظاراتش از آن همواره تغییر می‌کند. در نتیجه، ساختار اجتماعی قدیمی در نهایت، باید جایگزینی بیابد. در دولت مدرن، تأثیر فسادآور شرکت‌های قدرتمند دموکراسی را ناکارآمد کرده است. حکومت به الگوی جدیدی نیاز دارد، اما این الگو احتمالاً از قدرتمندترین دولت‌های مدرن نشأت نمی‌گیرد. در حقیقت، شایان ذکر است که نهادهای سیاسی تثبیت‌شده و قدرتمند تغییر اجتماعی معنادار را به‌ندرت آزمایش کرده‌اند. دلیل ساده‌ای برای این موضوع وجود دارد: چنین آزمایشی می‌تواند به جابه‌جایی قدرت بینجامد و کسانی که قدرت زیادی در دست دارند، به‌ندرت آن را داوطلبانه واگذار می‌کنند. به‌همین دلیل، دولت‌های نوبنیاد با درجه کمتری از سازماندهی و ساختار قدرت کمتر تثبیت‌شده، اغلب همچون آزمایشگاه‌هایی برای ایجاد الگوهای سیاسی جدید عمل می‌کنند.

برآمدن فرهنگ و فناوری جهانی بیش از هر زمان دیگری برای فرد این امکان را فراهم کرده است که بر جامعه تأثیر مثبت بگذارد. به‌همین دلیل، نظم اجتماعی جدید احتمالاً براساس الگوهای خواهد بود که به تعداد بسیار بیشتری از شهروندان اجازه دهد قدرت بگیرند، از نوآوری در حل مشکلات استفاده کنند و خلاقیتشان را به نفع بشریت به کار بیندازند.

تاریخ همچنین نشان داده است که هر کشور کوچک و بی‌اهمیتی که مشکلات اجتماعی بازدارنده را حل کند، برای مدت زیادی کوچک و بی‌اهمیت نخواهد ماند. مهم‌ترین عوامل تغییر بسیار ساده‌اند: تحمل تنوع آرا و اعتماد شهروندان آزاد جامعه که برای بسط خلاقیت افراد توسط مسئولان محلی تغذیه یا پرورده شود. اجرای چنین تمهیداتی در بسیاری از ملت‌ها شدنی است و ملت‌هایی که از فرصت استفاده کنند، پاداش آن را دریافت خواهند کرد. دولت‌هایی که در حال حاضر، قدرت اندکی دارند، پسا که بتوانند در آینده، قدرت زیادی داشته باشند. روشن است که آن الگویی از حکومت که ما در این کتاب پیشنهاد کرده‌ایم،

نوعی تکامل ساده از دولت مدرن فعلی است. ما معتقدیم که عوامل شتاب برای انتقال به الگوی دیگر در حال افزایش است: الگویی که در آن، به یکایک شهروندان آزاد اعتماد و قدرت داده می‌شود تا به‌طور کامل به رشد و شکوفایی بالقوه خود برسند و در مقام اعضای اجتماع برای نیازهای خود پشتیبانی کامل دریافت کنند.

انتخاب الگوی پیشنهادی ما اجتماع‌هایی را به‌وجود خواهد آورد که در آن، حکومت موانع بوروکراتیک و اجتماعی کمتری برای تحقق خلاقیت و خواست‌های مردم ایجاد خواهد کرد. این اجتماع‌ها براساس مجموعه‌ای مشترک از اندیشه‌ها و اصول ساده تشکیل خواهند شد و تنوع آرای فردی تحمل و گرمی داشته خواهد شد. شهروندان محلی که به آن‌ها قدرت داده شده است، مسئول ایجاد دولت‌ها و اقتصادهایی پاسخ‌گو و مستقر در محل خواهند بود؛ اقتصادهایی که برخلاف اقتصاد دولت مدرن و بسیار متمرکز فعلی هستند که تمام منابع را از دور کنترل می‌کند و برای حفظ سلطه خود می‌باید تنوع آرا و خلاقیت فردی را نیز زیر سلطه داشته باشد.

اِعمال تغییرات ساده‌ای که پیشنهاد کرده‌ایم، می‌تواند به سلاح قدرتمندی تبدیل شود برای ایجاد دولت‌هایی قوی، باتدبیر و توانمند.

دیر یا زود، جانشینی برای دولت مدرن به‌وجود خواهد آمد. به‌احتمال زیاد، این الگوی جانشین از جامعه‌ای پویا با ظرفیت قدرت دادن به شهروندان خلاقش به‌وجود خواهد آمد و به نیروی اجتماعی و فرهنگی غالب در آینده تبدیل خواهد شد. اگر ایران و ملت‌های منطقه‌ی منا این الگو را انتخاب کنند، پیش‌تاز خواهند بود.

یادداشت‌ها

مقدمه:

۱. یان موریس، چرا غرب حکومت می‌کند: الگوی تاریخ و آنچه درمورد آینده آشکار می‌سازد (نیویورک: فرار، استراوس و گیروکس، نیویورک، ۲۰۱۰).

فصل یکم:

۱. تاریخ اجتماعی ایران دوره‌های تاریک بسیاری را در بردارد. پژوهش این فصل به‌عنوان کار جداگانه‌ای در باره تاریخ اجتماعی ایران انجام شد که بعداً منتشر خواهد شد. ما تصمیم گرفتیم از ارائه منابعمان برای مشاهده‌های تاریخی که از منابع اصلی و اولیه گرفته شده و از تمرکز این کتاب می‌کاهد، صرف‌نظر کنیم.
۲. ادوارد سعید، شرق‌شناسی (نیویورک: Vintage Books، ۱۹۷۹).
۳. ژنرال سیر پرسی مولزورث سایکس، ترجمه م. ت. داغی گیلانی، دنیای کتاب، تاریخ سرزمین پارس (تهران، علمی، ۱۹۸۸).

فصل دوم

۱. تحلیل این فصل مرهون لین ه. یلسون، «تأثیر اکتشاف بر اروپا»، برنامه درسی تاریخ جهان است. (لارنس، کانزاس: گروه تاریخ دانشگاه کانزاس، ۲۶ فوریه ۱۹۶۸).

(<http://vlib.iue.it/carrie/reference/worldhistory/sections/19impact.html>)

۲. ماکس وبر، اقتصاد و جامعه (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۷۸).

۳. کریستوفر پیرسون، دولت مدرن (لندن: Routledge، ۱۹۹۶).

(<http://psi424.cankaya.edu.tr/uploads/files/Pierson%20The%20Modern%202nd%20ed.PDF>)

۴. هارولد لازکی، *اقتدار در دولت مدرن* (انتشارات دانشگاه پیل، ۱۹۱۹)، تجدید چاپ توسط Batoche Books، کیچنر، انتاریو، ۲۰۰۰
۵. هیلتون ل. روت، *سرچشمه امتیاز: بنیان‌های سیاسی بازارها در رژیم سابق فرانسه و انگلیس*، (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۹۴)،
<http://ark.cdlib.org/ark:/13000030/ftl1779n74g>
۶. کارل پولانی، *تحول بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی دوران ما* (بوستون، انتشارات بیکن، ۲۰۰۱).
۷. همان: ۳۸
۸. همان: ۳۹
۹. رابرت ل. هیلبرونر، *فیلسوفان این جهانی* (نیویورک: سیمون و شوستر، ۱۹۵۳)، صفحه ۱۹
۱۰. مونتسکیو، روح قوانین، ترجمه ت. ناگنت، بازبینی ج. و. پریچارد (لندن: G. Bell & Sons، ۱۹۴۹).
۱۱. همان، ج دوم، بخش ۲
۱۲. همان، ج یازدهم، بخش ۶
۱۳. همان، ج نهم، بخش ۶
۱۴. قدرت قانون‌گذاری قوانین را تصویب می‌کند، قدرت اجرایی «جنگ یا صلح ایجاد می‌کند، سفیر اعزام می‌کند یا سفیران خارجی را می‌پذیرد، امنیت عمومی را برقرار می‌کند و در برابر تجاوزها آماده می‌شود» و قوه قضائیه نوع خاصی از قدرت اجرایی است که به دعوای مدنی و مجازات کیفری می‌پردازد. «اگر فقط یک نفر یا یک دستگاه، چه از اشراف باشد، چه از مردم، این سه قدرت تصویب قوانین، اجرای تصمیم‌های عمومی و محاکمه دعوای افراد را به کار گیرد، همه چیز به پایان خواهد رسید». (همچنین، ج نهم، بخش ۶).
۱۵. همان، فصل ۶.
۱۶. همان، فصل ۶
۱۷. همان، فصل ۶
۱۸. کارل مارکس، *مانیفست حزب کمونیست* (۱۸۴۸)،
<http://www.marx.org/Archive/1848-CM>، صفحه ۲.
۱۹. همان.
۲۰. موری فورسیت، «الکساندر همیلتون، جان جی و جیمز مدیسون: طرفداران حکومت فدرال»، *چهره‌های برجسته سیاست: همیلتون تا میل، ویرایش م. فورسیت، م. کینز-سپیر*

و ج. هافمن (نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۳)، صفحات ۳۶-۳۷

۲۱. همان، ۳۶-۳۷

۲۲. این شرط بعداً تغییر یافت تا انتخابات مستقیم سناتورها مجاز شود.

۲۳. هنوز یک مسأله دیگر در تعیین سهم نماینده‌های اختصاص‌یافته به هر ایالت باید بررسی می‌شد: آیا برده‌ها باید شمارش می‌شدند و در این صورت، چگونه؟ واضح است که آن‌ها شهروند نبودند و حق رأی به آن‌ها داده نمی‌شد. مسأله با توافق به شمارش هر برده به‌عنوان سه‌پنجم یک نفر در تخصیص نماینده‌ها حل شد. این نظام «شمارش» با تصویب اصلاحیه سیزدهم که برده‌داری را لغو کرد، باطل شد.

۲۴. این دستگاه از نمایندگانی از هر ایالت تشکیل می‌شود که تعدادشان معادل تعداد کل سناتورها و نمایندگان مجلس است و قوه مقننه هر ایالت آن‌ها را انتخاب می‌کند. در صورتی که هیچ کاندیدایی اکثریت آرا را دریافت نکند، مجلس نمایندگان حق دارد مقام ارشد اجرایی را انتخاب کند. درحالی‌که این سنت هنوز به‌طور رسمی اجرا می‌شود، رأی دهندگان هر ایالت رأی‌هایشان را طبق رأی محبوب آن ایالت در صندوق‌ها می‌اندازند. این مسأله که مجمع‌گزینه‌ندگان باید لغو شود یا نه، هنوز مورد مناقشه است.

۲۵. فورسیت، «همیلتون، جی و مدیسون»، صفحه ۱۷

۲۶. این امر همچنین نیازمند دوسوم آرای هر دو مجلس کنگره است.

۲۷. همان‌گونه که اشاره شد، شکل اولیه اجراشده لایحه حقوق بشر برای شهروندان فقط درباره ارتباطشان با دولت فدرال کاربرد داشت. با گذشت زمان، دادگاه عالی با استفاده از بند حمایت برابر در اصلاحیه چهاردهم به‌عنوان مبنا، به‌تدریج بسیاری از این حقوق را «الحاق کرد» تا درباره ارتباط شهروندان با دولت‌های ایالتی نیز کاربرد داشته باشد. این فرآیند تا اواخر دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت.

۲۸. این البته مشخصاً شکل بسیار ساده‌شده بحث‌های پیچیده و گاهی متناقض لاک و روسو است.

۲۹. دنیل د. راجرز، «آگاهی از حقوق در تاریخ آمریکا»، لایحه حقوق بشر در تاریخ آمریکا، ویرایش د. ج. برادنیر و ج. و. الی (بلومینگتون: انتشارات دانشگاه ایندیانا، ۲۰۰۸)، صفحات ۱۳-۱۴

۳۰. اصلاحیه سیزدهم در سال ۱۸۶۵ تصویب شد. در میان همه شروط، اصلاحیه چهاردهم (۱۸۶۸) این بیانیه حساس را در برمی‌گیرد: هیچ ایالتی «نباید هیچ قانونی را تصویب کند یا به اجرا بگذارد که امتیازها یا مصونیت‌های شهروندان ایالات متحد آمریکا را محدود کند؛

همچنین، هیچ ایالتی نباید بدون رسیدگی شایسته قانون، هیچ کس را از زندگی، آزادی یا مالکیت محروم کند و نیز نباید حمایت برابر قانون را از هیچ کس در حوزه صلاحیت قضایی اش دریغ کند». اصلاحیه پانزدهم (۱۸۷۰) قید کرد که «حقوق شهروندان ایالات متحد آمریکا برای رأی دادن نباید به دست ایالات متحد آمریکا یا هیچ ایالتی به علت نژاد، رنگ یا وضعیت سابق بردگی محدود شود» و «کنگره اختیار اجرای این ماده را با قانون گذاری مناسب خواهد داشت». اصلاحیه نوزدهم به زنان حق رأی داد (۱۹۲۰).

۳۱. راجرز، «آگاهی از حقوق»، صفحه ۱۴

۳۲. راجرز، «آگاهی از حقوق»، صفحه ۹

۳۳. راجرز، «آگاهی از حقوق»، صفحه ۱۶-۱۷

۳۴. برای نمونه، دادگاه حکم صادر می کرد که یک مُتل با مالک خصوصی که در یک بزرگراه بین ایالتی قرار دارد یا رستورانی که از یک ایالت دیگر کالا می خرد در بازرگانی بین ایالتی شرکت دارند و این فعالیتی است که تعیین مقررات برای آن در ماده سوم قانون اساسی به کنگره داده شد. همراه با بخشی از اصلاحیه چهاردهم که «حمایت برابر» همه شهروندان را پیش بینی می کند، دولت فدرال توانست قانون ایالتی را که جداسازی یا تبعیض را در بخش خصوصی مجاز می داشت، باطل کند.

۳۵. تا زمانی که دادگاه در سال ۱۹۶۶ (پرونده گریزولد علیه کانکتیکت) حکم صادر کند که اقدام کانکتیکت مساوی تعدی غیرقانونی ایالت به حوزه ای از زندگی است که به طور منطقی انتظار می رود در آن حریم خصوصی وجود داشته باشد، کانکتیکت فروش هرگونه لوازم و داروهای ضدبارداری را - حتی به زوج های متأهل - منع کرده بود.

۳۶. یک استثنای آشکار آن مضایقه همه جانبه حقوق، ازدست دادن املاک و اقامت اجباری و ناخواسته در اردوگاه های جابه جایی برای بیش از صد هزار نفر با اصلیت ژاپنی (که دوسوم آنها شهروند ایالات متحد آمریکا بودند) بین سال های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۵ است. هدف اصلی اقامت اجباری که طبق دستور اجرایی رئیس جمهور روزولت انجام شد، ساکنان ساحل اقیانوس آرام بود؛ اما بر منطقه های دیگر نیز تأثیر گذاشت. کسانی که انتخاب شدند تا به «اردوگاه های جابه جایی» بروند که مشخصه اصلی آنها سرپناه، بهداشت و امکانات آشپزی ناکافی بود با اطلاعات قبلی کوتاه مدتی که اغلب فقط به آنها فرصت می داد لباس هایشان را بر دوش بگیرند، از خانه هایشان بیرون رانده شدند.

فصل سوم

۱. ریچارد ن. کوپر، «مشکلات پروتکل»، مجلهٔ هاوارد (۲۰۰۲)
<http://harvardmagazine.com/2002/11/problems-with-the-protocol>.
۲. جِس م. کرانیچ، «شخص» شرکتی: رویکرد تحلیلی جدید به‌روش مخدوش تفسیر قانون اساسی»، ژورنال حقوق شیکاگو چاپ دانشگاه لیولا، شماره ۳۷ (۲۰۰۵)، صفحات ۶۷-۶۸
۳. همان، صفحهٔ ۷۰
۴. همان، صفحهٔ ۷۷
۵. همان، صفحهٔ ۷۷
۶. آدولف پرل و گاردینر مینز، شرکت مدرن و مالکیت خصوصی (نیویورک: هارکورت بریس، بازبینی و ویرایش شده، ۱۹۶۸).
۷. آدام لیپتک، «انتخابات آمریکا، غرق در سیل پول نقد شرکت‌ها»، شیکاگو تریبیون (۲۲ ژانویه ۲۰۱۰)،
<http://www.commondreams.org/headline/2010/08/02-0>
۸. همان.
۹. تام همبرگر، «قاضیان با رأی ۵ به ۴، حدود هزینه‌های سیاسی شرکت‌ها را رد می‌کنند»، نیویورک تایمز (۲ آگوست ۲۰۰۲)،
<http://www.nytimes.com/2010/01/22/us/politics/22>.
۱۰. سارا اندرسون و جان کاونان، ۲۰۰ مورد اول: افزایش قدرت جهانی شرکت‌ها (واشینگتن دی. سی: موسسه مطالعات سیاست، ۲۰۰۰)، صفحهٔ ۱.
۱۱. آدام توکر، «چیزی رخ داد: حاکمیت و ادغام اروپا»، دومین کنفرانس دستیاران آموزشی مهمان موسسهٔ علوم انسانی (وین، ۲۰۰۱).
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. آلن پله، «حاکمیت دولت و دفاع از حقوق بشر اساسی: چشم‌انداز بین‌المللی»، مقالات پوگواش، شماره ۲ (۲۰۰۰)، صفحات ۳۷-۴۵
۱۵. توماس ل. فریدمن، جهان صاف است: خلاصهٔ تاریخ قرن بیست‌ویکم، مصاحبه‌کننده: جون ج. میرز (شورای کارنگی، ۲۰۰۵)،
<http://www.cceia.org/resources/transcripts/5134>.

۱۶. دیوید م. کوتز، «بحران مالی و اقتصادی سرمایه‌داری نئولیبرال»، بررسی اقتصاد سیاسی افراطی، شماره ۴۱ (۲۰۰۹)، صفحه ۳۰۷.
۱۷. همان، صفحه ۳۰۶.
۱۸. همان.
۱۹. همان، صفحات ۳۰۸-۳۰۹.
۲۰. همان، صفحه ۳۱۲.
۲۱. جاکوب، س. هکر و پل گیرسون، سیاست برنده همه چیز را می‌برد (نیویورک: سیمون و شوستر، ۲۰۱۰)، صفحه ۲۹۰.
۲۲. جاکوب، س. هکر، «فناوری و امور جاری»، مصاحبه کننده: چارلی رز، رادیوی عمومی ملی (۲۵ اکتبر ۲۰۱۰).
۲۳. توماس س. کان، ساختار انقلاب‌های علمی (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۶۲)، صفحات ۷۴-۸۴.
۲۴. کوپر، «مشکلات پروتکل».
۲۵. کوپر، «مشکلات پروتکل».
۲۶. گای رز، «تعریف جنگ علیه تروریسم»، رادیوی عمومی ملی، بررسی همه‌چیز (۱ نوامبر ۲۰۰۶).
۲۷. توکر، «چیزی رخ داد».
۲۸. کان، ساختار انقلاب‌های علمی، صفحه ۲۹.
۲۹. همان، صفحه ۹۲.
۳۰. مورر کلاین، «انقلاب فناوری»، موسسه پژوهشی سیاست خارجی، شماره ۱۳ (۲۰۰۸)، <http://www.fpri.org/articles/2008/07/technologicalrevolution> صفحات ۶-۵.
۳۱. عبارت از نمایشنامه «توفان» شکسپیر، پرده ۵، صحنه ۱، گرفته شده و نام رمان پادآرمانی الدس‌هاکسلی نیز هست.
۳۲. کلاین، «انقلاب فناوری»، صفحات ۵-۶.
۳۳. این بخش تحلیل شومپیتر از دو اثر گرفته شده: یوزف ا. شومپیتر، «بی‌ثباتی سرمایه‌داری»، ژورنال اکونومیک، شماره ۳۸ (۱۹۲۸)، صفحات ۳۶۱-۳۸۶، <http://www.jstor.org/stable/2224315> و یوزف ا. شومپیتر، نظریه توسعه اقتصادی، ترجمه ردورس اوپیز (نیو برانزویک، انتشارات ترنزکشنز، ۱۹۳۴).

۳۴. جرارد فیشر، الیسا جیاکاردی، هل اِدِن، ماسانوری سوگیموت و یانون یی، «فراسوی گزینه‌های دوتایی: ادغام خلاقیت فردی و اجتماعی»، ژورنال بین‌المللی مطالعات انسان- کامپیوتر، شماره ۶۳ (۲۰۰۵)، صفحه ۴۸۲.

www.elsevier.com/locate/ijhes

۳۵. راجر وِتنهال، «مداخله مدنی، تمرکززدایی و دموکراسی محلی: برخی پرسش‌ها و مسائل»، مقاله ارائه شده به گردهمایی مدنی جهان (سئول، کره جنوبی، ۲۰۰۹)، <http://unpan.un.org/intradoc/groups/public/documents/un-dpadm/unpan039945>.

۳۶. آنتونی گیدنز، راه سوم و منتقدان آن (انتشارات آکسفورد پولیتی: ۲۰۰۰).
۳۷. هربرت وِرلین، «اجتماع: صاحب‌کار یا مشتری؟ - بررسی ادبیات»، مدیریت دولتی و توسعه، شماره ۴ (۱۹۸۹)، صفحات ۴۴۷-۴۵۷.

فصل چهارم

۱. الفارابی، نوشته‌های سیاسی: «گزیده کلمات قصار» و متن‌های دیگر، ترجمه و شرح چارلز ای. باترفیلد (ایتاکا: انتشارات دانشگاه کورنل، ۲۰۰۱).

۲. چارلز تیلی، اعتماد و حکومت، (نیویورک: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۰۵)، صفحه ۳۳.

۳. همان، صفحه ۱۰۰

۴. همان، صفحات ۱۰۰-۱۴۹.

فهرست اعلام

اسلام, ۴۳, ۴۲, ۴۱, ۴۰, ۳۲, ۳۰, ۹, ۵,	۱
۶۳, ۵۸, ۵۷, ۵۶, ۵۲, ۵۰, ۴۹, ۴۴,	ابن سینا..... ۷۲, ۶۹, ۶۶
۷۶, ۷۴, ۷۲, ۷۱, ۶۹, ۶۷, ۶۶, ۶۵,	ابن رشد..... ۷۲
۱۳۶, ۸۶, ۸۱, ۷۷,	ابوالحسن الاشعری..... ۶۵
اسلام‌گرایی..... ۳۲	ابوبکر..... ۴۵, ۴۳, ۴۲, ۴۱
اسلاو..... ۴۷	ابوحامدمحمدبن محمدالغزالی..... ۶۸
اسماعیلی..... ۷۴, ۶۷	ابوریحان بیرونی..... ۶۶
اشراف‌سالاری..... ۵۰	ابومسلم..... ۵۶, ۵۵, ۵۱, ۴۴
اشعریت..... ۷۰, ۶۶, ۶۵	احمد میرفخرایی..... ۱۰
افلاطون... ۶۰, ۵۴, ۵۲, ۵۱, ۴۷, ۲۸, ۵,	/حیاءعلومالدین..... ۶۹
المنصور..... ۵۶	اخوان الصفا..... ۶۹
الهیات..... ۷۱, ۶۹, ۶۶, ۶۲, ۵۴	ادم اسمیت..... ۱۰۹, ۹۵, ۹۳
امپریالیسم..... ۷۷	ارتداد..... ۴۱
اهل سنت..... ۵۶	اروپا, ۶۷, ۴۷, ۳۱, ۲۹, ۲۸, ۲۱, ۱۴, ۶,
اهل فتوت..... ۶۷	۱۱۴, ۱۰۸, ۸۷, ۸۶, ۸۵, ۷۷, ۷۶,
ایرانیان, ۴۰, ۳۶, ۳۲, ۳۰, ۲۹, ۲۷, ۱۸,	۱۷۰, ۱۶۶, ۱۶۲, ۱۳۷, ۱۳۶, ۱۱۶
۵۳, ۵۱, ۵۰, ۴۵, ۴۴, ۴۳, ۴۲, ۴۱,	استخر..... ۶۰, ۴۵
۸۰, ۷۸, ۷۷, ۷۶, ۷۱, ۶۷, ۶۳, ۵۶,	اسکندر کبیر..... ۷۹

محور امید / چشم اندازی برای ...	۱۶۸
پانتیا ۳۵, ۳۹	۸۱, ۱۲۶
پرسپولیس ۳۷	ایزابلا ۷۶
پرویز ۳۹, ۴۰, ۴۳, ۴۴	ایزابلا ۸۶
پریچهر ۱۰	اینترنت اکسپلورر ۱۱۹
پشتون افغانی ۷۶	آ
پل استیونز ۱۱۱	آراگون ۸۶
پیروز ۴۷, ۵۲	آرامگاه داریوش ۳۷
پینوشه ۱۱۶	آریاناهافینگتون ۱۲۳
ت	آریایی ۵, ۲۹, ۳۰, ۷۹, ۸۰
تامس فریدمن ۱۱۸	آشور ۳۳, ۳۴
تبوک ۴۱	آکادمی ۵, ۲۸, ۴۷, ۵۱, ۵۲, ۵۴, ۶۰
ترک‌های عثمانی ۷۵	آلبویه ۵۹
تصوف ۶۷, ۶۹	آلان‌ها ۴۷
تورات ۳۵, ۸۰	آلمانی‌ها ۲۹
تهافت التهافه ۷۲	آنتونیم. کندی ۱۱۱
تهافت الفلاسفه ۶۹	ب
تیسفون ۴۰, ۴۸, ۶۰	بارون دو مونتسکیو ۹۱
تیمور گورکانی ۷۳	بربرها ۴۷
تئودوسیوس ۴۷	بلغارها ۴۷
ج	بوروکراسی ۸۸, ۱۴۱, ۱۴۳
جان انلتیس ۱۰	بهار عربی ۱۶, ۱۹, ۱۳۶
جان لاک ۹۱	بهرام چوبین ۳۸
جس کرانیچ ۱۱۰	بهزادان پور ۵۵
جنبش "تی پارتی" ۱۲۲	بیل گیتس ۱۵
جنبش زنان ۱۰۳	بیل ۱۰۰
جنبش سبز ۱۹, ۱۳۶	پ
جنگ بویب ۴۲	پارس ۳۴, ۳۵, ۳۸, ۳۹, ۱۶۳, ۱۶۶

فهرست اعلام	۱۶۹
جنگ جسر..... ۴۲	خوارزمی..... ۶۲, ۶۳, ۶۴
جنگ ذات السلاسل..... ۴۲	د
جنگ قادسیه..... ۵۲	دارالسلام..... ۳۹
جنگ نهاوند..... ۴۳, ۴۴, ۵۲	داریوش..... ۵, ۳۳, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۵۶
جنگ‌های رده..... ۴۱	۱۶۳, ۱۶۲, ۸۰, ۶۱
جولیوس سزار..... ۳۵, ۷۹	درویشان..... ۵۶
چ	دریوهوش..... ۵۶
چارلزای. باترفیلد I..... ۱۳۵	دکارت..... ۶۶
چارلزتیلی..... ۱۵۲, ۱۷۲	دکترعلی مستشاری..... ۹
چنگیزخان..... ۷۳	دکترمحمدجعفرمحبوب..... ۱۰
ح	دمسکیوس..... ۴۸
خران..... ۴۸	دوران نوسنگی..... ۲۹
حسن بصری..... ۵, ۵۲	دیوید کوتز..... ۱۱۹
حضرت محمد (ص)..... ۴۰	ر
حیره..... ۳۹	راجرز..... ۴۸, ۶۴, ۱۰۲, ۱۶۸, ۱۶۹
خ	راجرز..... ۴۸
خالد..... ۴۲	رازی..... ۶۴
خاندان عباسی..... ۵۵	رضاشاه..... ۳۱, ۷۹
خسروانوشیروان..... ۳۸	روح القوانين..... ۶, ۹۱
خسروپرویز..... ۳۹, ۴۰, ۴۳	ز
خشایارشاه..... ۳۷	زرتشتی..... ۵۷, ۶۲, ۶۳
خطبه‌های بیت‌الحکمه یا خانه خرد..... ۶۲	زرتشتیان..... ۵۶, ۵۷
خلافت بنی‌امیه..... ۵۵	زمین‌شناسی..... ۶۶
خلفای عثمانی..... ۷۴	ژ
خندقی..... ۴۰	ژان ژاکروسو..... ۹۱
خواجه نظام‌الملک..... ۶۸, ۷۳	ژان - ماریگوئو..... ۶, ۱۰۷
خوارج..... ۵۷, ۶۷	ژرمن..... ۴۷

محور امید / چشم‌اندازی برای ...	۱۷۰
شهربراز ۳۹	ساسانیان ۵, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۳, ۴۴, ۵۲, ۵۷, ۶۵, ۷۰
شیعیان ۵۶, ۵۷, ۷۴	
ص	س
صلاح‌الدین ۷۲	سامی ۷۹
صلیب ۳۹	سبب سازگرایی ۶۶
صلیبی ۷۰	سرگیوس ۴۰
صنعتگران ۴۸, ۵۰, ۵۱, ۱۰۱	سقراط ۲۸
صوفیان ۵۷	سکولار ۱۳۶
ط	سلسله صفوی ۷۴
طائف ۴۱	سلسله قاجاریه ۳۱
ع	سلسله لخمی‌ها ۳۹
عبدرحمان بن مسلم خراسانی ۵۵	سلطان محمد دوم عثمانی ۷۵
عصر جدید ۱۶۱	سند ۳۵, ۳۶, ۱۱۷
علی ۹, ۵۷, ۷۴, ۸۰	سنی ۵۰, ۶۷, ۷۴
عمر خیام ۷۰	سوئی‌ها ۴۷
عمر بن الخطاب ۴۵	ش
عمرو بن عبید ۵۲	شاپور ۳۷
عهد عتیق ۲۷, ۳۵, ۴۷, ۸۰	شارل دو سکوندا ۹۱
عبسی ۳۹	شاه اسماعیل اول ۷۴
غ	شاه عباس ۷۵
غرب ۲۰, ۲۱, ۲۴, ۲۹, ۳۰, ۵۳, ۶۶	شجاع آذری ۱۰
..... ۷۶, ۷۸, ۸۵, ۱۶۲, ۱۶۶	شش‌امامی ۶۷
غرناطه ۷۶, ۸۶	شوالیه‌ها ۷۰
ف	شوماخر ۱۳۰
فارابی ۶, ۶۴, ۱۳۵	شوونیسیم ۲۸
	شهاب‌الدین سهروردی ۷۱

فهرست اعلام	۱۷۱
فایرفاکس..... ۱۱۸	کروسیوس..... ۳۵
فرانک‌ها..... ۴۷	کره شمالی..... ۱۷
فردوسی..... ۳۸	کریستف کلمب..... ۷۵, ۷۶, ۸۶
فردیناند..... ۷۶, ۸۶	کریستوفر پیرسون..... ۸۵, ۸۸, ۱۶۶
فردیناند اسپانیایی..... ۷۶	کشیش مکشین..... ۱۱
فریسی‌ها..... ۴۷	کنستانتین..... ۴۷
فقه..... ۳۰, ۴۹, ۶۹, ۷۰, ۷۴, ۷۶	کورش..... ۵, ۲۰, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷
فلسفه..... ۴۷, ۶۶, ۷۲	۱۶۳, ۱۶۲, ۱۶۱, ۸۰, ۷۹, ۶۱, ۵۷, ۳۹
فورسیت..... ۹۷, ۱۶۷, ۱۶۸	کین..... ۱۶۲
فیزیک..... ۶۶	گ
فیلا دلفیا..... ۹۷	گجرات..... ۵۷
ق	گرانادا..... ۸۶
قاجار..... ۷۴	گروه بحران..... ۱۰۸
قباد دوم..... ۴۰	گری میلر..... ۱۰
قبیله‌های شیبانی..... ۳۹	گوت‌ها..... ۴۷
قُتیب‌بن مسلم..... ۴۴	ل
قرآن..... ۵۴, ۶۰	لاک..... ۹۵, ۱۰۰, ۱۶۸
قرون وسطی..... ۴۷, ۶۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۹۰	لویی..... ۸۸
قسطنطنیه..... ۳۹, ۴۰, ۴۷, ۷۵, ۷۶	لی ان آزون..... ۱۰
قوه صندوق امانت ملی..... ۱۸	لیبرال..... ۶, ۶۴, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۳۶, ۱۳۷
ک	۱۳۸, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۶۰
کارتاژ..... ۴۰	م
کاستیل..... ۸۶	م. هرقل..... ۳۹
کتاب ثروت ملل..... ۹۵	مابعدالطبیعه..... ۶۶
کتابخانه اسکندریه..... ۴۷	مارکس..... ۳۱, ۱۶۷
کرامتیه..... ۶۷	مارکسیست..... ۳۱
کرزوس..... ۳۵	مارکسیسم..... ۳۱, ۳۲

محور امید / چشم اندازی برای ...	۱۷۲
ماکسوپر..... ۵۹	موسی ۳۵, ۸۰
مأمون..... ۶۲	مونتسکیو, ۹۷, ۹۶, ۹۵, ۹۳, ۹۲, ۹۱
مانیفستی..... ۱۳۵	۱۰۰, ۱۶۷
مُثَنی بن حارث..... ۴۱	ن
مجلس اعیان..... ۹۸	ناپلئون..... ۷۷
محمد بن موسی الخوارزمی..... ۶۲	نانسی ا. بوش..... ۱۱
محمدرضا شاه..... ۳۲	ناهید ضیائی..... ۱۰
مرتضی نگاهی..... ۱۰	نجوم..... ۶۶
مِرکانتیلیسم..... ۱۰۹	نظام سوداگری, ۱۰۱, ۹۳, ۹۰, ۸۹
مرکز سیستمهای اجتماعی- فناوری پیچیده و سازش پذیر "۹..۲"	۱۰۹
مزدکیان..... ۳۸	نظامیه..... ۶۸
مسیح..... ۲۰, ۲۹, ۳۳, ۳۹, ۴۷	نَعمان..... ۳۹
مسیحیان..... ۲۸, ۳۹, ۵۶	نوبابلی ها..... ۳۴
مسیحیت..... ۴۰, ۴۷	نوروز..... ۳۷
مشروطه..... ۳۲	نئولیبرال..... ۱۱۷, ۱۷۰
معتزله, ۶۹, ۶۵, ۶۲, ۶۰, ۵۴, ۵۳, ۵۲	و
۷۰, ۷۴	واترلو..... ۷۷
معلم اول..... ۶۴	واسالها..... ۸۹
معلم ثانی..... ۶۴	واصل بن عطاء..... ۵۲
مغول ها..... ۷۳	وال استریت..... ۱۳۷
مکتب اشعری..... ۶۹	والرین..... ۳۸
مکتب شافعی..... ۶۹	وحی..... ۶۰
ملامتیه..... ۶۷	وِستفاليا..... ۸۸
ملک ظاهر..... ۷۲	ونداد..... ۵۵
منشور حقوق شهروندی..... ۱۰۰, ۱۰۱	وَنَدال ها..... ۴۷
موریسون رویت..... ۱۱۰	وودرو ویلسون..... ۵, ۲۷

فهرست اعلام	۱۷۳
هـ	یهودیان..... ۵۶, ۸۰
هخامنشی..... ۲۹	
هراکلیوس..... ۳۹, ۴۰	
هرمزد..... ۵۵	
هیتلر..... ۲۹	
هیلبرونر..... ۹۰	
یان موريس..... ۱۶۶	
یوزف شومپتر..... ۱۲۷	
یوستینیانوس..... ۲۸, ۴۸	
یومالجسر..... ۴۲	
یهودا..... ۳۴	

فهرست اماکن

۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۶۲, ۶۴, ۶۵, ۶۶,
۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶,
۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۸, ۱۲۴, ۱۲۵,
۱۳۰, ۱۳۶, ۱۳۹, ۱۴۱, ۱۵۲, ۱۶۰,
۱۶۲, ۱۶۵, ۱۶۶

آ

آتن..... ۲۸, ۴۷
آسیا..... ۷۷
آسیای مرکزی..... ۴۷
آفریقای شمالی (منطقه مینا)..... ۱۷
آلمان..... ۲۹, ۳۱, ۱۱۴
آمریکا..... ۶, ۲۱, ۲۸, ۵۳, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۱۰۱,
۸۷, ۹۱, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۹, ۱۰۱,
۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۷, ۱۰۹, ۱۱۰,
۱۱۱, ۱۱۳, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۹, ۱۲۲,
۱۲۳, ۱۲۵, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۶۲, ۱۶۳,
۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۰

ا

اصفهان..... ۷۷
اعراب..... ۳۰, ۳۹, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵,
۴۶, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۷, ۶۲, ۷۹
ارمنستان..... ۴۰
انگلستان..... ۹۴
انگلیس..... ۸۷, ۹۵, ۱۶۶
ایتالیا..... ۱۳۷
اروپای شرقی..... ۴۷
اسپانیا..... ۷۶, ۸۶, ۱۳۷
استنفورد..... ۱۱۹
اسرائیل..... ۳۳, ۱۳۷
اسقف اعظم اسکندریه..... ۴۷
ایران..... ۱, ۲, ۵, ۶, ۹, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۲, ۲۴, ۲۵, ۲۷, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳,
۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۹, ۴۰, ۴۲, ۴۳,
۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۸, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳,

فهرست اماکن	۱۷۵
ب	دجله ۴۰, ۴۲
بابل ۳۴	دروازه خشایار ۳۷
برزیل ۱۶, ۸۷, ۱۳۷	ر
بروکراتیک ۱۶۴	رودخانه زاب ۵۵
بریتانیا ۳۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۱۳۷, ۱۶۲	روسو ۹۵, ۱۰۰, ۱۶۸
بصره ۴۵, ۵۲, ۵۳, ۶۵	روسیه ۳۰, ۳۱
بغداد ۵۹, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۸	روم ۳۸, ۴۱, ۴۴, ۴۷, ۴۸, ۵۲, ۸۵, ۱۱۶, ۱۶۲
بیت المقدس ۳۹	ژ
بیزانس ۳۹, ۴۱, ۴۷, ۴۸	ژاپن ۱۴, ۱۱۴
بین النهرین ۴۸	س
پ	سازمان ملل متحد ۱۰۸
پرتغال ۸۶	سازمانهای غیردولتی (NGO) ۱۵
ت	ش
ترکیه ۴۸	هرک های نظامی ۴۵, ۴۶, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۳, ۵۴, ۵۶
توس ۵۵	شیراز ۱, ۲, ۴۵
چ	ع
چین ۷۶, ۸۷, ۹۴, ۱۶۲	عراق ۴۲, ۷۴, ۱۱۶
ح	عرب ۳۰, ۳۲, ۴۱, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۵۱, ۵۵, ۶۲, ۸۱, ۱۳۶
حلب ۷۱	عربستان ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۵۰, ۵۵, ۵۶
خ	ف
خاورمیانه ۱۷, ۱۹, ۳۰, ۷۷, ۱۳۵, ۱۵۹	فرات ۳۵, ۴۳
خرا ۵۲	فرانسه ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۵, ۱۶۶
خراسان ۳۸, ۴۴, ۵۵, ۵۶, ۶۲	
د	
دانشگاه تهران ۳۱	
دانشگاه فورد هام ۱۰, ۱۱	

ک

مصر ۱۹, ۳۹, ۸۰, ۱۵۶, ۱۵۷	کلیسا ۴۰, ۴۸, ۵۱
معبد های ۴۷	کلیسای ارتودوکس ۷۶
مکه ۴۰, ۴۱	کلیسای قبر مقدس ۳۹
مؤسسه فناوری استیونز ۹۰, ۱	کلیسای قیامت ۳۹
ن	کمپانی هند شرقی ۹۴
نیشاپور ۵۵	کوفه ۴۳, ۴۵

ل

نیل ۳۵, ۳۶, ۸۷	لبنان ۷۴
نیوزلند ۱۱۹	

هـ

هلند ۸۷
هند ۵۷, ۷۶, ۸۷, ۹۳
یونان ۲۸, ۳۶, ۵۴, ۷۷, ۱۳۷

م

مجلس سنا ۹۸, ۹۹, ۱۴۵
مجلس ملی ۳۲, ۱۴۵
مجلس ملی ۳۲
مدینه ۴۰, ۴۱, ۴۳, ۵۲

